



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

نگرشی به فقه کلامی

(به مناسبت هزاره سید مرتضی علیه السلام)

فقه کلامی

فقه مقارن

فقه خلاف

از آثار

سید علی شهرستانی

مترجم

سید هادی حسینی

بخش فرهنگی مؤسسه حضرت امام هادی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نگرشی به فقه کلامی

نویسنده:

علی شهرستانی

ناشر چاپی:

مolf

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	نگرشی به فقه کلامی
۷	مشخصات کتاب
۷	اشاره
۹	فهرست عناوین
۱۱	یادآوری
۱۳	درآمد
۱۳	اشاره
۱۶	مقدمه اول: شکل گیری بغداد «شهر علم و سیاست»
۱۶	اشاره
۲۲	ریشه های فقه امامیه
۲۴	حکومت عباسیان
۳۱	برخوردهای فکری و عقیدتی در قرن سوم و چهارم هجری
۴۲	مقدمه دوم: روش رایجی که علمای ما برای اثبات حقانیت اهل بیت دنبال می کردند و ما قصد احیای آن را داریم
۴۲	اشاره
۶۶	اقتران میان امامت و مسائل فقه
۷۴	سید مرتضی و فقه کلامی
۷۴	اشاره
۷۵	۱- کتاب: المسائل الناصریات
۷۵	اشاره
۷۷	بازگشتی به آغاز
۸۲	۲. کتاب: الانتصار
۱۰۰	سه روش فقهی برای گفتمان در قلمرو مسائل اختلافی
۱۰۰	اشاره

۱. فقه مقارن ۱۰۰
۲. فقه اختلاف ۱۰۱
- اشاره ۱۰۱
- سید مرتضی کدام یک از این دو روش را پیمود؟ ۱۰۴
- درنگی در حدیث حوض ۱۳۵
۳. فقه کلامی ۱۳۶
- اشاره ۱۳۶
- توضیح و تبیین بیشتر ۱۳۷
- خلاصه این نگرش ۱۴۱
- فرق میان فقه کلامی و فقه خلاف ۱۴۳
- اشاره ۱۴۳
- اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله معصوم اند ۱۴۴
- تأکید بر لزوم احتیاط و دقت در تدریس فقه مقارن ۱۴۸
- یک هشدار ۱۵۸
- یک شبهه و پاسخ آن ۱۶۱
- درنگی لازم ۱۶۵
- چکیده سخن ۱۷۲
- سخن پایانی ۱۷۹
- درباره مرکز ۱۸۴

نگرشی به فقه کلامی

مشخصات کتاب

نگرشی به فقه کلامی

(به مناسبت هزاره سید مرتضی)

از آثار

سیدعلی شهرستانی

مترجم

سیدهادی حسینی

بخش فرهنگی مؤسسه حضرت امام هادی علیه السلام

ص: ۱

اشاره

فهرست عناوین

یادآوری ۵

درآمد. ۷

مقدمه اول: شکل گیری بغداد، شهر علم و سیاست. ۱۰

ریشه های فقه امامیه. ۱۶

حکومت عباسیان. ۱۸

برخوردهای فکری و عقیدتی در قرن سوم و چهارم هجری ۲۴

مقدمه دوم: روش رایجی که علمای ما برای اثبات حقانیت اهل بیت دنبال می کنند و ما قصد احیای آن را داریم. ۳۵

یک: استدلال به آیات قرآنی و احادیث نبوی ۳۵

دو: استدلال به فروع فقهی اختلافی. ۳۵

اقتران میان امامت و مسائل فقه. ۶۰

کتاب المسائل الناصریات. ۶۶

سید مرتضی و فقه کلامی ۶۸

بازگشتی به آغاز ۷۱

کتاب الانتصار ۷۳

سه روش فقهی برای گفتمان در قلمرو مسائل اختلافی. ۹۴

۱. فقه مقارن ۹۴

۲. فقه خلاف ۹۵

سید مرتضی کدام یک از این دو روش را پیمود؟ ۹۸

درنگی در حدیث حوض ۱۲۸

۳. فقه کلامی. ۱۳۰

توضیح و تبیین بیشتر. ۱۳۰

خلاصه این نگرش ۱۳۵

فرق میان فقه کلامی و فقه خلاف ۱۳۶

اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله معصوم اند. ۱۳۸

تأکید بر لزوم احتیاط و دقت در تدریس فقه مقارن ۱۴۲

یک هشدار ۱۵۲

یک شبهه و پاسخ آن. ۱۵۵

درنگی لازم. ۱۵۹

چکیده سخن ۱۶۶

سخن پایانی. ۱۷۳

یادآوری

به مناسبت هزاره سید مرتضی رحمه الله و آمدن نام وی در سازمان یونسکو (۱)

ضمن مشاهیر جهان، از سوی مسئولان مدرسه آیه الله خوئی رحمه الله در شهر مشهد دعوت شدم تا بحثی را برای طلاب حوزه علمیه در معرفی شخصیت علمی سید مرتضی و تلاش های فکری او ارائه دهم .

موضوع انتخابی من «هزاره سید مرتضی، فرصتی برای آشنایی با فقه کلامی» است .

این بحث را به زبان عربی نوشتم تا آن را برای حاضران به زبان فارسی بیان دارم، لیکن چون وقت برای تقدیم همه آنچه را نگاهشتم کافی نبود، بحث برای حاضران - در آنجا - ناقص باقی ماند .

از این رو، ضروری دیدم آن را به صورت مکتوب نشر دهم تا نفع و

فایده اش همگانی باشد .

قصده هر کس را خدا می داند، و آخرین دعای ما، ستایش پروردگار جهانیان است .

سید علی شهرستانی

ستایش خدای را که پروردگار جهانیان است، و صلوات و سلام بر سرور انبیا و رسولان، محمد و خاندان پاک و پاکیزه معصوم آن حضرت .

پیش از شروع بحث، لازم می دانم از برگزار کنندگان این نشست مبارک، به خاطر دعوتشان از این جانب تشکر کنم .

سخن را با دو مقدمه می آغازم :

۱. بیان تاریخ تأسیس بغداد و اسباب رشد و نمو آن و رویکردهای فکری و کلامی رایج در آن زمان؛ زیرا سید مرتضی رحمه الله در آن روزگار زیست و از دنیا رفت .

۲. بیان روش های فکری و اعتقادی نزد متکلمان شیعه امامیه در دوره معاصر سید مرتضی و دوره های بعد از آن، و سبب ماندگاری [و] اهتمام به [حفظ] بعضی از آن روش ها و وانهادن بعضی دیگر از آنها در زمان حاضر .

در حالی که به عقیده این جانب، در کارهای اعتقادی، شیوه ای که اکنون متروک است، روش موفق تر و آسان تر و مقبول تر در دفاع از تشیع می باشد؛ زیرا می توان با آن به صحت روایات و اعتقادات و

عبادات و معاملاتمان، از طریق اهل سنت، دست یازید و در مقابل، امکان [دست یابی به] نادرستی عقاید و احکام و عبادات دیگر مذاهب از رهگذر این روش، وجود دارد.

زیرا رسول خدا در حدیث ثقلین، بیان می‌دارد: کسانی که از اهل بیت معارف را برنگیرند، گمراه می‌شوند و از سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله منحرف می‌گردند.

یعنی ما در عمل - از نظر علمی - اثبات می‌کنیم که دیگران (کسانی که با ما مخالفند) از راه و رسم صحیح دور افتادند.

در این سخنرانی می‌خواهم بر این زاویه از فقه کلامی (۱) (که بدان توجه نمی‌شود) تأکید کنم، نه آنچه میان علما رایج است.

از اساتید و طلاب تقاضا دارم که به این روش (رویکرد فقهی - کلامی) در حوزه‌های علمی بیشتر اهتمام ورزند؛ زیرا ظرفیت‌ها و توانمندی‌های فراوانی در آن هست، که باید آنها را از نظر علمی

۱- زیرا بحث‌های فقهی چند گونه اند: ۱- بحث‌های درون مذهبی، هر مذهبی که باشد ۲- بحث‌های فقهی خلافی، کاری که شیخ طوسی در «الخلاف» و علامه حلی در «المنتهی» در پیش گرفت. ۳- بحث‌های فقهی مقارن، کاری که جدیداً به راه افتاده است. ۴- بحث‌های فقهی کلامی که اساس آن را سید مرتضی بنیان نهاد و ما در صدد احیای آنیم.

و عملی برای دفاع از عقیده به کار بست .

می دانم که بسیاری از افاضل و علمای حوزه (وقتی به حوزه می آیند) اهتمام به عقیده و دفاع از آن را در کانون توجه خویش قرار می دهند و به شناسایی ریشه های اختلاف میان مسلمانان و اسباب آن وحل و فصل آنها می پردازند، نه فقط «آگاهی به استنباط احکام شرعی از ادله تفصیلی آن» .

به باور نگارنده، این دسته از علما و فضلاء، به احیای دوباره ی روش سید مرتضی در فقه کلامی دمخور می شوند؛ زیرا این نگرش به پژوهش های فقهی و اعتقادی شان ارتباط پیدا می کند و حساسیت طرف مقابل را برنمی انگیزد؛ چنان که دیگر شیوه های فکری - در بحث های کلامی - گاه حساسیت زاست.

اکنون سخن را پیرامون مقدمه ی نخست این بحث می آوریم .

مقدمه اول: شکل گیری بغداد «شهر علم و سیاست

اشاره

مسلمانان در نیمه دوم قرن اول (یعنی بعد از واقعه ی کربلا) به خاطر کاری که حاکمان ستمگر با امام حسین علیه السلام انجام دادند، صدمه ی بزرگی دیدند . گروه های بزرگی از آنها بر آن شدند که به خاطر سکوتشان در برابر این اقدام و یاری نکردن امام حسین علیه السلام (و به عبارت دیگر انتقام از قاتلان سیدالشهداء علیه السلام) کفاره بپردازند.

نهضت توأیین، خروج مختار ثقفی، قیام زید بن علی، یحیی بن زید، محمد (نفس زکیه) و دیگر حرکت های انقلابی فعال در آن زمان، در این راستا شکل گرفت .

عباسیان بر موج این انقلاب - که علیه حکومت اموی برآشفتمند - سوار شدند تا اینکه پس از سلسله برخوردهای شدید با امویان قدرت را به دست گرفتند .

در سال ۱۳۲ هجری دولتشان را تأسیس کردند و حکومت آنها پنج قرن ادامه یافت .

نخستین خلیفه ی عباسی ابوالعباس سَفَّاح بود^(۱) که شهر «هاشمیه» (در کنار انبار واقع در غرب فُرات) را به عنوان پایتخت دولت و مرکز دعوتش برگزید، لیکن پس از مدّتی احساس کرد که انتخاب این شهر درست نبوده است؛ چراکه به مرکز علوی ها [کوفه]^(۲) نزدیک است و با وجود اختلاف فکری و مکتبی آنها با علویان، این کار سبب تشدید اختلاف و درگیری میان آنان می شود، و عبّاسیان بدان خاطر که در آغاز حکومت خویش به سر می بردند این برخوردها را به نفع خویش نمی دیدند .

افزون بر این، در کوفه و در همه ی اطراف آن عشایر و قبایلی وجود داشتند که بر اموی ها شوریدند و در پیروزی عبّاسیان بر آنها سهم بزرگی داشتند و دور ساختن آنها از مشارکت در حکومت - با

۱- عبدالله بن محمّد، ملقب به ابوالعبّاس، ۱۳۲ - ۱۳۶ ق .

۲- کوفه از شهرهای جنوب کشور عراق فعلی در ۱۰ کیلومتری شمال شرق نجف و دومین شهری است که به دست مسلمانان بنا شد . حضرت علی علیه السلام این شهر را به عنوان مقر حکومت خویش برگزید . دوست داران امامان شیعه بیش از همه جا در کوفه بودند لذا آن را به «شهر شیعه» می شناختند . در این باره بنگرید : کوفه، پیدایش شهر اسلامی، هشام جعیط، ترجمه : ابوالحسن سروقد مقدم چ ۱، بنیاد پژوهش های اسلامی، ۱۳۷۲ش . جغرافیای تاریخی کوفه، لویی ماسینیون، مترجم : عبدالرحیم قنات، چ ۱، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و سمت ، ۱۳۸۸ش . تشیع در مسیر تاریخ، سید حسین محمد جعفری، ترجمه : محمد تقی آیت اللهی، چ ۹، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۸ش، ص ۱۲۵ (شهیدی) .

وجود نزدیک بودن مکان آنها به عباسیان - ممکن نبود .

از این رو، ضروری می نمود که عباسیان آنان را از خود دور سازند یا از آنها - از نظر مکانی - دور شوند و این دوّمی، آسان تر و موفقیت آمیزتر بود .

لیکن این هدف تحقّق نیافت مگر در عهد منصور عباسی (۱۱) که شهر بغداد را برای پایتخت خویش بنا کرد، در سال ۱۴۵ هجری ساخت آن را آغازید و پس از یک سال (و گفته اند بعد از چهار سال، یعنی در سال ۱۴۹ هجری) بنای آن را به پایان رساند .

نکته ی شایان توجه در اینجا این است که عباسیان (افزون بر دو نکته ی پیشین: بهره گیری از احساسات انقلابی به نفع خود و تلاش برای انحصار قدرت و حکومت) می کوشیدند تا مفاهیم نصوصی را که از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره ی اهل بیت علیهم السلام صادر شده بود تحریف کنند تا بتوانند آنها را به سمتی که خودشان می خواهند سوق دهند .

در این راستا ادّعا کردند که مقصود از « آل پیامبر » در احادیث نبوی، آنهایند و عمو (یعنی عباس) به شخص میت (یعنی پیامبر) از دختر اولی (مقدم تر) است، و حسن و حسین (و فرزندان آن دو)

۱- ابو جعفر عبدالله بن محمد بن علی ، ۱۳۶ - ۱۵۸ق .

فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله نمی باشند؛ (۱) زیرا آنها از نسل امام علی بن ابی طالب اند. عباس بن عبدالمطلب، عمومی پیامبر و وارث شرعی اوست (نه فرزندان علی: حسن و حسین).

گفته اند: اندیشه ی تعصیب در میان مسلمانان از اینجا پدید آمد؛ زیرا تعصیب در ارث، یعنی آنچه از سهم صاحبان فروض اضافه می آید باید به «عَصَبَه» پرداخت شود و عَصَبَه، خویشاوندان پدری میت اند.

یعنی اگر شخص بمیرد و یک دختر و نیز عمو بر جای نهد، اهل سنت می گویند که دختر نیمی از ارث را می برد و نیم دیگر از باب عصبوت به عمو می رسد.

در حالی که امامیه قائل اند که همه ی میراث از آن دختر است، نیمی را طبق فَرُض می ستاند و نیم دیگر را به ردّ؛ زیرا وی صاحب فرض است.

نیز از کارهای تخریبی عباسیان این بود که شماری از عالمان را به ترجمه ی کتاب های یونان و هند و فارسی به زبان عربی فراخواندند تا مسلمانان را با شبهات فکری مشغول سازند؛ چرا که می دانیم تمدن

۱- در این زمینه، مناظره ی جالبی بین مأمون و امام رضا در کتاب های تاریخ نقل است.

ها و افکار مردمان از طریق همزیستی و کتابت، به تمدن‌های دیگر انتقال می‌یابد .

آوردن افکار این تمدن‌های ریشه دار، به تمدن نوپای اسلام، به معنای سرگرم ساختن آنها به افکار وارداتی بود .

حاکمان عباسی و وزیران آنها، حلقه‌های علمی و جلسه‌های مناظره را تشکیل می‌دادند . بعضی از امامان اهل بیت علیهم السلام (مانند : امام رضا و امام جواد علیهما السلام) یا بعضی از اصحاب ائمه (مانند : هشام بن حکم یا هشام بن سالم یا یونس بن عبدالرحمن یا ابن ابی عمیر ... از اصحاب امام باقر و صادق و کاظم:) به آن جلسات دعوت می‌کردند تا آنان را در انکار [و مقابله با] بعضی از باورهای اهل سنت و [همچنین] اعتقادشان به امامت و عصمت و لزوم نص بر امامت، در تنگنا قرار دهند .

اگر به کتاب‌های تاریخ و حدیث مراجعه کنیم، و مناظرات هشام بن حکم با عمرو بن عبید و دیگر علما را در بغداد، بنگریم، به این امر پی می‌بریم .

از هشام حکایت است که مجلس یحیی بن خالد برمکی را که در منزلش عصرهای جمعه برگزار می‌شد، اداره می‌کرد . عالمان فرقه‌ها و ادیان به این مجلس می‌آمدند، مسئله‌ای را مطرح نمی‌کردند مگر اینکه

هشام حاضر باشد تا رأی او را در آن مسئله بدانند .

از هارون الرشید (۱۷۰-۱۹۳ق) حکایت است که در آن مجلس در پشت پرده، حضور می یافت .

صدوق رحمه الله در کتاب «کمال الدین» به بعضی از این مجالس اشاره می کند .

بنابراین، از خطّ مشی های عباسیان برگزاری انجمن ها و جلسات مناظره بود تا مسلمانان را به خود مشغول سازند و از برخوردهای سیاسی و نبرد مسلحانه بر ضدّ حکومت بازمانند و پیوسته زیر یوغ حکومت و در محاصره و سیطره ی آن باشند .

از اینجا روشن می شود که حرکت علمی در عصر عبّاسی، تنها برای نشر علم و مفاهیم دین نبود، بلکه امور سیاسی مُعینی را در درون خود نهفته داشت :

• از آنهاست شناسایی موافقان و مخالفان حکومت از خلال مناظرات .

• دست یازی به نابودسازی افکار مخالفان حکومت و انداختن جریان های فکری به جان همدیگر .

در این عرصه، آشکارا می بینیم که عبّاسیان فقها و محدّثان و قاریان و شاعران را به خود نزدیک می ساختند و اموال را به پای آنها

می ریختند تا آنها را [وابسته به خود و از] مخالفان مکتب اهل بیت علیهم السلام به شمار آورند و با این کار - به نظر خود - این مکتب را از نظر اجتماعی و سیاسی و علمی تضعیف کنند .

ریشه های فقه امامیه

شایان ذکر است که فقه امامیه در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله بنا نهاده شد و کالبد (ساختار) آن، در زمان امام باقر و صادق علیهما السلام

شکل گرفت، لیکن دفاع از فکر و عقیده و متشابهات تفسیر و دفع شبهه ها از آن، به شکل وسیعی در دوره امام رضا علیه السلام و فرزندان او (امام جواد و امام هادی و امام عسکری:) پا گرفت و بالید .

بیشتر شبهه های کلامی مطرح شده در تفسیر و علم کلام، در «مَرُو» و «خراسان» انتشار یافت و در «بغداد» متمرکز شد؛ زیرا در این شهر، زمینه و بستر مناسب [از سویی] و کثرت ادیان و گرایش های فکری [از دیگر سو] وجود داشت و حکومت نیز سیاست مناظره و برگزاری جلسه های فکری را در پیش گرفته بود .

بغداد در آن روزگار، شهر مذهب ها و دین ها و قومیت ها به شمار می آمد، و جسد دو امام از امامان اهل بیت (امام کاظم و امام جواد علیهما السلام) را در بر گرفته بود .

افزون بر این، قبور سفرای آریعه (۱۱) در آنجاست و قبر دو امام از امامان چهارگانه اهل سنت (ابو حنیفه و احمد بن حنبل) را در خود جای داده است .

همچنین بسیاری از علما و محدثان و رجالیان و فقیهان و آدیبان، از همه سرزمین ها به این شهر سرازیر شدند .

اگر نگاهی گذرا به تاریخ بغداد، اثر خطیب بغدادی (معاصر سید مرتضی) بیندازیم، به اسامی آنها و نام شهرهایی که از آنجا آمدند، پی می بریم .

امامان علیهم السلام بعد از تأسیس بغداد، با ظلم و ستم و به زور به این شهر کشانده شدند:

• منصور عباسی، امام صادق علیه السلام را از مدینه به بغداد انتقال داد.

• مهدی عباسی (و پس از وی هارون الرشید) امام کاظم علیه السلام را به بغداد انتقال داد، لیکن مهدی، آن حضرت را به «مدینه» بازگرداند اما رشید، امام را نزد خود نگه داشت تا اینکه با دسیسه رشید، در سال ۱۸۳ هجری با زهر به شهادت رسید.

معتصم عباسی امام جواد علیه السلام را از مدینه به بغداد کوچاند تا اینکه

۱- این چهار نایب خاص امام زمان علیه السلام عبارت اند از : عثمان بن سعید سَمُرِی؛ فرزند وی، ابوجعفر محمد بن عثمان؛ ابوالقاسم، حسین بن روح؛ علی بن محمد سَمُرِی (م) .

در سال ۲۲۰ هجری با توطئه وی با سم به شهادت رسید.

مُتوکل عبّاسی، امام هادی علیه السلام را به بغداد رهسپار ساخت، سپس فرزند آن حضرت، امام حسن عسکری علیه السلام را همراه خود به «سامراء» (پایتخت جدیدش) بُرد .

باری، بغداد شهر علم و سیاست بود و در این فرصتِ کم نمی توانم نمایی کامل از آن و از آثارش را ارائه دهم .

حکومت عباسیان

خلافت عبّاسیان چهار دوره را پشت سر نهاد :

۱- دوره اوّل عبّاسی (۱۳۲ تا ۲۳۲ هجری) که عصر شکوفایی آن است .

۲- دوره دوّم عبّاسی (۲۳۲ تا ۳۳۴ هجری) که عصر [نفوذ] ترک های سُنی به شمار می آید .

۳- دوره سوّم عبّاسی (۳۳۴ - ۴۴۷ هجری) که عصر آل بویه شیعی است .

۴- دوره چهارم عبّاسی (۴۴۷ - ۶۵۶ هجری) که عصر سلجوقیان می باشد .

آنچه را می توانم در این سخنرانی - گذرا - بیان دارم، بخش هایی از دوره سوم عبّاسی است؛ زیرا سید مرتضی در این دوره می زیست.

آل بویه، هنگامی که دولت عباسی ضعیف شد به بغداد آمدند. دولت آنها در سال ۳۳۴ هجری با مُعزّ الدوله آغاز گشت و در سال ۴۴۷ هجری با خسرو فیروز پایان یافت .

پیش از این تاریخ، ترک ها در بغداد نفوذ قوی داشتند و با خلیفه عباسی در حکومت شرکت می کردند، آل بویه آمدند تا جای آنان را بگیرند .

مُعزّ الدوله و عَضد الدوله، از سید ابو احمد حسین بن موسی، (پدر سید مرتضی و سید رضی، متوفای سال ۴۰۰ هجری) که به «طاهر أحد» لقب یافت (ذوالمناقب) به خاطر کیاست و فراست و ذکاوت و قدرتی که در حلّ مشکلات داشت، فراوان مدد می جست. حسین بن موسی، میان آل بویه و دولت ها و اقوام مجاور آنها (مانند حمدانیان در «موصل» و «حلب» و ترک ها و دیلمیان) میانجی بود. وی از عهده وظایفش به خوبی برمی آمد و در اداره امور موفق بود .

لیکن عَضد الدوله، به دلایل نامعلومی نظرش از حسین بن موسی برگشت و او را به همراه برادرش احمد و بعضی از اشراف، در قلعه ای در «فارس» زندانی ساخت .

این کار یا بدان خاطر بود که وی میان مسلمانان عظمت یافت یا به طمع تصرف املاکش صورت گرفت یا ترس از ارتباطات وی با

همسایگان .

عضد الدوله وی را نزدیک به هفت سال در زندان نگه داشت تا اینکه در سال ۳۷۶ هجری (پس از مرگ عضد الدوله) از زندان آزاد شد .

سید حسین بن موسی نقیب طالبیان بود و پس از آنکه به زندان افتاد، این امر به پدرش موسی سپس به فرزندش سید مرتضی سپرده شد .

به عهده گرفتن سرسلسلگی طالبیان از سوی اینان به معنای مجتهد بودن آنهاست؛ زیرا نقابت تنها به کسانی داده می شد که در احکام مجتهد و در آنساب خبره باشند و سید مرتضی از آجلّ افراد طایفه امامیه (بر اساس سخنِ ماوردی در «احکام السلطانیه») به شمار می آمد .

سید مرتضی، افزون بر تولیت نقابت طالبیان، امارت حاجیان و ولایت مظلّمه‌ها (دادرسی‌ها) را نیز عهده دار شد و بدون شک بر عهده گرفتن این وظایف، تلاش فراوانی را می طلبد .

همین امر مُحدّث نوری را واداشت که دربارهٔ وی بنگارد :

می گویم: از شگفتی های حال سید مرتضی رحمه الله این است که: نقابت، نظارت بر احکام قُضات، دیوان مَظالم،

امارتِ حاجیان و... را عهده دار بود، و با وجود این مشاغل سنگین - که همه اوقات را در برمی گیرد - در مدّت سی سال، این مؤلفات فراوان دل پسند از وی بروز یافت که بیشتر آنها امور عقلی و فکری و نظری اند و صدور آنها امید نمی رود مگر از کسی که خویشتن را بر فکر و بحث و تدریس وقف کند .

اگر این کار از کرامات وی شمرده شود، سخن گزاف و بیهوده ای نیست. (۱)

حوادث بغداد، در آستانه حکومت آل بویه (در سال ۳۳۴ هجری) پیچیدگی و شدت می یافت . غائله بزبهار (۲) (حسن بن علی بن خلف، متوفای سال ۳۲۹ هجری) (۳) و پیش از وی، بزبهار دیگری روی داد؛ زیرا این دو نفر به اختلاف میان مسلمانان دامن می زدند و معتقد بودند که هر کس که به رجعت یا علم غیب برای امام قائل باشد، کافر است و زیارت قبور بدعت می باشد .

۱- مستدرک الوسائل (الخاتمه) ۳ : ۲۱۹ .

۲- بزبهار، منسوب به «بزبهار» است، نام دارویی که از هند آورده می شود و به سی که بدین کار می پرداخت «بزبهار» می گفتند.

۳- وی شیخ حنابله در زمان خویش به شمار می آمد، آثاری زیادی دارد از ترس دستگیری پنهان شد و سرانجام در مخفی گاهش از دنیا رفت (الاعلام ۲ : ۲۰۱) (م).

این فکر افراطی نه تنها بر خلاف دیدگاه شیعه امامیه بود، بلکه با نظر همه مسلمانان (به ویژه شافعی و حنفی) ناساز می افتاد .

بَزْبَهاری، مذهب حنبلی داشت و در بغداد حنبلی های فراوانی از یاران او بودند، حتی گفته اند که یک بار وی در مجلس راضی (۳۲۲ - ۳۲۹ هـ) عطسه کرد، افراد در پی هم برایش عافیت طلبیدند به گونه ای که راضی از کثرت مُحَبَّان وی در آن مجلس تعجب کرد .

پس از سرکوب جنبش بَزْبَهاری (متوفای سال ۳۲۹ هجری) و به طور مشخص دو سال بعد از وفات وی (یعنی در سال ۳۳۱ هجری) شیعه نفس راحت کشید و آیین ها و مناسک دینی اش را با آزادی تمام از سر گرفت تا آنجا که ابن عُقْمَدَه (متوفای سال ۳۳۲ هجری) ^(۱) بی هیچ ترسی در «مسجد بَرَاثا» ^(۲) مثالب خلفا را بیان می

۱- ابن عُقْمَدَه (احمد بن محمد بن سعید) مذهب زیدی جارودی درشت، می گفت صد هزار حدیث را با سندها شان، در حافظه ام دارم، در کوفه به دنیا آمد و در آن در گذشت، آثار فراوانی دارد؛ مانند: «الولایه و من روی غدیر خم» «الشیعه من أصحاب الحدیث»، «صلح الحسن و معاویه» و... (الاعلام ۱: ۲۰۷) (م).

۲- مسجد بَرَاثا، در کنار بغداد و در قبله کرخ قرار داشت روایت است که عیسی و مادرش و ابراهیم در آن نماز گزارد و علی علیه السلام هنگام بازگشت از نهروان چهار شب در آنجا ماند. از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت است که مسجد بَرَاثا در غرب «زوراء» (از سرزمین عراق) واقع است و در آن هفتاد پیامبر و وصی نماز گزاردند و با اشاره به علی علیه السلام فرمود آخرین وصی که در آن نماز می خواند این شخص است (م).

این سخن بدان معنا نیست که فکر بزبهارى پس از آن تاریخ از بین رفت. مردمانى به دفاع از وی پرداختند و مکتب و منش وی را پی گرفتند، افراد زیر از آن جمله اند :

• ابن بَطَّه عُبَیْرِي (م ۳۸۷ هـ-) صاحب «الشرح والإبانة» .

• ابن سَمْعُونِ بَغْدَادِي (م ۳۸۷ هـ-) .

• و دیگر علمای حنبلی که دیدگاه وحشیانه بزبهارى را دنبال کردند.

اینان فتوا می دادند که به رافضی (= شیعه) نباید زن داد و ذبیحه او را نباید خورد، و می گفتند: هر که صحابه را ناسزا بگوید، مسلمان نیست (هرچند نماز بخواند و روزه بگیرد) و نوحه سرایی برای امام حسین علیه السلام بدعت و شرک می باشد .

معنای این سخن این است که این فاصله زمانی و دوران پیش از آن (یعنی زمان غیبت صغرا - ۲۶۵ - ۳۲۹ هجری - و اوایل غیبت کبرا، سال ۳۲۹ هجری) وقایع فراوانی را شاهد بود .

از رخدادهای این دوران این است که جاحظ (متوفای سال ۲۵۵ هجری) اوّل کسی است که ضدّ شیعه امامیه و دیدگاه لزوم نص بر امامت، در راستای یاری مذهب عثمان بن عفّان، کتاب «العثمانیه» را نوشت، اثری که شخصیت های فراوانی (که معاصر جاحظ بودند و

یا بعد از وی آمدند) بر آن ردّیه و جواب نوشتند .

از معاصران جاحظ که بر وی ردّیه نگاشت، ابو جعفر اسکافی (متوفای سال ۲۴۰ هجری) در کتابش «نقض العثمانيه» است . این کتاب را ابن ابی الحدید در شرحش بر نهج البلاغه، نشر داد، سپس به همراه «العثمانيه» جداگانه چاپ شد . سپس ردّیه ها (یکی پس از دیگری) نگارش یافت تا اینکه سید بن طاووس کتاب «بناء المقالة الفاطميه» را نوشت .

برخوردهای فکری و عقیدتی در قرن سوم و چهارم هجری

درگیری های فکری میان شیعیان و سنیان برپا بود و هر یک از دو طرف - تا حدودی در بیان رأی خویش آزاد بودند - و این آزادی بیان، گاه به بعضی از اطراف آسیب می زد و از سوی یکی ضد دیگری سوء استفاده می شد .

همچنین وجود دولت های شیعی در طبرستان (۲۵۰ هجری) و مصر (۳۲۲ هجری) و حَلَب که به «حی علی خیر العمل» (بشتابید سوی بهترین کار) (۱) بانگ می زدند، و بسمله (گفتن بسم الله الرحمن الرحيم) را در نمازهای واجب آشکار بر زبان می آوردند (۲) و بر میت پنج تکبیر می گفتند (۳) و بعد از حیلۀ سوّم ندا می دادند «محمّد و علی خیر البشر» (محمّد و علی بهترین انسان هایند) (۴) وجود آل بویه را در بغداد تقویت کرد و روشن ساخت که اختلاف میان شیعه و سنی،

۱- بنگرید به فصل چهارم کتاب «حی علی خیر العمل الشرعیه الشعاریه»، ص ۳۲۹ تا ۴۰۳ اثر نگارنده .

۲- بنگرید به، اخبار بنی عبید ۱ : ۵۰؛ الخطط المقریزیه ۲ : ۳۳۴؛ شذرات الذهب ۳ : ۱۰۰؛ تاریخ طبرستان : ۲۳۹ اثر اسفندیار کاتب؛ تاریخ ابی الفداء ۲ : ۱۷۴.

۳- تاریخ طبرستان : ۲۳۹؛ تاریخ ابن خلدون ۴ : ۶۰ - ۶۱ .

۴- بدائع الزهور ۲ : ۲۷۱؛ الحلب من تاریخ حلب ۲ : ۴۸۶؛ رحله ابن بطوطه : ۱۸۶.

فکری کلامی و عقیدتی است و سیاسی محض نمی باشد .

جوهر (فرمانده سپاهیان المعزّ لدین الله فاطمی) اذان به «حی علی خیر العمل» و تفضیل (برتری امام) علی علیه السلام را بر دیگران و جهر (آشکار کردن) صلوات بر علی و حسن و حسین و فاطمه: را اعلان داشت(۱).

در ربیع اول سال ۳۶۲ هجری، سلیمان بن عروّه مُحْتَسِب (رئیس پلیس)، گروهی از صیارفه(۲) را تعزیر کرد و شلاق زد، آنان آشوب به راه انداختند و بانگ زدند که «معاویه دایی علی است». جوهر بر آن شد که سرای صیارفه را به آتش کشد، لیکن ترسید آتش به مسجد جامع برسد، به امام مسجد جامع مصر دستور داد بسمله را در نماز آشکارا بگوید (آنان این کار را انجام می دادند) و در نماز جمعه، قنوت در رکعت دوم را بیفزاید، و امر کرد در میراث، مازاد بر فرض به ارحام برگردد و با وجود دختر میت، برادر و خواهر و عمو و جد و برادر زاده و پسر عمو ارث نبرد، و با وجود فرزند پسر یا دختر، جز شوهر یا زن و پدر و مادر و جدّه، ارث نبرد، و با مادر ارث نبرد مگر

۱- وفيات الأعیان ۱ : ۳۷۵ - ۳۷۹؛ المواعظ والاعتبار ۲ : ۳۴۰؛ نیز بنگرید به، اخبار بنی عبید ۱ : ۸۴.

۲- صیارفه جمع صیرفی است به معنای زرشناسان و کسانی که به داد و ستد پول می پردازند . «بازار ارز» در زمان ما، به کار آنها شبیه است (م) .

کسی که با فرزند ارث می برد. (۱)

در الکامل (اثر ابن اثیر) و در تاریخ الإسلام (اثر ذَهَبی) در حوادث سال ۳۵۱ هجری آمده است :

در این سال شیعه در بغداد، بر درهای مساجد نوشتند: خدا معاویه را لعنت کند . نفرین خدا بر کسی باد که حَقَّ فاطمه را از فدک غصب کرد و نگذاشت حسن در کنار جدّش دفن شود . و خدا لعنت کند کسی که ابوذر را تبعید کرد . سپس این نوشته، شبانه محو گردید، معزّ الدوله خواست دوباره این کار صورت گیرد، وزیر مُهَلَّبی وی را راهنمایی کرد که به جای آنچه پاک شد، بنویسد : «لَعْنُ اللَّهِ الظَّالِمِينَ لَأَلِّ رَسُولَ اللَّهِ» (خدا لعنت کند کسانی را که به خاندان پیامبر ستم ورزیدند) و تنها به لعن معاویه تصریح کردند. (۲)

در ۱۸ ذی حِجَّه سال ۳۵۲ هجری، جشن غدیر خم به پا گردید و طبل ها به صدا درآمد، و مردم برای نماز سوی مقابر قریش و مشهد

۱- المواعظ والاعتبار ۲ : ۳۴۰، اثر مَقْرِيزی .

۲- تاریخ الإسلام : ۸، حوادث سال ۳۵۱ - ۳۸۰ هجری؛ الکامل فی التاریخ : ۴۰۷؛ المنتظم ۱۴ : ۱۴۰ .

شیعه رهسپار شدند. (۱)

ذَهَبِي می گوید :

در این زمان رفض (= آیین تشیع) آشکار گردید و به وسیله دولت عبیدی در مصر و حجاز و شام و مغرب، و با پشتیبانی آل بویه در عراق و جزیره و فارس، [شیعیان] سینه سپر کردند و به خود بالیدند .

با وجود آل بویه، خلیفه المطیع لله، قدرت و منزلتی نداشت .

و در شام و مصر، اذان به «حی علی خیر العمل» بانگ زده شد. (۲)

[ابن اثیر، می نگارد]:

در سال ۳۶۳ هجری، میان سنّیان و شیعیان، فتنه بزرگی روی داد، اهل بازار طعام (که سنّی بودند) زنی را بر شتر سوار کردند و آن را عایشه نامیدند، بعضی خود را طلحه و بعضی دیگر خود را زُبیر نامیدند و با فرقه دیگر [شیعه] جنگیدند، می گفتند: با اصحاب علی پیکار

۱- تاریخ الإسلام : ۱۲ ، حوادث سال ۳۵۱ - ۳۸۰ هجری .

۲- سیر اعلام النبلاء ۱۵ : ۱۶۴ .

می کنیم .

وامثال این کارها شرارت بار است. (۱)

[در جای دیگر، می گوید]:

و در ۲۶ ذی حجه سال ۳۸۹ هجری، اهل باب بصره آذین بندی باشکوهی کردند و به شادی های فراوان پرداختند، و همچنین در روز ۱۸ محرم، مانند کاری را که شیعه در دهم محرم انجام می دهند، به کار بستند .

سبب آن این بود که شیعه در روز ۱۸ ذو الحجه (روز عید غدیر) در «کرخ» خیمه ها برمی افراشتند و پارچه ها برای زینت می آویختند .

و در روز عاشورا به نوحه سرایی و عزاداری و اظهار حزن و اندوه و ... می پرداختند .

اهل باب بصره در مقابل این عملکرد شیعه، مانند جشن شیعه را در روز ۲۶ ذوالحجه به پا می کردند و می گفتند: در این روز پیامبر صلی الله علیه و آله با ابوبکر داخل غار شد .

و در ۱۸ محرم، به عزا و شیون می پرداختند و می گفتند

در این روز مصعب بن زبیر به قتل رسید. (۱)

[و در جای دیگر می نویسد]:

در سال ۳۹۳ هجری، بهاء الدوله، عمید الجیوش، (۲) ابو علی بن استاد هرمز را به عراق فرستاد تا آنجا را اداره کند. وی به بغداد رسید، شهر برایش آذین بندی شد. وی مفسدان را قلع و قمع کرد و سنی و شیعه را از اظهار مذهبشان باز داشت، و بعد از آن، ابن معلّم [شیخ مفید] (فقیه امامیه) را تبعید کرد. (۳)

ابن اثیر در حوادث سال ۳۹۴ هجری، پیرامون فتنه ای که در ماه رجب، در بغداد رخ داد، می نگارد:

سبب این فتنه این بود که شخصی از باب بصره، پیش ابن معلّم [شیخ مفید] (فقیه شیعه) در مسجدش - واقع در کرخ بغداد - آمد، وی را آزرده و دشنام داد.

اصحاب ابن معلّم بر وی شوریدند، یکدیگر را [به درگیری] فراخواندند و سوی ابو حامد اسفراینی و ابن اکفانی به راه افتادند و آن دو را ناسزا گفتند و در پی

۱- الکامل فی التاریخ ۹ : ۱۵۵ .

۲- این لقب را بهاء الدوله به وی داد . امروزه این واژه به معنای سرلشکر است (م) .

۳- الکامل فی التاریخ ۹ : ۱۷۸ .

فقهای سنی برآمدند تا آنها را کتک زنند .

آنان گریختند، ابو حامد اسفراینی به دارالقطن (۱) نقل مکان کرد، و فتنه بالا گرفت .

سپس سلطان گروهی را گرفت و زندانی ساخت . مردم آرامش یافتند، ابو حامد به مسجدش باز آمد، سلطان ابن معلّم [شیخ مفید] را از بغداد بیرون راند، ولی علی بن مزید واسطه اش گردید، و به بغداد باز گردانده شد. (۲)

[نیز می نویسد]:

در ربیع الاوّل سال ۴۱۴ هجری (یعنی یک سال بعد از وفات شیخ مفید) دوباره فتنه در بغداد در گرفت، و سبب این فتنه این بود که شخصی از خلیفه در ردّ شیعیه اجازه گرفت و پیشاپیش او افراد مسلح بودند و نام ابوبکر و عمر را بانگ می زدند و می گفتند: امروز، روز معاویه است .

اهل کرخ آنان را برنافتند و با تیر آنها را زدند، فتنه به پا

۱- دارالقطن، نام محله بزرگی در بغداد بود (م).

۲- الکامل فی التاریخ ۹ : ۲۰۸ ، حوادث سال ۳۹۸ .

شد، و خانه های یهود غارت گشت؛ زیرا گفته می شد آنان اهل کرخ را یاری رساندند .

فردا که فرا رسید، اهل سنت از دو سو اجتماع کردند و بسیاری از اتراک همراه آنها بودند و سوی کرخ رهسپار شدند و بازارها را به آتش کشیدند و ویران ساختند .

اهل کرخ در آستانه فاجعه بزرگی قرار گرفتند و خلیفه به شدت آن را محکوم ساخت. (۱)

تا اینکه می گوید:

در سؤال [همین سال] میان اصحاب اکیسه و اصحاب خلعمان (که هر دو شیعه بودند) فتنه روی داد و شرفزونی یافت و تا ذوالحجه ادامه یافت .

در کرخ به اخراج عیاران ندا داده شد . آنان از کرخ بیرون رانده شدند .

اهل باب البصره، جلو قومی را که از قم برای زیارت امام علی علیه السلام و امام حسین علیه السلام می آمدند، گرفتند و سه نفر از آنها را کشتند و از زیارت مشهد موسی بن

جعفر علیه السلام جلوگیری شد. (۱)

* * *

این نصوص را آوردم تا بیان دارم که شیعه و سنی با برگزاری امور دینی خاص خویش به عنوان شعاری که آنان را از دیگران متمایز می ساخت، پای می فشردند .

شیعه بر شرعیت حیعله سؤم «حی علی خیر العمل» در اذان اصرار می ورزید و از آن دفاع می کرد، و سنی به شرعی بودن «الصلاة خیر من النوم» قائل بود و پیروانش را به آوردن آن فرامی خواند .

صاحب السیره الحلبيه می گوید:

رافضه، در ایام آل بویه، «حی علی خیر العمل» را ترک نکردند تا اینکه در سال ۴۴۸ هجری، سلجوقیان به قدرت رسیدند و آنان را ملزم ساختند که این حیعله را وانهند و به جای آن، «الصلاة خیر من النوم» را بیاورند. (۲)

بنابراین، فقه کلامی در دوران سید مرتضی به پا بود و مواردی که شیعه و سنی بر تطبیق آن پای می فشردند، وجود داشت .

۱- الکامل فی التاریخ ۹ : ۴۱۹ - ۴۲۰ .

۲- السیره الحلبيه ۳ : ۳۰۵ .

شیعه در عهد فاطمیان و حَمْدانیان و آل بویه، بر موارد فقهی اختلافی اِصرار می ورزیدند [نمونه هایی از آنها موارد ذیل است]:

- پنج بار تکبیر گفتن بر میت .
- مسح پاها در وضو .
- مشروع بودنِ متعه (صیغه) .
- دست باز نماز خواندن .
- انگشتر را در دست راست کردن .
- آشکارا گفتن بسم الله الرحمن الرحيم .
- مشروع نبودن نماز تراویح و نماز ضُحی. (۱)
- حرمت آشامیدن فجاج .
- حرام بودن ماهی بدون پولک .
- سیاه پوشی در مُحرّم .
- جشن عید غدیر .
- اجرای احکام میراث و ازدواج طبق مذهب شیعه. (۲)

این موارد، در برابر مواردی بود که سَنّی بدان اعتقاد داشت.

بنابراین، موارد فقهی اختلافی، روزنه هایی اند که بیانگر تمسک

۱- نماز ضحی - نزد اهل سنّت - دو رکعت نمازی است که قبل از ظهر می خوانند (م).

۲- نصوص تاریخ این فروع فقهی را در کتاب «حی علی خیر العمل» (اثر نگارنده) آورده ایم . بدان جا رجوع کنید .

شیعه به اصالتِ مکتبِ تعزیدِ محض و دفاع از سنتِ پاکِ پیامبرند، و مخالفت با سنت‌هایی که بر خلافِ سنتِ رسول خدا از سوی حُکام و دنباله‌روانِ آنها بنیان یافت.

این مطلب را در کتابمان «منع تدوین الحدیث» اثبات کرده ایم.

شیعه آنها را انجام می‌دهد و به پیروی از قرآن و سنتِ پیامبر، بر کار درست خود اصرار می‌ورزد.

مقدمه دوم: روش رایجی که علمای ما برای اثبات حقانیت اهل بیت دنبال می کردند و ما قصد احیای آن را داریم

اشاره

برای اثبات حقانیت اهل بیت به زعامت اسلامی و مرجعیت دینی آنها (نزد شیعه) دو روش اساسی دنبال می شود:

یک: استدلال به آیات قرآنی و احادیث نبوی به همراه ادله عقلی که در بحث های کلامی دنبال می شود.

دو: استدلال به فروع فقهی اختلافی که از نظر درون دینی و برون دینی مورد اجماع اند. مقصودم مذاهبی است که در شمار مذاهب [منسوب] اهل بیت اند؛ مانند: امامیه، زیدیه، اسماعیلیه. (۱))

این کار برای بیان رجحان فقه و اصالت فکر و راه و رسم ما بر دیگر مذاهب اسلامی صورت می گیرد و اینکه قول و اعتقاد ما امری شاذ و دور از اصول شرعی نیست.

ما از رهگذر این روش - که اشاعه آن در حوزه های علمیه انتظار می رود - از شبهاتی که بر شیعه در فقه وارد می شود، پاسخ می دهیم و روشن می سازیم که آنان از سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله در احکام تخطی

۱- گرچه، ما اختلافات اساسی فراوانی با زیدیه و اسماعیلیه داریم که اینجا جای بحث آن نیست.

نکردند .

و بالاتر از این، بر این باوریم که سنت مطهر صحیح، نزد عترت پیامبر موجود است و اجماع عترت، همان فقه حقی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله آورده و ما را به اخذ آن فراخواند.

چنان که نصّ حدیث ثقلین همین است :

إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ : كِتَابِ اللَّهِ وَعِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي؛ مَا إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا أَبَدًا؛ (۱)

در میان شما دو چیز گران بها برجای می نهم : کتاب خدا و عترتم (اهل بیت) تا به این دو چنگ زنید، هرگز گمراه نشوید .

یعنی ما می خواهیم برهانی را به پا داریم که صغرا و کبرای آن بدین گونه است :

اجماع پیروان اهل بیت علیهم السلام ، کاشف از فقه عترت است.

۱- این حدیث متواتر است ، البانی در «سلسله الأحادیث الصحیحه ۴ : ۳۵۵، حدیث ۱۷۶۱» آن را صحیح می داند و کلام کسانی را تضعیف می کند که کلمه «سنتی» را به جای واژه «عترتی» در این خبر ترجیح می دهند . وی می گوید : در قطر بعضی از استادها و دکترها را ملاقات کردم ، یکی از آنان رساله اش را که در تضعیف این حدیث چاپ کرده بود ، به من هدیه داد . چون آن را خواندم برایم روشن شد که وی در این صنعت تازه کار است .

نجات از دوزخ، در عمل به فقه عترت می باشد .

یعنی ما می خواهیم نخست به مسائل اجماعی نزد مذاهب منسوب به اهل بیت توجه کنیم، سپس به آنچه امامیه بر وجه خاص بدان اجماع دارد (هرچند بر خلاف باورهای زیدیه و اسماعیلیه باشد) روی آوریم .

از این رو ، عملکرد ما در دو محور است :

۱. [بیرونی] با دیگرانی [از اهل سنت] که مخالفان اجماع عترت اند.

۲. [درونی] با داخلی ها و منسوبان به مکتب اهل بیت .

در این دو عرصه، پیش از این - نمونه هایی را در کتاب «حی علی خیر العمل الشرعیه والشعاریه» و «قبض وارسال» برای اثبات صحت فقه مان از خلال اجماع مذاهب سه گانه اهل بیت آورده ایم، همان کاری که سید مرتضی در «الانتصار» انجام داد .

زیرا به اعتقاد ما، حصر فقه عترت در این سه مذهب، حصر حقیقی است . اگر فقه مان را از خلال این اجماع ثابت کنیم، در آن اختلافی نمی باشد .

کتاب «وضوء النبی» را در محور دوم و برای اثبات رجحان فقه امامیه بر فقه دیگر مذاهب منسوب به اهل بیت نگاشتیم .

سید مرتضی در این قسمت از کار بر ما سبقت جست؛ زیرا کتاب «الناصریات» را نگاشت .

می دانیم که اهل بیت علیهم السلام به «قیاس» و «رأی» تن نمی دادند . این امر در رساله ای که امام صادق علیه السلام به اصحابش نوشت و امر کرد آن را فراگیرند و به نظر در آن پایبند باشند و آن را در نمازخانه هاشان بگذارند و پس از نماز مطالعه کنند، به صراحت آمده است .

در این رساله، می خوانیم :

لَا يَسْعُ أَهْلَ عِلْمِ الْقُرْآنِ الَّذِينَ آتَاهُمُ اللَّهُ عِلْمَهُ أَنْ يَأْخُذُوا فِيهِ بِهَوَى وَلَا رَأْيَ وَلَا مَقَائِسَ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ بِمَا آتَاهُمْ مِنْ عِلْمِهِ وَخَصَّصَهُمْ بِهِ وَوَضَعَهُ عِنْدَهُمْ كَرَامَةً مِنَ اللَّهِ أَكْرَمَهُمْ بِهَا .

وَهُمْ أَهْلُ الذِّكْرِ الَّذِينَ أَمَرَ اللَّهُ هَذِهِ الْأُمَّةَ بِسُؤَالِهِمْ .

وَهُمُ الَّذِينَ مَنْ سَأَلَهُمْ وَقَدْ سَبَقَ فِي عِلْمِ اللَّهِ أَنْ يَصَدَّقَهُمْ وَيَتَّبِعَ أَثَرَهُمْ أُرْشِدُوهُ وَأَعْطَوْهُ مِنْ عِلْمِ الْقُرْآنِ مَا يَهْتَدِي بِهِ إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ، وَإِلَى جَمِيعِ سُبُلِ الْحَقِّ .

وَهُمُ الَّذِينَ لَا يَرْغَبُ عَنْهُمْ وَعَنْ مَسْأَلَتِهِمْ وَعَنْ عِلْمِهِمُ الَّذِي أَكْرَمَهُمُ اللَّهُ بِهِ وَجَعَلَهُ عِنْدَهُمْ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ فِي عِلْمِ اللَّهِ الشَّقَاءُ فِي أَصْلِ الْخَلْقِ تَحْتَ الْأُظْلَى .

فَأُولَئِكَ الَّذِينَ يَرْتَابُونَ عَنْ سُؤَالِ أَهْلِ الذِّكْرِ وَالَّذِينَ آتَاهُمُ اللَّهُ عِلْمَ الْقُرْآنِ وَوَضَعَهُ عِنْدَهُمْ وَأَمَرَ بِسُؤَالِهِمْ .

وَأُولَئِكَ الَّذِينَ يَأْخُذُونَ بِأَهْوَائِهِمْ وَآرَائِهِمْ وَمَقَائِسِهِمْ حَتَّى دَخَلَهُمُ الشَّيْطَانُ لِأَنَّهُمْ جَعَلُوا أَهْلَ الْإِيمَانِ فِي عِلْمِ الْقُرْآنِ عِنْدَ اللَّهِ كَافِرِينَ وَجَعَلُوا أَهْلَ الضَّلَالَةِ فِي عِلْمِ الْقُرْآنِ عِنْدَ اللَّهِ مُؤْمِنِينَ .

وَحَتَّى جَعَلُوا مَا أَحَلَّ اللَّهُ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ حَرَامًا وَجَعَلُوا مَا حَرَّمَ اللَّهُ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ حَلَالًا .

فَذَلِكَ أَصْلُ نَمْرِهِ أَهْوَائِهِمْ .

وَقَدْ عَهَدَ إِلَيْهِمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ .

فَقَالُوا نَحْنُ بَعْدَ مَا قَبِضَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - رَسُولَهُ يَسْبِعُنَا أَنْ نَأْخُذَ بِمَا اجْتَمَعَ عَلَيْهِ رَأَى النَّاسِ بَعْدَ مَا قَبِضَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ رَسُولَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَبَعْدَ عَهْدِهِ الَّذِي عَهَدَهُ إِلَيْنَا وَأَمَرَنَا بِهِ ؛ مُخَالِفًا لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ .

فَمَا أَحَدٌ أَجْرًا عَلَى اللَّهِ وَلَا أَبِينَ ضَلَالَهُ مِمَّنْ أَحَدًا بِذَلِكَ وَزَعَمَ أَنَّ ذَلِكَ يَسْعُهُ .

وَاللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى خَلْقِهِ أَنْ يَطِيعُوهُ وَيَتَّبِعُوا أَمْرَهُ فِي حَيَاةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَبَعْدَ مَوْتِهِ .

هل يستطيع أولئك أعداء الله أن يزعموا أن أحداً ممن أسلم مع مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله أخذ بقوله ورأيه ومقاييسه؟

فإن قال: نعم، فقد كذب على الله وضلّ ضللاً بعيداً، وإن قال لا، لم يكن لأحد أن يأخذ برأيه وهواه ومقاييسه فقد أقرّ بالحجّه على نفسه وهو ممن يزعم أن الله يطاع ويتبع أمره بعد قبض رسول الله صلى الله عليه وآله.

وقد قال الله - وقوله الحق - : وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ. (١)

وذلك لتعلموا أن الله يطاع ويتبع أمره في حياة مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله وبعد قبض الله مُحَمَّدًا ٩.

وكما لم يكن لأحد من الناس مع مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله أن يأخذ بهواه ولا رأيه ولا مقاييسه خلافاً لأمر مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله فكذلك لم يكن لأحد من الناس بعد مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله أن يأخذ بهواه ولا رأيه ولا مقاييسه .

وقال: دَعُوا رَفَعْ أَيْدِيكُمْ فِي الصَّلَاةِ إِلَّا مَرَّةً وَاحِدَةً حِينَ

تُفْتَحُ الصَّلَاةُ فَإِنَّ النَّاسَ قَدْ شَهَرُواكُمْ بِذَلِكَ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ؛ (۱)

شأنِ اهل علم قرآن (۲) (کسانی که خدا علم قرآن را به آنان داد) فراتر از آن است که در آن هوا و رأی و قیاس را در پیش گیرند. خدا بدان سبب که علم قرآن را به آنان داد و بدان ویژه شان ساخت و آن را نزدشان نهاد (و این کار کرامتی است که خدا آنان را بدان گرامی داشت) از این رویکرد بی نیازشان کرد.

و آنان اهل ذکرند، کسانی که خدا این امت را به سؤال از آنها فراخواند.

و آنان کسانی اند که هر که از ایشان سؤال کند (و در علم خدا مُقَدَّر افتد که آنان را تصدیق کند و دنباله رو آنها باشد) او را ارشاد می کنند و - به اذن خدا - از علم قرآن معرفتی ارزانی اش می دارند که به آن سوی خدا و همه راه های حق، هدایت یابد.

و آنان کسانی اند که از آنها و از پرسش از آنها و از

۱- الکافی ۸: ۵-۷؛ بحار الأنوار ۷۵: ۲۱۴-۲۱۵.

۲- یعنی عترت که عدل قرآن اند.

علمشان (دانشی که خدا آنان را بدان گرامی داشت و نزدشان قرار داد) روی نمی گرداند مگر کسی که در اصل خلقت در تحتِ اَظْلَه [یعنی در عالم ارواح یا عالم اشباح یا عالم ذر] در علم خدا برای آنها شقاوت رقم خورد .

اینان کسانی اند که از سؤال از اهل ذکر (و کسانی که خدا علم قرآن را به آنها داد و در نزدشان نهاد و به سؤال از آنها امر کرد) روی برمی تابند .

و اینان کسانی اند که [در دین] هوا و رأی و قیاس را برمی گیرند تا اینکه شیطان بر آنها درمی آید .

زیرا اینان کسانی را که در علم قرآن - نزد خدا - اهل ایمان اند، کافر قرار دادند و کسانی را که در علم قرآن - نزد خدا - اهل ضلالت اند، مؤمن قرار دادند .

تا آنجا که بسیاری از حلال های خدا را حرام و بسیاری از حرام های او را حلال ساختند .

و این، اصل ثمره هواها [و رأی گرایی] آنهاست .

رسول خدا صلی الله علیه و آله پیش از مرگ از آنها عهد ستاند .

پس از آنکه خدای بزرگ پیامبر را قبض روح کرد،

اینان گفتند: پس از مرگ پیامبر و بعد از عهدی که پیامبر از ما گرفت و بدان امرمان کرد، ما می‌توانیم رأی را که مردم بر آن اجماع کردند، بگیریم. این کار را در راستای مخالفت با خدا و پیامبر در پیش گرفتند.

چه کسی بر خدا جسورتر و گمراهی‌اش روشن‌تر از شخصی است که این شیوه را در پیش گیرد و تصور کند که این کار را می‌تواند [و برایش رواست].

به خدا سوگند، حق خدا بر خلق این است که او را اطاعت کنند و امرش را در حیات محمد صلی الله علیه و آله و پس از مرگ او پیروند.

آیا این دشمنان خدا می‌توانند بپندارند که احدی از کسانی که با محمد صلی الله علیه و آله اسلام آورد، قول خود و رأی خویش و قیاس را در پیش گرفت؟

اگر بگویند «آری»، بر خدا دروغ بست و در نهایت گمراهی افتاد؛ و اگر بگویند «نه» (هیچ یک از آنها رأی و هوا و قیاس را بر نمی‌گرفت) به حجت علیه خود اقرار کرد، و وی از کسانی است که گمان دارد باید امر خدا پس از درگذشت پیامبر صلی الله علیه و آله اطاعت و پیروی شود.

خدای متعال - که سخنش حق است - فرمود :

«محمد نیست مگر رسولی که پیش از وی رسولان آمدند و در گذشتند، آیا اگر وی بمیرد یا کشته شود، شما به دوران گذشته برمی گردید؟! و هر که به گذشته [جاهلیت] باز گردد، هرگز به خدا آسیبی نمی رساند و خدا شکرگزاران را پاداش می دهد» .

این رهنمود برای آن است که بدانید امر خدا در حیات محمد صلی الله علیه و آله و پس از درگذشت آن حضرت باید اطاعت و پیروی شود .

همان گونه که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ کس نباید بر خلاف امر آن حضرت، هوا و رای و قیاس را در پیش می گرفت، پس از مرگ آن حضرت نیز چنین است .

و آن حضرت فرمود : بالا بردن دست هاتان را در نماز وانهد مگر یک بار هنگام شروع نماز؛ چراکه مردم شما را بدین کار شهرة کرده اند .

و یاری از جانب خداست و هیچ حرکت و نیرویی جز به الله نیست .

تا اینکه می فرماید :

وَاتَّبِعُوا آثَارَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسُنَّتَهُ فَخُذُوا بِهَا وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَكُمْ وَآرَاءَكُمْ فَتَضِلُّوا .

فَإِنَّ أَضَلَّ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ مَنْ اتَّبَعَ هَوَاهُ وَرَأْيَهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ .

وَأَحْسِنُوا إِلَى أَنْفُسِكُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ فَإِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا؛ (۱۱)

آثار رسول خدا و سنت او را بپیروید و آن را بگیرید، و هوا و رأی خویش را پیروی نکنید که گمراه می شوید .

گمراه ترین مردم نزد خدا کسی است که بی هدایتی از جانب خدا، هوای و رأی خود را بپیرود .

و تا می توانید به خودتان نیکی کنید؛ چراکه (هر کسی نیک کرد یا بد کرد، بد به خود کرد و نیک با خود کرد).

بزرگان بسیاری در روش اول قلم زده اند. از قدمای علمای ما که در این راستا کتاب نوشته اند، افراد زیرند :

• شیخ مفید .

• خواجه نصیرالدین طوسی .

• سید بن طاووس. (۱)

سپس متأخران و معاصران، این روش آنها را پیموده اند و موسوعه ها و کتاب هایی در این راستا سامان داده اند؛ مانند :

• سید میر حامد حسین در «عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ» .

• سید نور الله شوشتری در «احقاق الحق» .

• شیخ محمد حسن مظفر در «دلائل الصدق» .

• سید محمد قلی لکهنوی (پدر صاحب «عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ») .

• سید دلدار علی نقوی نصیرآبادی، صاحب «عماد الإسلام» .

• شیخ عبدالحسین آمینی، صاحب موسوعه «الغدیر» .

• و دیگران .

و اما روش دوّم

این روش، اگرچه تا حدودی مورد توجه اصحاب ائمه و علمای قدیم بود، لیکن در زمان های متأخر، مُهْمَل یا شبه مهمل شد، تا جایی که در دو قرن گذشته هیچ اهمّامی بدان نورزیدند.

این همان چیزی است که بر آن تأکید داریم، آثار آن را روشن می سازیم و می کوشیم آن را از خواب بیدار سازیم و ضرورت

احیای دوباره آن را با تلاش های مُحَقِّقَان بیان داریم .

علمای ما و اصحاب ائمه، تصانیف فراوانی در اصول و فروع فقه کلامی دارند :

یونس بن عبدالرحمن (م ۲۰۸ هـ-) در علل حدیث و فرائض، مثالب، تحلیل مُتَعَه، اختلاف حجج و احتجاج در طلاق، و ...
آثاری را نوشت. (۱)

ابن ابی عُمیر (م ۲۱۷ هـ-) کتابی در حدیث و احتجاج به امامت داشت، و کتابی درباره مُتَعَه و کتابی پیرامون طلاق نگاشت.
(۲)

پیرامون مُتَعَه (صیغه) که از فروع اختلافی است، اشخاص زیر قلم زده اند و کتاب نوشته اند :

• حسن بن علی بن ابی حَمَزَه بَطَّائِنی (۳)

• حسین بن عبدالله سعدی (۴)

• سعد بن عبدالله اشعری (۵)

• حسن بن خِرَزَادَه (۶)

۱- رجال نجاشی : ۴۴۶ ، شماره ۲۰۸ .

۲- رجال نجاشی : ۳۲۶ ، شماره ۸۸۷ ؛ کتاب اختلاف الحدیث ، الطلاق ، الرِّضَاع شیردهی ، المعارف ، نیز از ابن ابی عُمیر است .

۳- رجال نجاشی : ۳۶ ، شماره ۷۳ .

۴- رجال نجاشی : ۴۲ ، شماره ۸۶ .

۵- رجال نجاشی : ۱۷۷ ، شماره ۴۶۷ .

۶- رجال نجاشی : ۴۴ ، شماره ۸۷ .

• بُنْدَار بن مُحَمَّد (۱)

• حَسَن بن عَلِي بن فَضَّال (۲)

• عَلِي بن اِسْمَاعِيل بن شُعَيْب (۳)

• عَلِي بن حَسَن بن مُحَمَّد طَائِي (۴)

• عَلِي بن حَسَن بن عَلِي بن فَضَّال (۵)

• عَلِي بن حَسِين بن مُوسَى (۶)

• عَبَّاس بن مُوسَى بن وَرَّاق (۷)

• مُحَمَّد بن اِبْرَاهِيم (۸)

• مُحَمَّد بن بَحْر رُهْنِي (۹)

۱- رجال نجاشی : ۱۱۴ ، شماره ۲۹۴ .

۲- رجال نجاشی : ۳۶ ، شماره ۷۲ .

۳- رجال نجاشی : ۲۵۱ ، شماره ۶۶۱ ؛ مجالس هشام بن حکم، والطلاق نیز از اوست .

۴- رجال نجاشی : ۲۵۴ ، شماره ۶۶۷ ؛ الفرائض، والحجج فی الطلاق نیز از اوست .

۵- رجال نجاشی : ۲۵۷ ، شماره ۶۷۶ ؛ الطلاق ، و الفرائض نیز از آثار اوست .

۶- رجال نجاشی : ۲۷۰ ، شماره ۷۰۸ ؛ مسائل انفرادات الإمامیه وما ظنّ انفرادها ، نیز از اوست .

۷- رجال نجاشی : ۲۸۰ ، شماره ۷۴۲ .

۸- رجال نجاشی : ۳۷۴ ، شماره ۱۰۲۲ .

۹- رجال نجاشی : ۳۸۴ ، شماره ۱۰۴۴ ؛ کتاب البدع، و کتاب القلائد نیز از اوست. در این کتاب سخنی پیرامون مسائل

اختلافی بین ما و بین مخالفان هست .

• محمد بن احمد بن جُنید (۱)

همچنین، ابراهیم بن محمد بن سعید ثقفی (عموی مختار و شخصی که امیرالمؤمنین علیه السلام او را به ولایت مداین گمارد و امام حسن علیه السلام در ماجرای «ساباط» به وی پناه آورد) کتابی درباره مُتعه زنان و مُتعه حج دارد. (۲)

حسین بن یزید نوفلی نیز کتاب هایی دارد، از آنهاست: التقیه، السنه... (۳)

حسن بن علی، ابو محمد اطروش، آثاری دارد که بعضی از آنها در فروع اختلافی اند؛ مانند: الطلاق، فدک، الخمس (۴)
اسماعیل بن علی

۱- رجال نجاشی: ۳۸۵، شماره ۱۰۴۷. از کتاب های وی، آثار زیر است: التُّصره لأحكام العترة. كشف التَّمويه والإلباس على أغمار الشيعة في أمر القياس. إظهار ما ستره أهل العناد من الرواية عن أئمة العترة في أمر الإجتهد. إيضاح خطأ من شنع على الشيعة في أمر القرآن. المسح على الخُفَّين. فرض المسح على الرِّجلين. الحاسم للشنعه في نكاح المتعه. الانتصاف من ذوى الانحراف عن مذهب الأشراف في مواريث الأخلاف. و ...

۲- رجال نجاشی: ۱۶، شماره ۱۹.

۳- رجال نجاشی: ۳۸، شماره ۷۷.

۴- رجال نجاشی: ۵۷، شماره ۱۳۵.

عمّی، کتابی با این عنوان دارد: ما اتّفقت علیه العامّه بخلاف الشیعه من أصول الفرائض. (۱)

کتاب های زیر از سعد بن عبدالله اشعری است:

• احتجاج الشیعه علی زید بن ثابت فی الفرائض .

• ناسخ القرآن ومنسوخه ومحکمه ومتشابهه .

• مثالب رواه الحدیث وفضائل رواه الحدیث. (۲)

عبدالله بن عبدالرحمن زبیری، کتابی با این عنوان دارد:

الإستفاده من الطعون علی الأوائل والردّ علی أصحاب الاجتهاد والقیاس. (۳)

دو کتاب زیر، اثر احمد بن محمد بن سعید همدانی است:

• الجهر ببسم الله الرحمن الرحیم .

• الشیعه من أصحاب الحدیث (۴).

علی بن عبدالله بن عمران، کتابی بدین نام دارد: الردّ علی أهل القیاس. (۵)

کتاب های زیر، از آثار فضل بن شاذان است:

۱- رجال نجاشی: ۳۰، شماره ۶۳.

۲- رجال نجاشی: ۱۷۷، شماره ۴۶۷.

۳- رجال نجاشی: ۲۲۰، شماره ۵۷۵.

۴- رجال نجاشی: ۹۴، شماره ۲۳۳.

۵- رجال نجاشی: ۲۶۸، شماره ۶۹۸.

• تبيان أصل الضلّاله .

• المسح على الخُفّين .

• الفرائض .

• و ... (۱)

محمد بن مسعود عياشي، دارای این کتاب هاست :

• الأجوبه المُسكته .

• المتعه .

• الرضاع .

• المسح على القدمين .

• الجمع بين الصّلاتين .

• مواقيت الظهر والعصر (۲).

محمد بن مُفضّل کتابی با نام «رساله فی التقيه» دارد. (۳) محمد بن عبدالله بن محمد، و محمد بن حسن صفّار نیز کتابی به همین عنوان دارند. (۴)

محمد بن وهبان دارای کتاب «الأذان حَى عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ»

۱- رجال نجاشی : ۳۰۶ ، شماره ۸۴۰ .

۲- رجال نجاشی : ۳۵۰ ، شماره ۹۴۴ .

۳- رجال نجاشی : ۳۴۰ ، شماره ۹۱۱ .

۴- بنگرید ، رجال نجاشی : ۳۹۶ و ۳۵۴ ، شماره ۱۰۵۹ و ۹۴۸ .

می باشد. (۱)

و ده ها کتاب دیگر که در عرصه دفاع از مذهب و تحکیم عقیده شیعه نوشته شده اند؛ به ویژه درباره شناخت ناسخ و منسوخ، ابطال حجیت خبر واحد، نفی قیاس و دیگر موضوعاتی که به اصول و فروع فقه کلامی ارتباط دارند .

سید مرتضی و بعضی از شاگردانش مانند شیخ طوسی در «الخلافا» و صیهرشتی در «انفرادات الإمامیه» (که کتابش امروز مفقود است) به این منهج اهتمام ورزیدند و این بزرگان با پیروی از شیخ مفید در «الاعلام» در این باره کتاب نگاشتند .

سید مرتضی، عالمی جامع نگر بود، به همه علوم و شرایط زمان احاطه داشت و تقریباً در همه فنون کتاب نوشت و سازماند بود که پایه های این روش را بنیان نهاد و دیگران را به پیمودن و کامل کردن آن - بعد از خود - فراخواند .

این کار پس از آن صورت گرفت که :

- فقه و اصول را نزد شیخ مفید (م ۴۱۶ هـ) آموخت .

- بلاغت و ادب را نزد ابن نباته سعدی (م ۴۰۵ هـ) فراگرفت .

۱- رجال نجاشی : ۳۹۶ ، شماره ۱۰۶۰ .

- شعر و عروض را نزد مرزبانی (م ۳۸۴ هـ-) خواند .

- نحو صرف و لغت را نزد ابو علی فارسی (م ۳۷۴ هـ-) و ابن جنّی (م ۳۹۲ هـ-) و سیرافی (م ۳۸۵ هـ-) آموخت .

شخصیت سید مرتضی، آن قدر جامع بود و گنجایش داشت که او را مؤسس بسیاری از علوم ساخت و یکی از آنها، همین علم است.

در این سخن کوتاه نمی توانیم سید مرتضی را معرفی کنیم؛ زیرا وی، عالم آدیب، لغوی قوی و مسلط، مفسّر فهیم، مورّخ یگانه، فقیه اصولی و متکلم حکیم بود. اگر بخواهیم پیرامون هریک از ویژگی های علمی و اجتماعی سید مرتضی سخن بگوییم، لازم می آید کتاب ویژه ای را به وی اختصاص دهیم و هدف ما در این سخنرانی، احاطه به همه جوانب شخصیت او نیست، به توضیح یک جنبه از شخصیت علمی او بسنده می کنیم و آن چیزی است که اصطلاح «فقه کلامی» را درباره اش به کار می بریم و از برادران اساتیدمان می خواهیم که بدان اهتمام ورزند و بکوشند آن را زنده سازند و از رکود درآورند .

می دانیم که فقه شیعی مراحل فراوانی را سپری ساخت، مرحله اول، فتوا دادن بر طبق اصول روایی بود که از ائمه معصوم علیهم السلام دریافت می شد.

در این عرصه، محدّثان و فقیهان بسیاری کتاب نوشتند. اوّل آنها علی بن بابویه قمی (م ۳۲۹ هـ-) (پدر شیخ صدوق) است که در ایام غیبت صغرا به بغداد آمد و دوستِ سفیر حضرت حجّت علیه السلام حسین بن روح بود.

وی کتاب «الشرايع» را برای فرزندش نوشت و در آن آنچه را مسلمان در امور دین نیاز دارد، وجود داشت.

فرزند وی، محمّد بن علی صدوق (م ۳۸۱ هـ-) راه و رسم او را پیمود و کتاب «المُقنع» و «الهدایه» را نگاشت؛ چنان که دیگر علما و محدّثان در این روش، کتاب هایی نوشته اند.

شخصیت های سه گانه در بغداد (سید مرتضی، استادش شیخ مفید، و شاگرد سید مرتضی، شیخ طوسی) در همه فنون و علوم، کتاب نوشتند که یکی از آنها همین جانب «فقه روایی» است.

کتاب های اساسی ما در رجال و تفسیر و کلام و فقه و حدیث و اصول، در این برهه زمانی و به خصوص به قلم این بزرگان نگارش یافت. آنان افزون بر کتاب های عقلی و عقایدی (و غیر آن) طبق اصول روایی دریافت شده از معصومان علیهم السلام نیز کتاب نوشتند و فتوا دادند؛ مانند:

• جُمَل العِلْمِ وَالْعَمَلِ، اثر سید مرتضی.

• المُقنعه، اثر مفید .

• النهایه، اثر شیخ طوسی .

• و کتاب های دیگری از شاگردان سید مرتضی، مانند :

• المراسم، اثر سلار (م ۴۶۳ هـ-).

• الجواهر، اثر قاضی ابن براج (م ۴۸۱ هـ-).

• الوسيله، اثر ابن حمزه طوسی (زنده تا سال ۵۵۰ هجری).

همه اینها در افتای روایی نوشته شد .

بنابراین، سید مرتضی رحمه الله دو روش محدثان و فقها را با هم در پیش گرفت و در هر دو شیوه کتاب نوشت و افزون بر آن به روش سومی اهتمام ورزید که همان کتابت در مسائل اختلافی فقه است .

زیرا وی در این زمینه دو کتاب دارد که شیوه و هدف هر کدام از دیگری متفاوت است . این دو اثر امروزه، در دسترس اند، یکی از آنها «المسائل الناصریات» و دیگری «الانتصار» نامیده می شود .

وی کتاب اول را در دایره اختلاف خاص میان مذاهب شیعه (بین امامیه و زیدیه) نوشت و کتاب دوم را در دایره اختلاف با اهل سنت.

پیش از سید مرتضی، استادش شیخ مفید، پیرامون مسائل اتفاقی و اختلافی کتاب نوشت. مفید به درخواست سید مرتضی کتاب

«الإعلام فيما اتَّفقت عليه الإماميه مِنَ الأحكام» را نوشت .

مفید رحمه الله در مقدمه «الإعلام» اشاره می کند که وی آن را نگاشت تا به کتاب دیگرش «اوائل المقالات فی المذاهب والمختارات» اضافه شود .

یعنی مفید رحمه الله می خواهد بگوید که بحث وی در مسائل کلامی و اصولی و اعتقادی در «اوائل المقالات» کامل نمی گردد مگر اینکه همراه آن فقه الوفاق و اجماعیات و ارسائی شود؛ زیرا این کار، همتا و مکمل کاری است که در «اوائل المقالات» به آن دست یازید .

باری، بررسی مسائلی که امامیه در احکام بر آن اتفاق نظر دارند، پنجره ای است که می توان از آن در راستای تحکیم مذهب بهره برد و شأن آن کمتر از واکاوی مسائل اصول فقه نیست؛ مانند: اجماع، خبر واحد، خبر متواتر، ناسخ و منسوخ، اجتهاد و قیاس، نسخ احکام اسلام، نسخ قرآن به سنت و دیگر مسائلی که می توان آنها را مطرح ساخت و ضمن مسائل کلامی و بنیان های مسائل اختلافی، به ارسائی آنها پرداخت .

واکاوی مبانی مسائل اختلافی میان مسلمانان؛ مانند: وجود نص بر امامت، عصمت اهل بیت، مسئله بداء، رجعت، گردآوری قرآن و دیگر اصول، از کانون هایی اند که از خلال آنها بسیاری از تمایزهای

مکتب اهل بیت علیهم السلام با دیگر مکاتب آشکار می گردد .

شیخ مفید رحمه الله این راه را آغازید و سید مرتضی رحمه الله آن را دنبال کرد .

سپس روش سید مرتضی را دو شاگردش دنبال کردند، شیخ طوسی با کتاب «الخلافا» و صَیْهْرَشْتِی با کتاب «ما انفردت به الإمامیه».

بعید نمی نماید که کتاب سید مرتضی «مسائل الخلافا فی الفقه» (که امروزه مفقود است) هسته عمل شیخ طوسی در «الخلافا» و صَیْهْرَشْتِی در «ما انفردت به الإمامیه» باشد .

این سه بزرگ (شیخ مفید، سید مرتضی، شیخ طوسی) به دو شیوه کلامی که نزد شیعه امامیه رایج بود و دنبال می شد (یعنی شیوه عقایدی و فقهی) اهتمام داشتند .

سید مرتضی رحمه الله چنان که استادش شیخ مفید، کتاب «الجمل» و «الفصول المختاره» و «أوائل المقالات» و «تصحیح اعتقادات الإمامیه» و ده ها کتاب دیگر را در توضیح و تصحیح عقیده نوشت .

همچنین شاگرد سید مرتضی، شیخ طوسی کتاب هایی را در این عرصه نگاشت؛ مانند: «تلخیص الشافی»، «المُفصَح فی الإمامه» و «مقدمه فی المدخل إلى الکلام» .

بنابراین، سید مرتضی و شیخ مفید و شیخ طوسی، رهبران حرکت

فکری شیعه امامیه در قرن چهارم و پنجم اند و میان شیوه روایی و عقلی با هم جمع کردند و در علوم اسلامی دیگر (مانند لغت و کلام و غیر این دو) آثاری را نوشتند تا آنجا که درباره «امالی سید مرتضی» گفته اند که دربر دارنده ادب عربی است.

این بزرگان در غالب عرصه ها کتاب نوشته اند تا بر عمق فکر شیعه امامیه رهنمون باشد.

این کار با نظر به مرحله اولی که در آن می زیستند صورت گرفت و آن فاصله زمانی بعد از عصر حضور [امام معصوم] و اوائل غیبت کبرا بود.

زیرا شیعه در آن زمان «قال الباقر علیه السلام» و «قال الصادق علیه السلام» می گفتند و معتزله آنها را رد می کردند به اینکه: اینان امامان شما نیستند و نه ما! باید آرایتان را با عقل اثبات کنید، نه فقط با نقل.

خیاط معتزلی در کتاب «الانتصار» به صراحت ادعا می کند که شیعیان نمی توانند در برابر استدلال عقلی معتزله تاب بیاورند.

این سه بزرگ (برای آنکه به معتزله جواب دهند) افزون بر حفاظت از میراث حدیثی - با تفاوت درجاتشان - کوشیدند مبانی امامیه را با عقل و فکر و حکمت، قوی سازند.

اینان میان شیوه محدثان و فقها و روش متکلمان جمع کردند و از

این رو، همگان ایشان را پذیرفتند و مانند دو تن از قَدَمَا (ابن اَبی عقیل عَمّانی و ابن جُنید اسکافی) نبودند که به پیروی از عقل و ترک حدیث متهم شدند .

به خاطر ارزش علمی سید مرتضی و جامع نگری علمی اش، وی نزد ابن اثیر (م ۶۰۶ هـ) و طیبی (م ۷۴۳ هـ) از مُجَدِّدان سده چهارم شمرده شد و جدیداً نام وی در ضمن مشاهیر جهان در سازمان یونسکو به ثبت رسید .

این امر ما را وامی دارد که اندکی در افکار و شیوه وی درنگ و رزیم تا بنگریم چگونه از خلال مسائل اختلافی در فقه به تحکیم اعتقادات پیروان مذهب یاری رساند .

به عقیده نگارنده، لازم است در این کار، فقه خلاف را مدّ نظر قرار دهیم؛ زیرا آن سکوی پرش و رسیدن به فقه کلامی است، چراکه فقیه، پیش از آنکه فقیه متکلم باشد، باید فقیه فقه خلاف باشد (این را در آینده - به خواست خدا - روشن می سازیم)

اقتران میان امامت و مسائل فقه

پیش از بیان مقصود از فقه کلامی و ارتباط این امر به سید مرتضی، بجاست اجمالاً به وجود مسائلی در فقه و کلام اشاره کنیم که می توان از آنها وجود اقتران عقلی و شرعی میان اصل امامت و

مسائل فقه را استفاده کرد .

این امر گرچه دلیل تمام و کمال برای آسمانی بودن امامت نیست، لیکن به عنوان شاهد و مؤید برای آنچه می گوییم و بدان معتقدیم، می توان از آن بهره بُرد .

پیدا است که امامت در بسیاری از احکام شرعی دخالت مستقیم دارد؛ مثلاً :

• نماز جمعه و عید فطر و قربان واجب نمی باشد مگر در زمان حضور امام معصوم یا کسی که امام او را نصب کند .

• تصرف در اراضی «المفتوحه عنوه»^(۱) مشروط به اذن معصوم است.

• تقسیم بندگان و کنیزان و غنیمت ها و اجرای حدود، حلال ساختن خمس اموال برای شیعه تا حلال زاده به دنیا آیند، و ده ها حکم دیگر منوط به اذن عام یا خاص امام است .

و مانند اینها است : لزوم ذکر اسامی ائمه در خطبه های جمعه و نیز ذکر اجمالی نام های آنان در تشهد نماز با این جمله: «اللهم صلّ علی محمد و آل محمد» (پروردگارا بر محمد و آل محمد صلوات فرست) .

ابن قدامه قول کسانی که نیمی از خمس، سهم «ذوی القربی» (خویشاوندان پیامبر) را انکار می کنند، رد می کند، می گوید :

۱- زمین هایی که لشکریان اسلام با نیروی نظامی فتح می کنند.

این سخن بر خلاف ظاهر آیه است . خدای متعال برای پیامبر و قرابت او چیزی را نام بُرد، همان گونه که برای سه صنف دیگر حقی را نام بُرد، و برای آنها در خمس حقی را قرار داد .

هر که با این مخالفت ورزد، با نصّ کتاب مخالفت کرده است. (۱)

ابن حزم، درباره کسانی که به عدم استحقاق ذوی القربی از خمس قائل اند، می نگارد :

این اقوال در غایت فساد است؛ زیرا بر خلاف نصّ قرآن و سنن ثابت می باشد. (۲)

نیز ابن قدامه می نویسد :

هیچ اختلافی را سراغ نداریم در اینکه صدقه واجب [زکات] برای بنی هاشم حلال نمی باشد. (۳)

نووی می گوید :

بی هیچ اختلافی، زکات بر بنی هاشم و فرزندان

۱- بنگرید به ، المغنی ۶ : ۳۱۵ .

۲- بنگرید به ، المحلّی ۷ : ۲۲۶ .

۳- المغنی ۲ : ۲۷۴ .

عبدالمطلب، حرام است. (۱)

چرا صدقه بر آل محمد حلال نیست؟ (۲) چرا خدا و رسول خدا ایشان را بر دیگران ترجیح داده اند؟

چه رابطه و پیوندی میان محمد و آل او وجود دارد؟

در این روایت بخاری که «أما عَلِمْتَ أَنَّ آلَ مُحَمَّدٍ لَا يَأْكُلُونَ الصَّدَقَةَ» (۳) (آیا نمی دانی که آل محمد صدقه نمی خورند) چه چیز مد نظر است؟

بنابراین، همه این نصوص - که گذشت - و احکام فقهی که به اهل بیت ارتباط دارد، بر عظمت این خاندان شریف دلالت جدی دارد و اینکه آنان ویژگی هایی دارند که دیگران ندارند و چنان که نگاه به کعبه عبادت است، (۴) در خبر آمده است که: النَّظَرُ إِلَى وَجْهِ عَلِيٍّ عِبَادَةٌ؛ (۵) (نگاه به سیمای علی علیه السلام عبادت است).

۱- المجموع ۲: ۲۱۸.

۲- صحیح مسلم شرح النووی ۷: ۱۷۹.

۳- صحیح بخاری ۲: ۵۴۱، حدیث ۱۴۱۴.

۴- اخبار مکه ازرقی ۲: ۸ (از یونس بن خباب) و در صفحه ۹، از مجاهد؛ اخبار مکه (فاکهی) ۱: ۲۰۰ (از مکحول)؛ الفردوس بمأثور الخطاب ۴: ۲۹۳، حدیث ۶۸۶۴ (از عایشه).

۵- المعجم الكبير ۱۰: ۷۶؛ مستدرک حاکم ۳: ۱۵۲، حدیث ۴۶۸۱. حاکم می گوید: این حدیث صحیح الاسناد است و شواهد آن از عبدالله بن مسعود، صحیح اند. هینمی در «مجمع الزوائد ۹: ۱۱۹» می گوید: این حدیث را طبرانی روایت می کند و در سند آن «احمد بن بدیل یامی» آمده است، ابن حبان وی را توثیق می کند و می گوید: وی، مستقیم الحدیث است، و ابن ابی حاتم می گوید: در وی ضعفی هست و بقیه رجال آن، رجال صحیح اند. ابن عساکر در «تاریخ مدینه دمشق ۴۰: ۹» و در جلد ۷۲، ص ۳۵۰ این روایت را از شماری از صحابه روایت می کند، از آنهاست: ابوبکر، عثمان بن عفان، ابن مسعود، معاذ بن جبل، جابر بن عبدالله، انس بن مالک، ثوبان، عمران بن حصین.

و چنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله می توانست با حالت جنابت در مسجد بسر برد، برای علی علیه السلام نیز این کار جایز شمرده شد. (۱)

این امور، وجود خصوصیت و مکانتی را برای امام علی علیه السلام بیان می دارند که برای دیگر صحابه وجود نداشت .

ما در پژوهش های پیشین خویش بیان کرده ایم که ارتباط عقایدی بزرگی میان عقیده ولایت از جانب خدا و فصل «حی علی خیر العمل» در اذان، و میان خلافت انتخابی و «الصلوة خیر من النوم» وجود دارد .

این عُمر بود که «حی علی خیر العمل» را از اذان برداشت، و به

۱- از ابو سعید خُدری روایت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود : ای علی، برای اَحدی جز من و تو، حلال نیست در این مسجد جُنب شود سنن ترمذی ۵ : ۶۳۹، حدیث ۳۷۲۷ . از اُمّ سَلَمَه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : برای احدى جنابت در این مسجد سزاوار نیست مگر برای من و علی (المعجم الکبیر ۲۳ : ۳۷۳، حدیث ۸۸۱؛ تخریج الأحادیث والآثار ۱ : ۳۲۵، حدیث ۳۳۳) .

جای آن «الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ» را گذاشت؛ و این، به معنای وجود ارتباط میان دو امر مذکور می باشد.

این امور، چه معنایی را در بر دارند؟

این سخن امام علیه السلام: «الجمعه لنا والجماعه لشيعتنا» (امامت نماز جمعه ویژه ماست و امامت نماز جماعت برای شیعیان ما می باشد) یا «لا صلاة يوم الفطر والأضحى إلا مع الإمام» (نماز در روز عید فطر و قربان جز با امام [معصوم]، درست نیست) به چه معناست؟

آیا در این مورد، میان امامت و مسائل فقه ملازمه ای هست؟ یا اینکه این رهنمودها تصادفی اند و هیچ گونه ارتباطی در آنها لحاظ نشده است؟

چرا نماز جماعت - به عقیده ما - جز با امام عادل صحیح نیست؟

راز اینکه مُقَدَّم و اولی این است که امام جماعت هاشمی باشد، چیست؟

چرا دین اسلام تا این اندازه بر امامت در هر چیزی تأکید دارد، حتی اگر سه نفر باشند، بهتر است یکی شان امام باشد [و دو نفر دیگر به او اقتدا کنند و نماز را به جماعت بخوانند]؟

شرط عدالت در امام جماعت - نزد شیعه - و جایز نبودن نماز پشت سر فاسق گناهکار، گویای چیست؟

آیا این امر به مسئله ای بنیادین در مذهب اشاره ندارد؟

ما در بحث های فقهی کلامی، تعقیق در این گونه امور را (که در تطبیق فقه کلامی دخیل اند) در نظر نداریم، نیز با این اصطلاح، نمی خواهیم اشاره کنیم که مبانی اجتهاد (حجیت قرآن و سنت) مبانی کلامی اند.

همچنین نمی خواهیم که از فقها دعوت کنیم که در مقدمه رساله های عملی شان، به بحث های کلامی آسان و گذرا (درباره توحید و نبوت و امامت) پردازند.

همه این امور، بحث های کلامی اند که به فقه ارتباط دارند، لیکن بحث های ما اولاً به آنچه فرقه های شیعه بر آن اجماع دارند، ارتباط می یابد و ثانیاً به آنچه فقط نزد امامیه اجماعی است.

این کار برای آن است که آنها را عمیق بررسی کنیم و اصول معتبر و پذیرفته شده نزد دیگران را در بحث هاشان، دنبال کنیم و به قاعده الزام دل خوش نباشیم.

زیرا قاعده الزام - در این مسائل - به شکل مطلوب به کارمان نمی آید، چراکه آنها به گونه ای که آنان را سودمند افتد و برای ما مفید نباشد، به آن استدلال می کنند.

ما در بحث هایمان می کوشیم ادله آنها را یکی پس از دیگری از

کتاب هاشان (طبق اصول حدیثی و رجالی و تاریخی ای که بدان معتقدند) از کار بیندازیم تا نتوانند از آن برای مقصودشان استفاده کنند .

یعنی ما نمی خواهیم به ملزم ساختن آنها به وسیله یک دلیل از ادله شان اکتفا کنیم، بلکه بر ماست که با اجماع اهل بیت علیهم السلام و سپس با شواهد و متابعات موجود در کتاب های آنها، آن را باطل و نامعتبر سازیم و تافقه خویش را از شاذ بودن (که آنها ادعا می کنند فقه اهل بیت فقه شاذ است) در آوریم و در حیطة حجیتی که آنها بدان اعتراف دارند داخل سازیم . یعنی با مستند ساختن فقهمان از احادیث معتبر نزد دیگران صحت عبادات و معاملاتمان را تایید می کنیم و این گام و امثال آن بود که شیخ محمود شلتوت را واداشت که جایز بودن تعبّد به مذهب اهل بیت را فتوا دهد .

به اعتقاد ما، به شیوه فقهی کلامی کسی نمی تواند در آید مگر شخصی که دارای ذهن باز و اطلاعات فراوان نسبت به علوم مختلف - به ویژه علم فقه و کلام - باشد .

بزرگان قبل از سید مرتضی (مانند شیخ مفید) و عالمانی که پس از وی آمدند (شاگردان سید مرتضی یا آنها که وی و شیوه او را می پسندیدند؛ مانند شیخ طوسی، علامه حلی، شهید) آن را به کار بستند؛ چراکه درباره این دو علم (فقه و کلام) کتاب هایی - با مراتب متفاوت - دارند .

اینان در این عرصه کتاب نوشتند؛ چنان که در دیگر علوم نگارش هایی دارند . در بیان و توضیح مسائل مورد اتفاق و مسائل اختلافی میان مسلمانان، اینان در نوشته هاشان نوآوری کردند؛ زیرا به دو علم فقه و اصول متعارف، و ابزارهای اجتهاد (نحو، صرف، رجال، درایه که اجتهاد بر پایه آنها صورت می گیرد) به تنهایی، بسنده

نکردند، بلکه دستی در مبانی دیگران و علوم دیگر داشتند، نیز به علم آدیان و آرای مذاهب دیگر آگاهی یافتند و از مسائل پشت پرده بی خبر نبودند و تاریخ اسلام را می دانستند .

اکنون اشاره کوتاهی به این دو کتاب می کنیم تا شناخت اندکی به شیوه سید مرتضی رحمه الله به دست آید .

۱- کتاب: المسائل الناصریات

اشاره

این نام، عنوان کتابی است که ناصر کبیر (مشهور به اطروش) جد سید مرتضی ۱ نوشت؛ زیرا مادرش، فاطمه دختر حسن (ناصر صغیر) فرزند احمد بن حسن (ناصر کبیر) اطروش بن علی بن عمر بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام است .

ناصر کبیر، پس از آنکه سامانیان در سال (۲۷۹ - ۳۰۱ هـ) طبرستان را فتح کردند، در سال (۳۰۱ - ۳۰۴) والی طبرستان شد . پیش از وی، یکی از پسر عموهایش، حسن بن زید، داعی کبیر (از نسل امام حسن علیه السلام سال های ۲۵۰ - ۲۷۰ هـ) در آنجا حاکم بود .

این داعی کبیر در شهر «ری» می زیست، به دعوت اهل دیلم و کلار و چالوس سوی آنها آمد تا آنان را از ظلم عباسیان (که پیش از آن از ظلم امویان رنج می بردند) برهاند .

بیشتر اهل منطقه رویان به داعی کبیر پیوستند . وی به شهر آمل،

سپس به ساری آمد، حاکم ستمگر اموی - با آمدن داعی کبیر - از آنجا گریخت و داعی کبیر بر آن منطقه سیطره یافت .

با تسلط وی بر این شهرها، آنها را به عمل به کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و روایات صحیح از امیرالمؤمنین علیه السلام فراخواند و اینکه «حَى عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ» را به اذان ملحق کنند . بسمله را آشکارا در نماز بر زبان آورند . بر مرده ها پنج تکبیر بگویند و اعلان داشت که هر که با این کارها مخالفت ورزد از ما نیست. (۱۱)

این امر، ما را آگاه می سازد که مسائل فقهی اختلافی از محورهایی بود که با سیطره حاکم شیعی بر پا می شد و خلاف آنها با سیطره حاکم سُنی به اجرا درمی آمد؛ یعنی مسائل فقهی اختلافی ضمن محورهای سیاسی و عقیدتی، برای امتداد فکری و عقایدی حاکمان و والیان و اشخاص در این شهرها بود و اینکه آنان بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله به کدام گرایش فکری منتسب اند؛ روش صحابه یا شیوه اهل بیت علیهم السلام .

یعنی مسائل فقهی ای که از سوی این یا آن حاکم آورده می شد، هویت او را روشن می ساخت و از گرایش اعتقادی و فقهی وی پرده

۱- تاریخ طبرستان اثر ابن اسفندیار کاتب : ۲۳۹ ، و به نقل از آن تاریخ طبرستان (اثر مرعشی م ۵۸۱-هـ) .

برمی داشت که از کدام طرف است؟ عثمانی می باشد یا علوی؟

بنابراین، فقه ارتباطش را با سیاست و عقیده، اندک اندک به دست آورد و حاکم، مخالفانش را از خلال احکام فقهی اختلافی ای که بدان معتقد بودند، شناسایی می کرد؛ اگر موافق رأی او بودند، هم مذهب وی به شمار می آمدند و اگر با وی مخالف بودند از پیروان مذهب دیگر به شمار می رفتند. (۱)

بازگشتی به آغاز

به حیات ناصر کبیر (جدّ سید مرتضی) برمی گردیم تا از لابلای کتاب هایش به عقیده وی پی ببریم.

سید مرتضی رحمه الله مقداری از شرح حال اجداد مادری اش را در کتاب «الناصریات» می آورد، یکی از آنها زندگانی جدّش ناصر کبیر است.

هرکس خواهان آگاهی بیشتر است به مقدمه این کتاب مراجعه کند، در آن فواید ارزشمندی است.

از چیزهایی که سید مرتضی درباره جدّش ناصر کبیر می گوید، عبارات زیر است:

۱- برای آگاهی بیشتر درباره این دو روش، به کتاب «منع تدوین حدیث» (اثر نگارنده) رجوع کنید.

فضل ناصر کبیر در علم و زهد و فقه، آشکارتر از خورشید درخشان است، اوست که اسلام را در دیلم نشر داد تا اینکه بعد از ضلالت به آن رهنمون شدند و به درخواستِ وی از جهالت دست کشیدند .

کارهای ارزنده وی بیش از آن است که به شمار آید، و آشکارتر از آن است که پوشیده بماند، هر که خواستار آن است آن را از جاهای خودش برگیرد .

آری ناصر کبیر، این سید حسینی، نقش بزرگی در جا انداختن مفاهیم اصیل اسلام و تشیع علوی در طبرستان - بعد از داعی کبیر - ایفا کرد، فعالیت وی ادامه نقش عمو زاده های حسنی اش از نسل داعی کبیر بود که اولین دولت شیعه را در آنجا بنیان نهادند .

اما سخن پیرامون کتابش :

اصل این کتاب مفقود است، لیکن مسائلی را از آن برگرفتند و برای نوه اش سید مرتضی فرستاده شد تا در آن تأمل ورزد و بر آنها پاورقی زند و فروع موافق و مخالف را بیان دارد؛ زیرا در مقدمه کتاب «المسائل الناصریات» آمده است :

مسائل برگرفته از فقه ناصر [به ستم] رسید و در آنها تأمل کردم و آنچه را سؤال شد با شرح و بیان وجوه آن و ذکر کسانی که در آنها

موافق و مخالف اند ، پاسخ دادم .

این نص، الهام بخش آن است که بعضی از مسلمانان در آن زمان این مسائل را از کتاب ناصر کبیر بیرون کشیدند و برای نوه اش سید مرتضی فرستادند تا اختلاف فقه خود را با مذهب جدّش ناصر بیان دارد یا از خلال اقوال نوه ناصر بر مذهب ناصر کبیر پی ببرند که آیا شیعه دوازده امامی بود یا زیدی است .

سید مرتضی برای سؤال کننده بیان داشت که بیش از از مسائل ارسال شده (یعنی ۸۰ مسئله از ۲۷۰ مسئله آن) با فقه امامیه موافق است و در مسائلی که عدم موافقت آنها با فقه امامیه ادعا شده است، سید ثابت کرد که حق در آنها با امامیه است، هر چند این اقوال به جدّش نسبت یافت.

سپس سید مرتضی رحمه الله ادله ما را بر این مسائل یافت، یکی پس از دیگری می آورد، آن گاه بازمی گردد تا قول ناساز با قول ما را رد کند و در این راستا، عبارت «لیس لهم» (برای آنها روا نیست) یا «لیس لأحد أن یدعی» (برای احدی جایز نیست که ادعا کند) و امثال آن را می آورد که از نظر علمی به رد یا عدم قبول این اقوال دلالت دارد.

یعنی سید مرتضی رحمه الله این اقوال را به عنوان اقوالی که مطرح شده اند و ارسی می کند بی آنکه اهمیت دهد که این سخن از جدّ او یا

از شخص دیگری باشد با اینکه نسبت به جدش کمال احترام و تقدیر را دارد .

[این] یعنی [حاکمیت] روح علمی و تفاهم و منطق علمی پاک، در بحث و نقل آرای مذاهب دیگر .

این ارزش ها، بر سید مرتضی و طبعِ قلمِ علمی وی غلبه داشت و در بحث حاکم می شد، نه لجبازی ها یا گرایش طایفه ای .

سید مرتضی قصد نداشت هاله ای از عظمت و احترام بر جدش بیفکند؛ یعنی بحث ها و مناقشاتش، گویای دفاع از مذهب و اصول اند و این بحث را از روی تعصب شخصی ننوشت، بلکه هدفش - فقط - دفاع از عقیده و اعتماد بر دلیل اصیل [راستین] بود .

به نظر می رسد کتاب «المسائل الناصریات» و نیز کتاب «الانتصار» تلخیص یا صورت دیگری از کتابی است که سید مرتضی درباره «مسائل الخلاف» نگاشت و امروزه مفقود می باشد با این تفاوت که این کتاب، در دایره فقه مذاهب شیعه و رد و بدل ها میان پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام است .

اما «مسائل الخلاف» و کتابی را که سید مرتضی نگارش آن را از استادش شیخ مفید خواست «الإعلام فیما اتفق علیه الأعلام» در دایره مقایسه فقه ما (و آنچه را بدان اجماع داریم) با فقه اهل سنت

بود و بیان اینکه ما در مسائل خاص خود، تنها نیستیم .

سید مرتضی رحمه الله هنگامی که در «الناصریات» به اجماع استدلال می کند، به جای اجماع [مصطلح] امامیه، به اجماع اهل بیت علیهم السلام (۱) استدلال می کند تا برای دیگران الزام آورتر باشد و حجیت آنها را بهتر از اعتبار بیندازد .

از این روست که می بینیم در مسئله عدم جواز امامت فاسق می گوید :

این سخن صحیح است، اجماع همه اهل بیت با وجود اختلافشان [در دیگر مسائل] بر آن وجود دارد .

و این مسئله، از مسائل معدودی است که اهل بیت - همه شان با اختلافی که در آن دارند - بر آن متفق اند .

در مسئله تکبیر بر جنازه که پنج تکبیر است، می گوید :

دلیل ما بر صحّت این اعتقاد، اجماعی است که بارها ذکر شد، بلکه اجماع همه اهل بیت علیهم السلام است .

ما نیز این شیوه سید مرتضی را در پژوهش هایمان در زمینه «حی

۱- منظور از اهل بیت - در اینجا - پیروان اهل بیت است، یعنی امامیه، زیدیه و اسماعیلیه.

علی خیر العمل» [در اذان] و «قبض و ارسال» (۱۱) (دست بسته یا دست باز نماز خواندن) و «عدم جواز التأمین فی الصیلاه» (عدم جواز آمین گفتن در نماز) به عنوان یک معیار علمی برگزیدیم. استدلال ما در همه این مواضع سه گانه، اجماع اهل بیت است، نه اجماع امامیه فقط.

زیرا اجماع اهل بیت علیهم السلام، کاشف از فقه عترت می باشد، فقهی که رسول خدا صلی الله علیه و آله امت خود را هنگام اختلاف در احکام، بدان ارجاع داد. در برابر مخالفان از اهل سنت، این شیوه در نفوس بهتر جا می افتد و بیشتر بر صحت مطلبی که اثبات آن مد نظر است، دلالت دارد.

۲. کتاب: الانتصار

این کتاب، اثر دوّمی است که سید مرتضی رحمه الله در عرصه تقویت عقیده شیعه از خلال فقه نگاشت. از خلال اسم کتاب و عنوان می توان به هدف تألیف آن پی بُرد.

از معانی «انتصار» استظهار [و چیرگی] بر خصم است. از این رو، معنا ندارد که کار سید مرتضی در این اثر (پس از نامگذاری

۱- این عنوان، عنوان مجلد اول کتاب «صلاه النبی» نماز پیامبر و سلسله بدعت هایی است که در آن داخل شد.

کتاب بدین اسم و عنوان) از سوی بعضی از فضلا و نویسندگان، فقه مُقارنِ شمرده شود، به ویژه پس از آگاهی به شرایطی که سید مرتضی در آن شرایط در بغداد می زیست و رقابت و تخالف فقهی میان طوایف اسلامی در اوج خویش قرار داشت .

زیرا هدف نهایی در فقه مقارن از هدف در فقه خلاف از نظر تعریف و اصطلاح، جداست و شرایط آن زمان، فقه خلافی را می طلبد که دارای بُعد کلامی باشد، همان روشی که سید مرتضی در بحث هایش در پیش گرفت .

و نیز فقه مقارن، از نظر تعریف و اصطلاح، از فقه خلاف متمایز است.

افزون بر این، فقه کلامی (که قصد توضیح آن را در این سخنرانی داریم) از این نظر از خلاف و فقه مقارن تمایز دارد چرا که خواست و هدف سخن پیامبر در حدیث ثقلین فقه کلامی می باشد؛ زیرا آن حضرت، قرآن و عترت را دو معیار برای رفع اختلاف میان مسلمانان قرار داد، آنچه با سخن عترت موافق باشد سنت پیامبر است و آنچه بر خلاف آن باشد، عین ضلالت است.

سید مرتضی رحمه الله به خاطر ضرورتی که احساس کرد، کتاب «الانتصار» را نوشت و هدفش از تألیف این کتاب، اجابت

درخواست وزیر شیعی (پس از فتنه ها و محنت های مذهبی گذشته) بود؛ زیرا خصم معاند این شایعات را علیه شیعه می پراکند که آنان رافضی اند، اسلام را دور افکندند و به مسائلی اعتقاد یافتند که از فقه مسلمانان جداست و بر خلاف اجماع آنها می باشد .

شیخ مفید، هدفش را از نوشتن «الإعلام» و سبب نگارش آن را بیان می دارد و خطاب به سید مرتضی می گوید :

إِنِّي مُمْتَلٌ مَا رُسِيَمَهُ مِنْ جَمْعٍ مَا اتَّفَقَتْ عَلَيْهِ الْإِمَامِيَّةُ مِنَ الْأَحْكَامِ الشَّرْعِيَّةِ عَلَى الْآثَارِ الْمَجْتَمِعِ عَلَيْهَا بَيْنَهُمْ عَنِ الْأَيْمَةِ الْمَهْدِيَّةِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ (صلوات الله عليهم) مِمَّا اتَّفَقَتْ الْعَامَّةُ عَلَى خِلَافِهِمْ فِيهِ، مِنْ جَمَلِهِ مَا طَابَقَهُمْ عَلَيْهِ جَمَاعَتُهُمْ أَوْ فَرِيقٌ مِنْهُمْ عَلَى حَسَبِ اخْتِلَافِهِمْ فِي ذَلِكَ، لِإِخْتِلَافِهِمْ فِي الْأَرَاءِ وَالْمَذَاهِبِ؛ (۱)

آنچه را سید مرتضی ترسیم کرد امثال نمودم؛ اینکه احکام شرعی را که امامیه بر آن اتفاق نظر دارند و این اتفاق نظر مبتنی بر آثاری است که از امامان علیهم السلام به دست آنان رسید (آثاری که میان آنها اجماعی است) گرد

احکامی که اهل سنت بر خلاف آنان در آن اتفاق نظر دارند و این اجماع آنها یا اجماع همه آنهاست و یا اجماع فرقه ای از ایشان (بر اساس اختلافی که در این زمینه دارند) زیرا آنها در آراء و مذاهب مختلف اند .

دشمنان شیعه با انتشار مسائل فقهی اختلافی، زمینه چینی می کردند تا شیعه را به بدعت در دین و گمراهی متهم سازند، سپس آنها را از نظر فقهی و سیاسی و اجتماعی از جامعه کنار گذارند .

این امر، شیخ مفید و سید مرتضی را برانگیخت که در برابر آنها بایستند و با شیوه فکری و علمی مورد قبول همگان، از اصالت عقیده و مذهب شیعه دفاع کنند .

وزیر شیعی [عمید الدین] از سید مرتضی خواست که برای غلبه بر خصم [طرف مقابل] حجت و برهان بیاورد، و تنها به عرضه اقوال آنها در کنار اقوال ما و الزام آنها به بعضی از اقوال خودشان (چنان که این کار امروزه در فقه مقارن مرسوم است) بسنده نکند .

ماجرا، چیزی جز این را می طلبید؛ زیرا اشاره به اقوال آنها - به تنهایی - بی آنکه واریسی شوند، فایده ای ندارد و ارائه آرای آنها - بدون رد آنها - به این اقوال در مراکز علمی ما منزلت و مشروعیت

می بخشند و بعضی (به ویژه افراد نا آگاه و کم مایه)، تصوّر می کنند - که اقوال آنان برخاسته از اجتهاد مشروع می باشد یا فتاوی آنان بر اساس روایت صحیح از رسول خداست و بر اصول درستی بنا نهاده شد و سازوکار آنها شبیه عمل فقهای ما در احکام شرعی است.

سید مرتضی رحمه الله می خواست به تلاش جدیدی دست یازد و از کتاب ها و ادلّه خود آنان، در آن دسته از اقوال آنها که بر خلاف دیدگاه ماست، خدشه کند .

این کار، گرچه به صورت اولیه و ساده بود، لیکن پایه های فقه خلاف را بنا نهاد .

ما در پی گام های سید مرتضی راه می پیماییم و سعی داریم آن را تکمیل کنیم و بپیراییم و آن را به شکل قواعد روش مند جدید، در آوریم .

فقیه متکلم باید به دیگران یادآور شود که ادلّه ای که ما در آنها با دیگران اختلاف داریم از قرآن و سنّت متواتر گرفته شده اند و اختلاف تفاسیر صحابه و تابعان از تفاسیر اهل بیت علیهم السلام ناشی از اختلاف آبشخور (سرچشمه) است .

اهل بیت علیهم السلام از اصولی روایت می کنند که نسل اندر نسل آن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله به ارث بردند .

و دیگران طبق رأی و مصلحتی که به نظرشان می آید، امور را تفسیر یا تشریح می کنند؛ زیرا آنان بر این باورند که خدا در این امور چیزی تشریح نکرد یا نصوص شرعی از بیان آن قاصرند یا همه مسائل را در بر ندارند و همین امر به خلیفه یا فقیه ایشان اجازه می دهد که به رأی خویش فتوا دهد و بر خداست که آرای همه مجتهدان را تصویب کند .

در حالی که خدا امری را که برای مردم ذکر نکند، وانهاد، بلکه آن را برای رسولش بیان داشت و رسول آن را برای عترت تبیین کرد و نزد عترت (آل پیامبر) موجود است .

شیوه ما ، دعوت مسلمانان به اخذ امور ثابت و اخبار صحیحی است که از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت است، نه اخذ به ظن و گمان و هوای نفس و احتمالات که سازو کار فتوای فقهای چهار گانه اهل سنت می باشد.

و نیز بحث های ما بحث های استقرایی اند، نه یک جانبه؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله ، پیامبر همه مسلمانان است، نه پیامبر طایفه خاص، از این رو، باید نصّ صحیح مروی از پیامبر صلی الله علیه و آله را در کتاب های مسلمانان بکاویم .

اگر این نصّ ثابت شد، همه باید آن را بپذیرند و پیروی نمایند؛ زیرا

خواست همه ائمه مذاهب اسلامی، همین است :

از ابو حنیفه نقل است که گفت :

اگر حدیث منقول [از پیامبر صلی الله علیه و آله] صحیح باشد، مذهب من همان است که حدیث بیان می دارد. (۱)

و شافعی می گوید :

هرگاه در کتابم چیزی را بر خلاف سنت رسول خدا یافتید، به سنت رسول خدا قائل شوید و سخن مرا وانهدید. (۲)

از مالک رسیده است که گفت :

همانا من بشرم، گاه به خطا می روم و گاه صواب بر زبان می آورم، به رأیم نیک بنگرید، آنچه را موافق کتاب و سنت بود برگزید و آنچه را که با کتاب و سنت موافقت نداشت، رها کنید. (۳)

۱- العرف الشدی شرح سنن الترمذی ۱ : ۱۹۵ ؛ ابن عابدین در الحاشیه ۱ : ۷۲ ؛ الآیات البینات : ۷۳ ، اثر نعمان بن محمود آلوسی .

۲- اعلام الموقعین ابن قیم ۴ : ۱۷۹ ؛ تاریخ دمشق ۵۱ : ۳۸۶ - ۳۸۷ ؛ الاحتجاج بالشافعی ۸ : ۱ ؛ حلیه الأبرار (ابو نعیم) ۹ : ۱۰۷ ؛ الانتقاء فی فضائل الثلاثه الفقها (ابن عبد البر) : ۷۵ .

۳- الجامع ابن عبدالبر ۲ : ۲۹ و ۹۱ ؛ تهذیب التهذیب ۱۰ : ۸ ؛ البدایه والنهایه ۱۴ : ۱۶۰ ؛ تاریخ دمشق ۵۱ : ۳۸۹ .

از احمد نقل است که گفت :

از من و از مالک و از أوزاعی و از ثوری تقلید نکنید، از آنجا که آنها گرفتند، برگزیدند. (۱)

این حدیث نبوی صحیح را (که دستیابی به آن آرزوی همه مذاهب اسلامی است) می توان از خلال تطابق آن با احادیثی که نزد اهل بیت اجماعی اند، دریافت؛ چراکه رسول خدا صلی الله علیه و آله قرآن و عترت را دو معیار اساسی برای شناخت سُنَّتِ صحیح قرار داد .

بلکه این امر، همان روشی است که رسول خدا ما را به پیروی از آن فراخواند؛ یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله برای شناخت حدیث صحیح از ناصحیح عترت را معیار قرار داد.

لیکن می نگریم که دیگران (اهل سنت) در استدلال خویش توسعه می دهند و در برابر نص (حدیث صحیح و آیه) به رأی و مصلحت روی می آورند و می خواهند برای این کار به اخباری از پیامبر صلی الله علیه و آله استدلال کنند که غالباً ضعیف یا موضوع (جعلی) می باشند یا دلالت بر مطلوب ندارند یا برای حکم خاص در صدر اسلام تشریح شدند و عمومیت ندارند.

۱- اعلام الموقّعين ابن قیم ۲ : ۲۰۱ و ۱۳۹ ؛ الفتاوی الکبری ۵ : ۱۲۴ . نیز بنگرید به، مسائل الإمام احمد (ابو داود) : ۲۷۶ ، أضواء البیان (شنقیطی) ۷ : ۳۵۲ ؛ الجامع (ابن عبدالبر) ۲ : ۱۴۹ .

فقیه باید به طور علمی و استقرائی برای دیگران اثبات کند که قول مخالف با مذهب اهل بیت علیهم السلام عین ضلالت و گمراهی است و قول حق و راست، از اجماع پیروان اهل بیت علیهم السلام به دست می آید.

اینکه امام معصوم علیه السلام فرمود: «مردم شرق را درنوردند یا غرب، علم را جز نزد اهل بیت نمی یابند» یا می فرماید: «همه فقه رسول خدا و سنت او نزد ما وجود دارد، نه پیش غیر ما»، همین معنا مد نظر است.

این سخن بدان معنا نیست که دیگران (اهل سنت) را به کلی از نظر بیندازیم و ادعا کنیم که چیزی از سنت پیامبر صلی الله علیه و آله نزد آنها نیست، بلکه می خواهیم بیان داریم سنتی که نزد آنها وجود دارد متفاوت است و اگر آنچه نزد آنهاست با آنچه نزد عترت هست مطابق در آید، می توان دریافت که آن سنت، سنت پیامبر است.

احکام شرعی صحیح - به اجمال - نزد همه وجود دارد، لیکن هر کس به اندازه خودش از آن بهره می برد؛ گاه آن را نزد شافعیان می یابیم و گاه نزد حنفیان و گاه نزد مالکیان.

یعنی ما می خواهیم حدیث ثابت نزد خودمان را با احادیثی که نزد آنهاست ثابت کنیم، بیان ریشه های چنین اموری به زبان علمی استقرایی تحلیلی، ما را از احساس ضعف در مقابل آنها و تأثیرپذیری

از آنها، باز می‌دارد .

چندین قرن است که دور ما حصار سیاسی و اجتماعی ظالمانه‌ای کشیده‌اند به گونه‌ای که ما را خارج از دین و مخالف سنت پیامبر صلی الله علیه و آله می‌شمارند . بر ماست که این حصار را بشکنیم و از عزلت سیاسی و اجتماعی بیرون آییم . این کار ممکن نیست مگر از خلال تمسک به روایاتی که نزد اهل بیت اجماعی است.

همچنین بر ماست که به وسیله میراث حدیثی و فقهی‌ای که نزد اهل سنت وجود دارد ، اصالت فقه و عقیده خویش را تأیید کنیم .

همه اینها برای آن است که ادعای شاذ بودن و دوری از سنت پیامبر را از خود برطرف سازیم .

شناخت تاریخ سیاسی شیعه و اینکه بسیاری از درگیری‌های مذهبی بر گزاره‌های فقهی مبتنی بود، برای ما روشن می‌سازد که اوضاع علمی و اجتماعی در دوران سید مرتضی رحمه الله از حد مدارا و مجامله فراتر رفت و به امر سرنوشت ساز بود و نبود شیعه تبدیل شد.

سید مرتضی از خلال بحث‌های فقهی کلامی، کوشید کاخ مذهب را استوار سازد و به دفاع از آن پردازد .

وی عهده دار این امر شد که به مخالفان بگوید که شیعه با اجماع مسلمانان مخالفت ندارد و با مسائل ویژه خود، فرقه منفردی نیست،

بلکه کسانی از مذاهب دیگر - که قبولشان دارید - شیعه را تأیید می کنند، گزاره های فقهی و اعتقادی که شیعه بر زبان می آورد، نزد دیگران (اهل سنت) هست. وجود این گزاره ها در کتاب های مخالفان شیعه برای آنها حجت است.

بنابراین، کتاب «الانتصار» کتابی انتصاری خدلی است که با حجت پشتیبانی می شود و گردآوری اقوال مجتهدان در یک مسئله - فقط - بی موازنه و سنجش و ترجیح میان آنها نمی باشد.

زیرا بنا به قول سید مرتضی نزد وی، «ادله واضح و حجت های آشکاری است که از موافقت موافق بی نیاز می سازد و با این ادله، مخالفت مخالف، شیعه را نمی ترساند».

لیکن وی به عللی که خود بهتر می داند، به عمد مطالب را به اختصار نگاشت.

اکنون فقراتی از مقدمه کتاب «الانتصار» را می آوریم تا به حقیقت امر پی ببرید و منهج سید مرتضی و انگیزه وی را از تألیف این کتاب دریابید:

اما بعد، آنچه را جناب عالی مقام، وزیر عمیدی (خدا فرمانروایی اش را مستدام بدارد و شأن و مکانت وی را همواره بالا ببرد) ترسیم کرد، امثال می کنم.

[وی از من خواست] مسائل فقهی ای را بیان دارم که با دستاویزی به آنها بر شیعه امامیه بهتان می زنند و ادعا می کنند که شیعه با اجماع [امت] مخالف است، در حالی که در اکثر این مسائل، دیگر علما و فقهای متقدم یا متأخر با شیعه موافق است .

و بر مسائلی که موافقتی با آنها از دیگران با شیعه به چشم نمی خورد، دلایل روشن و حجت های آشکاری وجود دارد که از همسویی موافق بسنده می کند و مخالفت مخالف - با شیعه - وحشت پدید نمی آورد.

و اینک من آن را بیان می دارم و شرح می دهم و شبهه معترض را از آن می زدایم.

اکنون این کار را با تکیه بر ایجاز و اختصاری که به این مهم خلل وارد نسازد، می آغازم گرچه بیرون از زیاده گویی است که ملال می آورد و خاطر را می رنجاند .

و توفیق از جانب خداست، بر او توکل می کنم و از او یاری می خواهم و به او پناه می آورم .

از اموری که باید مقدم داشت (و آن اصلی است که

بحث ما فرع آن است و از آن منشعب می شود) این است که : شناخت تنها در مذهبی واجب است که دلیلی وجود ندارد که آن را تقویت کند و حجّتی برای قائل به آن مذهب نیست؛ چراکه باطل تهی از حجّت ها و دلیل های روشن و تهی از دلالت هاست .

امّا آن مذهبی که برایش دلیلی است که آن را تقویت می کند و حجّتی وجود دارد که استوارش می سازد، آن مذهب حقّ الیقین (درست مطابق واقع) است، مخالفت با آن مذهب و کمی شمارِ قائلان بدان مذهب، آن را آسیب نمی زند .

چنان که در مورد اوّل، اتفاق بر آن مذهب و فزونی معتقدان، آن را سود نمی بخشد .

از کسی که به مذهبی اعتقاد می یابد، از دلیل وی بر صحّت آن مذهب و از حجّتی که وی را سوی آن مذهب راند، می پرسند، نه از شمار موافقان یا مخالفان .

افزون بر این، هیچ یک از فقهای شهرها نیست مگر اینکه به مذهب منحصر به فرد خودش قائل است و همه مخالفانش بر خلافِ اویند .

از این رو، چگونه شاعت بر شیعه را به سبب مذاهب منحصر به فرد آنها جایز می‌شمارند و این شاعت را بر دیگر فقیهانی که مذهب منحصر به فرد دارند (مانند: ابوحنیفه، شافعی، مالک و افراد متأخر از آنها) و همه فقها در آن مذهب با وی مخالف اند، جایز نمی‌دانند؟!

فرق میان [آرای] مذاهبی که شیعه در آنها منحصر به فرد است و دیگران در آنها با شیعه موافق نیستند و میان [آرای] مذاهبی که ابوحنیفه یا شافعی در آنها منحصر به فرد است و موافقی برای آن دو در آنها وجود ندارد، چیست؟ (۱)

این سخن سید مرتضی در جوانب خویش معانی فراوانی را در بر دارد:

یکم: سید مرتضی رحمه الله «الانتصار» را به درخواست عمید الدوله نوشت و این امر بدان معناست که وی آن را در پاسخ به یک شبهه اعتقادی نگاشت که در آن زمان متداول بود و بر سر زبان‌ها افتاد.

سید مرتضی رحمه الله خواست این شبهه را برطرف سازد، و اما واگرهای

فکری ناشی از آن را برطرف سازد .

یعنی سید مرتضی برای سرگرمی یا فقط به خاطر بیان علم و فضل، این اثر را نوشت .

دوم: شناعة تنها در مذهبی واجب است که دلیلی که آن را تقویت کند ندارد و برای قائلش در آن حجّتی نیست، اما مذهبی که برای آن دلیل هست، آن مذهب (راست و درست) است، مخالفّ مخالفان و قَلّتِ قائلان، به آن مذهب ضرر نمی رساند...

سید مرتضی با این سخن، می خواهد بگوید که به خاطر دلیل قوی و حجّتی که دارد، تشنیع بر وی و بر مذهبش، او را نمی ترساند.

سوم: سید مرتضی رحمه الله بیان می دارد که کثرت قائلان به قولی، آن را حجّت نمی سازد؛ زیرا حجّت و دلیل مدعا را مقدم می دارد، هرچند متمسّکان به آن اندک باشند .

گرایش همه مردم به قول و عقیده ای با وجود ضعف آن قول و عقیده، فایده ای برای آن ندارد .

از کسی که به مذهبی معتقد است از صحّت دلیل او و از حجّتی که او را به آن مذهب رهنمون شد می پرسند، نه از کسانی که با او در آن مذهب موافق یا مخالف اند؛ یعنی هیاهوی تبلیغاتی در بحث علمی سودمند نمی افتد .

چهارم: اختلاف در آراء، سنّت زندگی است، هیچ فقیهی نیست مگر اینکه رأی منحصر به فردی دارد؛ زیرا در فقه اهل سنّت، آرای شاذی هست که برخلاف قول مشهور می باشد؛ مانند اقوال اوزاعی، لیث بن سعد، حسن بصری، ابن جریر طبری (و دیگران).

در این عرصه، چیزی را نمی توان علم کرد و اعتراضی هم نیست.

بنابر این، چرا شناخت بر شیعه را جایز می شمارند با اینکه موافقی از دیگر مذاهب با آن هست؟ و تشنّیع بر اینان را با اینکه رأی منحصر به فرد دارند، جایز نمی دانند؟!

فرق میان آنچه در آنها شیعه منحصر به فرد است و آنچه ابوحنیفه یا شافعی یا دیگران در آن منحصر به فردند، چیست؟

سید مرتضی رحمه الله می گوید :

دست کم شیعه را به منزله ابن حنبل، داود [ظاهری]، محمد بن جریر طبری در مسائل انفرادی شان، قرار دهید!

شما آنها را در مسائل انفرادی شان، فقط مخالف می شمارید، چرا در مورد شیعه این کار را نمی کنید؟

این رویکرد، ظلم و ستم در حق شیعه است. (۱)

سپس سید مرتضی رحمه الله به خصوص، به مذهب ابو حنیفه متعرض می شود، می گوید :

چرا وی را تشیع نمی کنید که به مذهبی اعتقاد یافت که احدی پیش از او بدان قائل نبود؟! و بر شیعه به مانند این کار، بهتان می زیند؟! (۲)

آری، سید مرتضی رحمه الله خواست آراییی را که در این زمینه گفته اند یا می توان گفت بکاود و در آنها خدشه کند .

پژوهشگر در عرصه فقه کلامی، باید این مقدمه پرمحتوا را با تدبیر مطالعه کند تا از آنها در بحث خود بهره ببرد .

زیرا این کتاب یک سند تاریخی است که از قرن پنجم هجری باقی ماند و بیانگر شیوه ای است که عالم همه جانبه نگری همچون سید مرتضی رحمه الله هزار سال پیش به خاطر نیازی که احساس کرد، بنیان نهاد.

پرسشی که در اینجا به ذهن می آید این است که این شیوه سید مرتضی رحمه الله فقط برای آن دوره زمانی ترسیم شد یا [الگو و] روشی

۱- الانتصار : ۷۷ .

۲- همان .

است که برای به کار بستن آن در زمان ما و زمان های بعد نیز شایستگی دارد؟

آیا آنچه را سید مرتضی رحمه الله تقدیم داشت، فقه مقارن شمرده می شود؟ یا فقه اختلافی است؟ یا چیز دیگری می باشد؟

اگر شیوه سید مرتضی را در دیگر کتاب ها و رسائل فقهی یا اعتقادی او واریسی کنیم می توانیم به پاسخ این دو سؤال دست یابیم

و اینکه آنچه را سید مرتضی در این رساله ها و کتاب ها نگاشت با کدام یک از این روش ها سازگار است .

لیکن پیش از همه اینها، باید روش های فقهی مطرح شده در مسائل اختلافی را بشناسیم و آنچه را روایات اهل بیت علیهم السلام و اقوال آنها در تعامل با فقه دیگران در نظر دارند، بدانیم تا در پایان به این پاسخ دست یابیم .

سه روش فقهی برای گفتمان در قلمرو مسائل اختلافی

اشاره

برای گفت و گو در چهارچوب مسائل اختلافی، سه روش فقهی وجود دارد :

• فقه مقارن

• فقه اختلاف

• فقه کلامی

۱. فقه مقارن

فقه مقارن، گردآوری آرای مجتهدان و ادله آنها در مسائل اختلافی بین مذاهب است و تبیین اسباب اختلاف آنها، بی آنکه رأی هیچ کدام از آنها بر دیگری ترجیح داده شود .

این کار تا حدودی به کار فقهای ما در تعلیقات بر کتاب «العروه الوثقی» (اثر سید کاظم یزدی) شبیه است .

مثلاً فتوای ده تن از فقها را در ذیل متن کتاب «العروه» می نگریم.

لیکن نویسندگان در فقه مقارن، ادله فقهای مذاهب دیگر و طریقه فهم آنها را پهلو به پهلو (در کنار هم) می آورد و برایش اهمیتی ندارد که با گوینده موافق یا مخالف باشد .

گاه فقیه [در فقه] مقارن - بعضی از زمان ها - به قول کسی از مذهب دیگر که با او موافق است (برای الزام وی به آنچه قائل است و پشتیبانی قول خودش) یاری می جوید .

۲. فقه اختلاف

اشاره

فقه اختلاف یک روش علمی یَدَلی است . عالمی از یکی از مذاهب اسلامی به آن بر ادلّه مذهب دیگر یاری می جوید؛ از سویی دلیل مذهب خویش را بیان می دارد و استوار می سازد و از دیگر سو، دلیل مذهب دیگر را تضعیف می کند .

فقه اختلاف را چنین تعریف کرده اند :

علمی که به وسیله آن توان حفظ احکام فرعیه مورد اختلاف میان ائمه مذاهب یا ویران سازی آنها به وسیله بیان حجت های شرعی و خدشه در ادله، فراهم می آید. (۱)

این سخن، بدان معناست که فقه خلاف، در آن واحد، دو کار را [با هم] انجام می دهد: تخریب و فروپاشی، و ساخت و ساز .

وی یا پاسخ گوست، که وضع شرعی را حفظ می کند یا پرسشگر

۱- دراسات فی الفلسفه الإسلامیه تفتازانی : ۱۲۷ به نقل از «تسهیل الوصول : ۱۰» (چنان که در «الأصول العامه : ۹۰ ، اثر سید محمد تقی حکیم» آمده است) .

است که آن را منهدم می سازد. (۱)

ابن خلدون در مقدمه اش به اختلاف میان مجتهدان «اهل سنت» در نصوص شرعی و اصول فقهی اشاره می کند تا اینکه می نویسد:

میان آنان در صحیح دانستن هر کدام، مذهب امامش را (۲) مناظراتی روی داد، این کار بر اساس اصول صحیح و شیوه های استوار جاری می شد، هر کدام به وسیله آنها بر مذهبی که آن را تقلید می کرد و بدان تمسک می جست، احتجاج می کرد.

این کار، در همه مسائل شرعی و در هر بابی از فقه جریان یافت:

گاه اختلاف میان شافعی و مالک بود و ابوحنیفه با یکی از آن دو موافقت داشت.

گاه اختلاف میان مالک و ابوحنیفه بود و شافعی با یکی از آن دو موافقت داشت.

و گاه اختلاف میان شافعی و ابوحنیفه بود و مالک با یکی از آن دو موافقت داشت.

۱- الأُصول العامّة : ۹۰ به نقل از مصادر پیشین .

۲- که یکی از مذاهب چهارگانه بود.

در این مناظرات، مآخذ این امامان و انگیزه های اختلاف و پایگاه های اجتهادشان بیان می شد و این صنف از علم «خلافیات» نام یافت .

صاحب این علم باید قواعدی را بداند که به وسیله آنها به استنباط احکام دست می یابد (چنان که مجتهد نیز به آنها نیاز دارد) جز اینکه مجتهد برای استنباط احکام به آنها نیاز دارد و صاحب خلافیات برای حفظ مسائل استنباط شده به آنها نیازمند است تا مخالف نتواند با ادله اش آنها را منهدم سازد .

به جانم سوگند، این علم، در شناخت مآخذ ائمه و ادله آنها، علم پر فایده ای است، و گذشت که مطالعه کنندگان آن باید از توانمندی استدلال (در آنچه استدلال بر آن را قصد کنند) برخوردار باشند. (۱)

این روش از روش اول از نظر استدلال قوی تر و کارآمدتر می باشد .

گاه با مسامحه، فقه مقارن بر فقه اختلاف (و به عکس) اطلاق

۱- مقدمه ابن خلدون : ۴۵۶ - ۴۵۷ .

می شود، در نوشته های نویسندگان جدید این مسامحه را زیاد می نگریم .

سید مرتضی کدام یک از این دو روش را پیمود؟

شایان توجه و تأکید است که : آگاهان بر رویدادهای سیاسی و اجتماعی عهد سید مرتضی و کسان پیش از وی (مانند شیخ مفید) می دانند که سید مرتضی در کتاب «الانتصار» نمی خواهد [رویکردها] و نقطه نظرهای فقهای مذاهب دیگر را به عنوان آرای صحیحی ارائه دهد که در شناخت حکم شرعی دخیل اند یا این اقوال با روایات اهل بیت برابری می کنند یا حاکی آنهایند یا منقول از این امام از ائمه مذاهب یا آن امام، جزئی از حق است .

حتی وی نمی خواهد این اقوال را در کتابش به عنوان فقه شرعی قابل اخذ، عرضه کند .

وی تنها این اقوال را از باب اخبار به آنچه اهل سنت قائل اند می آورد و نیز برای احتجاج و یاری جستن بر آنها از باب قاعدة الزام، و وارد شدن بر ایشان از جایی که آنها داخل شریعت شدند .

زیرا معقول نیست که سید مرتضی رحمه الله قول شافعی و ابو حنیفه را در کنار کلام امام باقر و صادق علیهما السلام سخن شرع و دین بداند .

سید مرتضی رحمه الله بر سخن پیامبر صلی الله علیه و آله آگاه است که در اینکه امر

شریعت به کجا می انجامد چه فرمود.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود :

تَعْمَلُ هَذِهِ الْأُمَّةُ بُرْهَةً بَكْتَابِ اللَّهِ ، ثُمَّ تَعْمَلُ بُرْهَةً بِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ ، ثُمَّ تَعْمَلُ بُرْهَةً بِالرَّأْيِ ؛ فَإِذَا عَمِلُوا بِالرَّأْيِ فَقَدْ ضَلُّوا وَأَضَلُّوا ؛
(۱)

این امت در برهه ای به کتاب خدا عمل می کنند، سپس در برهه ای به سنت رسول خدا عمل می کنند، پس از آن برهه ای به رأی عمل می کنند .

هرگاه به رأی عمل کردند، گمراه می شوند و گمراه می سازند.

و قول امام صادق علیه السلام که فرمود :

إِنَّ النَّاسَ سَلَكَوا سُبُلًا شَتَّى ، مِنْهُمْ مَنْ أَخَذَ بِهَوَاةٍ ، وَمِنْهُمْ مَنْ أَخَذَ بِرَأْيِهِ ، وَإِنَّكُمْ أَخَذْتُمْ بِأَمْرِ لِهْ أَصْلٌ ؛ (۲)

مردم راه های مختلف را پیمودند؛ برخی هوای نفس خویش را در پیش گرفتند و بعضی به رأی خود چسبیدند، و شما [شیعیان] امری را برگرفتید که دارای

۱- مسند ابی یعلی ۱۰ : ۲۴۰ ، حدیث ۵۸۵۶ ؛ فردوس الأخبار ۲ : ۶۳ ، حدیث ۳۵۵ .

۲- المحاسن : ۱۵۶ ، حدیث ۸۷ ؛ وسائل الشیعه ۲۷ : ۵۰ ، حدیث ۳۳۱۸۱ .

اصل است وریشه.

از ابن ابی عمیر، از چند نفر، از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود:

لَعَنَ اللهُ أَصْحَابَ الْقِيَاسِ؛ فَإِنَّهُمْ غَيَّرُوا كَلَامَ اللهِ وَسُنَّةَ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَاتَّهَمُوا الصَّادِقِينَ فِي دِينِ اللهِ؛ (۱)

خدا اصحاب قیاس را لعنت کند، آنان کلام خدا و سنت پیامبر را تغییر دادند و صادقان را در دین خدا متهم ساختند.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمود:

إِيَّاكُمْ وَأَصْحَابَ الرَّأْيِ؛ فَإِنَّهُمْ أَعْيَتَهُمُ السُّنَنُ أَنْ يَحْفَظُوهَا فَقَالُوا فِي الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ بِرَأْيِهِمْ، فَأَحَلُّوا مَا حَرَّمَ اللهُ وَحَرَّمُوا مَا أَحَلَّهُ اللهُ، فَضَلُّوا وَأَضَلُّوا؛ (۲)

از اصحاب رأی پرهیزید، آنها از حفظ سنت ها درماندند و در حلال و حرام به رأی خویش سخن گفتند؛ حرام خدا را حلال دانستند و حرام خدا را حلال شمردند؛ از این رو، گمراه شدند و گمراه

۱- امالی مفید: ۵۲؛ وسائل الشیعه ۲۷: ۵۹، حدیث ۳۳۱۹۴.

۲- غوالی اللالی ۴: ۶۵.

ساختند .

و این سخن امام علی علیه السلام که فرمود :

أُنظُرُوا أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ فَالْزُمُوا سَمَتَهُمْ ... لَا تَسْبِقُوهُمْ فَتَضِلُّوا، وَلَا تَتَأَخَّرُوا عَنْهُمْ فَتَهْلِكُوا؛ (۱)

به اهل بیت پیامبرتان بنگرید و راه و روش آنها را بگیرید ... از آنها پیش میفتید که گمراه می شوید و از آنها عقب نمانید که هلاک می گردید .

و نیز از آن حضرت نقل است که فرمود :

إِنَّ شَرَّ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ إِمَامٌ جَائِزٌ ضَلَّ وَضَلَّ بِهِ، فَأَمَاتَ سُنَّةَ مَا أُخُوذَهُ، وَأَحْيَى بَدْعَهُ مَتْرُوكَةً؛ (۲)

بدترین مردم نزد خدا امام ستمگری است که گمراه شد و به وسیله او دیگران گمراه شدند؛ سنت زنده را میراند و بدعت متروک را زنده ساخت .

و این سخن که :

مَنْ اسْتَرْشَدَ غَوِيًّا ضَلَّ؛ (۳)

هر که از اغواگر منحرف راهنمایی بجوید، در گمراهی

۱- نهج البلاغه ، ضمن خطبه ۹۷ .

۲- همان ، ضمن خطبه ۱۶۴ .

۳- غرر الحکم : ۲۸ ، حدیث ۱۶۸۵ .

می افتد .

و اینکه :

مَنْ يَطْلُبُ الْهَدَايَةَ مِنْ غَيْرِ أَهْلِهَا يَضِلُّ؛ (۱)

هر که هدایت را از غیر اهل آن بطلبد، گمراه می شود .

همچنین از امام علی علیه السلام نقل است که فرمود :

يَا مَعْشَرَ شِيعَتِنَا الْمُتَّحِلِينَ مَوَدَّتْنَا، إِيَّاكُمْ وَأَصْحَابَ الرَّأْيِ فَإِنَّهُمْ أَعْدَاءُ السُّنَنِ، تَفَلَّتْ مِنْهُمْ الْأَحَادِيثُ أَنْ يَحْفَظُوهَا، وَأَعْيَتْهُمْ السُّنَّةُ أَنْ يَعُوهَا؛ (۲)

ای گروه شیعیان ما که مودت ما را به خود نسبت می دهید، از اصحاب رأی بر حذر باشید که آنان دشمنان سنن اند؛ احادیث از دستشان در رفت نتوانستند آنها را حفظ کنند، و از فهم و درک سنت در ماندند.

تا اینکه می فرماید :

فَسُئِلُوا عَمَّا لَا يَعْلَمُونَ فَأَنْفُوا أَنْ يَعْتَرَفُوا بِأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ، فَعَارَضُوا الدِّينَ بِآرَائِهِمْ، فَضَلُّوا وَأَضَلُّوا؛ (۳)

۱- همان ، حدیث ۱۶۸۸ .

۲- مستدرک الوسائل ۱۷ : ۳۰۹ ، حدیث ۲۱۴۲۹ .

۳- همان .

از آنچه نمی دانستند سؤال شدند، غرورشان اجازه نداد که به نادانیشان اعتراف کنند؛ از این رو، با آرای خویش با دین [در افتادند و] مخالفت ورزیدند، گمراه شدند و گمراه ساختند .

قول رسول خدا صلی الله علیه و آله و امامان اهل بیت علیهم السلام به چه کسانی اشاره دارد؟ چه کسانی هوای نفس خویش را در پیش گرفتند یا به رأی خویش چسبیدند؟

اصحاب قیاس و نفرین شده ها که صادقان علیهم السلام را در دین خدا متهم ساختند، کیانند؟

چه کسانی هدایت را از ناهلان جُستند؟

چه اشخاصی از منحرفان راهنمایی خواستند؟

نزدیکی میان وجود کلمه «ضلال» (گمراهی) در این نصوص و سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیث ثقلین (که فرمود: «ما إن أَخَذْتُمْ بهما لَنْ تَضِلُّوا» تا به این دو بچسبید هرگز گمراه نمی شوید) به چه معناست؟

آیا همه این نصوص به فقه اهل سنّت، گوشه و کنایه نمی زند و به این امر رهنمون نیست که آنان به خاطر پیروی از هوای نفس و

قیاس و به دلیل جهلشان به احکام (۱) و ترک احادیث و عدم عمل به سنت های صحیح صادر از پیامبر (با پیروی از حکام) گمراه شدند؟

با مراجعه به روایات صحیحی که در مجموعه های حدیثی هست، می توان دریافت که امامان اهل بیت علیهم السلام به فقه ابو حنیفه و مالک و شافعی و احمد اعتراف نمی کردند، بلکه آن را دور از سنت پیامبر صلی الله علیه و آله می دیدند و تصریح می کردند که اینان به سبب مخالفت با شریعت خدا، گمراه شدند .

أئمة عليهم السلام در راستای بیان حقیقت و برای آنکه مردم تحت تأثیر اینان قرار نگیرند، این کلمات را درباره این پیشوایان بر زبان می آوردند؛ زیرا ابو حنیفه از دو سالی که منصور امام صادق علیه السلام را به عراق فراخواند، بهره برد و در درس آن حضرت حضور یافت تا آنجا که این سخن از وی مشهور است که گفت: لولا السُّنَّتَانِ لَهَلَكَ النُّعْمَانُ؛ (۲) اگر آن دو سال نمی بود، نُعْمَان هَلَكَ می شد .

امام صادق علیه السلام بر نمی تافت که ابو حنیفه شاگردش باشد و فقه آن حضرت را نشر دهد؛ زیرا می دانست که وی شیوه ای را می پیماید که امام آن را نمی پذیرفت .

۱- بنگرید به کتاب «صلاه النبی و سلسله المحدثات الواقعه فیها» اثر نگارنده .

۲- مختصر التحفه الاثنا عشریه اثر آلوسی : ۸ .

و نیز شاگردان امام و اصحاب آن حضرت (مانند: محمد بن مسلم و زراره و ابو بصیر) ابو حنیفه را به عنوان همتای خویش در درس و بحث نمی پذیرفتند .

زیرا ابو حنیفه بر رأی و قیاس به عنوان یکی از اصول تشریح اعتماد می ورزید و امام علیه السلام به این روش [در شریعت] کنایه می زد .

شهید (سید محمد باقر صدر) در مقدمه کتاب المعالم الجدیده به بعضی از موارد اختلافی اشاره می کند که بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله پدید آمد و اینکه چگونه آنان در طرح این اندیشه پلکانی بالا رفتند تا اینکه سرانجام به تصویب احکام از سوی خدای متعال برای همه مجتهدان، قائل شدند .

شهید صدر رحمه الله می نگارد :

این فکر و اندیشه، رشد کرد و به تدریج خطر آن به اوج خود رسید؛ زیرا این طرز تفکر از اتهام قرآن و سنت (یعنی بیان شرعی) به نقص و عدم دلالت بر حکم (در بسیاری از قضایا) به اتهام نفس شریعت به نقص و عدم فراگیری آن، جنبه های مختلف شئون حیات را انتقال یافت .

مسئله، مسئله نقصان در بیان و توضیح به شمار نمی آمد،

بلکه ذات تشریح الهی ناقص دانسته شد .

دلیل آنان بر این نقص خیالی در شریعت، این بود که شریعت تشریح نشد تا در ضمیر غیب (و دور از دسترس) مسلمانان پوشیده ماند، شریعت از طریق کتاب و سنت تشریح و تبیین شد تا بدان عمل شود و راه و رسم اُمت در زندگی باشد .

و از آنجا که نصوص کتاب و سنت - به نظر ایشان - بسیاری از قضایا و مسائل را در بر ندارد، ناقص است و خدا در اسلام جز احکام معدودی را (که همان احکامی است که بیان آنها در کتاب و سنت آمده است) تشریح نکرد، و تشریح در دیگر عرصه ها را به مردم یا (به تعبیر اخص) به فقهای مردم و انهاد تا بر اساس اجتهاد و استحسان، به تشریح دست یازند به شرط اینکه در این کار با احکام مشخص تشریح یافته در کتاب و سنت نبوی، مخالفت نوزند. (۱)

در حالی که اهل بیت علیهم السلام بر کسانی که شریعت را به نقص متهم

می ساختند (یا به تصویب آرای قاضیان و اهل فتوا قائل بودند) به شدت می تاختند و آنها را محکوم می کردند؛ زیرا شریعت را کامل و تام می دانستند. هرگاه این مقدمه ثابت شد، بر ماست که مثلاً بر فتاوی ابو حنیفه که بر خلاف اجماع اهل بیت است آگاه شویم تا مخالفت آنها را با سنت پاک پیامبر (که بدان اعتراف دارند و طبق اصول آنهاست) تبیین کنیم.

رویکرد ما با فتاوی دیگر امامان مذاهب چهارگانه اهل سنت - که بر خلاف دیدگاه اهل بیت است - به همین گونه است.

بر ماست که از خلال این واریسی ها جهل و دوری آنها را از سنت پیامبر بیان داریم و اینکه به فقه و حدیث احاطه ندارند و بدین سان برای همه روشن شود که آنان سزای پیروی نیستند.

زیرا روش گروه حاکم، مرجعیت امام علی علیه السلام و اهل بیت آن حضرت را بر نمی تافتند، می کوشیدند از خلال خلق فضاهای فکری و مصادر تشریح آن را به گونه ای دور زنند که ایشان را به میراث علمی اهل بیت نیازمند نسازد و آن همین مذاهب مورد اعتماد امروزیین نزد اهل سنت است.

کلمات اهل بیت علیهم السلام رأی و قیاس را درهم می کوبد و بر مردم تأکید دارند که جز از طریق آنان علیهم السلام نمی توان به سنت نبوی رسید.

با توجه به این آموزه ها، چگونه می توانیم به فقه مقارن فراخوانیم؟!

آری، روش عقلی و نظری، گاه انسان را به ثواب موجود نزد دیگران فرا می خواند تا اعتقادش را تقویت کند .

امام صادق علیه السلام از این روش بهره برد تا کسانی را که از مسائل اختلافی از او می پرسیدند به علما و محدثان آنها ارجاع دهد تا به آنان بفهماند که آنچه را امام علیه السلام می فرماید، نزد آنان نیز وجود دارد .

این کار، اعتراف امام علیه السلام به صحت باورهای آنها نبود، بلکه برای آن صورت می گرفت که از آنان بر صحت آنچه خود می گوید، اقرار گیرد .

امام علیه السلام در پاسخ سؤال اسماعیل بن فضل هاشمی (که درباره صیغه از او پرسید) فرمود :

عبدالملک بن جریج را ملاقات کن، و مسئله را از وی پرس، نزدش در این باره علمی هست .

می گوید : ابن جریج را دیدار کردم، روایات فراوانی را در حلال بودن صیغه برایم املا کرد .

در میان آن روایات، این سخن بود که صیغه، وقت [خاص] و عدد [مشخص] ندارد .

تا اینکه می گوید: آن کتاب و [نوشته] را نزد امام صادق علیه السلام آوردم، فرمود: «وی راست گفت» و سخنان ابن جریج را تصدیق کرد. (۱)

اینکه امام علیه السلام سائل (پرسشگر) را به ابن جریج ارجاع داد، برای حجت بودن کلام ابن جریج - به خودی خود - نبود، بلکه برای حجتی بود که از رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد او وجود داشت و اینکه اگر صیغه نزد ابن جریج حلال نبود (بلکه بر اساس ادعای اهل سنت، منسوخ بود) فقیه اهل مکه (ابن جریج در قرن دوم هجری) آن را نقل نمی کرد و قول شافعی درباره وی صحت نداشت که گفت: ابن جریج، هفتاد زن را صیغه کرد. (۲)

ابن حَجَر عَشْقَلَانِی نیز در شرح حال جریر بن عبدالحمید ضَبَّی می گوید:

محمّد بن عمرو زُنیج می گوید: شنیدم جریر می گفت: ابن ابی نجیح و جابر جعفی وابن جریج را دیدم، از هیچ کدام آنها حدیث ننوشتم ...

و اما ابن جریج، متعه [صیغه زنان] را حلال می دانست (۳) در

۱- الکافی ۵: ۴۵۱، حدیث ۶؛ وسائل الشیعه ۲۷: ۱۳۸، حدیث ۵.

۲- بنگرید به، تهذیب التهذیب ۶: ۴۰۶، شماره ۸۵۵.

۳- تهذیب التهذیب ۲: ۷۵، شماره ۱۱۶.

تهذیب الکمال آمده است :

ابن جریر به فرزندانش درباره شصت زن وصیت کرد و گفت با آنها ازدواج نکنید که مادرانِ شمایند .

وی به متعه (صیغه) اعتقاد داشت. (۱)

آنچه را می خواهیم بر آن تاکید کنم این است که سید مرتضی با روش عقلی و نقلی اش، نمی خواست به عرضه اقوال (به صرف اینکه اقوال اند) بسنده کند، بلکه می خواست ادله پیشین را واریسی و نقد کند و با منطق فطرت و عقل و دلیل، میان آنها ترجیح دهد .

یعنی وی می خواست ادله اختلافی و سپس دلایل کلامی را بکاود و بررسی نماید .

سید مرتضی رحمه الله در مقدمه رساله اش، روش خویش را با دیگر اهل قبله توضیح می دهد، می گوید :

خدا پروردگار ما، محمد پیامبر ما، اسلام دین ما، قرآن امام ما، کعبه قبله ما و مسلمانان برادران ما، وعترت پاک پیامبر (و صحابه و تابعان به احسان آنها) سلف و پیشوایان مايند .

و کسانی از قرن های بعد ایشان که به هدایت آنان تمسک جستند، جماعت و اولیای مایند، هر که خدا را دوست بدارد، دوست داریم و هر که خدا را دشمن بدارد، دشمن می داریم؛ با هر که با خدا دوست است، دوستیم و با هر که با خدا دشمن است، دشمنیم.

و درباره آنچه اهل قبله در آن اختلاف دارند، اصولی را قائلیم که آنها را شرح می دهیم و بیان می داریم. (۱۱)

عقاید حق سید مرتضی و روش علمی او در زندگی، این است .

سید مرتضی رحمه الله در این سخن، کلیات عقاید خویش را که بر آنها تکیه دارد (یعنی تولی و تبزی که اصل اسلام اند) بیان می کند و شیوه تعامل خود را با اهل قبله در عقاید و فقه (با اصولی که آنها را در کتابش شرح و تبیین می کند) روشن می سازد و به عرضه آرای دیگران - فقط - بسنده نمی کند .

یعنی وی روشی را می پیماید که امیرالمؤمنین علیه السلام برای اصحابش پسندید و عین شیوه ای است که امام رضا علیه السلام درباره چگونگی احیای امرشان علیهم السلام بیان داشت :

يَتَعَلَّمُ عُلُومَنَا وَيَعْلَمُهَا النَّاسَ؛ فَإِنَّ النَّاسَ لَوْ عَلِمُوا

مَحَاسِنَ كَلَامِنَا لَا تَبْعُونَا؛ (۱)

(خدای رحمت کند کسی را که) علوم ما را بیاموزد و به مردم بیاموزاند؛ چرا که مردم اگر نیکویی های کلام ما را بدانند، ما را می پیروند .

امام علی علیه السلام سیاست فرمان بری اجباری را نمی پسندید، بلکه مردم را فرامی خواند که با دلیل و برهان، باید دیگران را بر اعمال بد سران اهل سنت آگاهانید و برای مردم روشن ساخت که صحابه ای که بر او پیشی گرفتند، در رسیدن به حق، خطا کردند و دچار اشتباه شدند .

امام علی علیه السلام در خطبه اش بیان می دارد که والیان قبل از آن حضرت، احکام فراوانی را تغییر دادند و آن حضرت در صدد اصلاح آنها و بازگرداندن آنها به همان گونه ای است که در زمان تشریح وجود داشت .

و نیز بیان می دارد که سبب اختلاف نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله از چهار شخص فراتر نمی رود.

وَإِنَّمَا أَتَاكَ بِالْحَدِيثِ أَرْبَعَةُ رِجَالٍ لَيْسَ لَهُمْ خَامِسٌ :

۱- معانی الأخبار : ۱۸۰ ، حدیث ۱ ؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام ۱ : ۳۰۷ ، حدیث ۶۹ .

رَجُلٌ مُنَافِقٌ مُطَهَّرٌ لِلْإِيمَانِ، مُصَنِّعٌ بِالْأَسْلَامِ ...

فَلَوْ عَلِمَ النَّاسُ أَنَّهُ مُنَافِقٌ كَاذِبٌ لَمْ يَقْبَلُوا مِنْهُ، وَلَمْ يَصَدِّقُوا قَوْلَهُ ...

وَرَجُلٌ سَمِعَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شَيْئًا لَمْ يَحْفَظْهُ عَلَى وَجْهِهِ فَوَهَمَ فِيهِ وَلَمْ يَتَعَمَّدْ كَذِبًا، فَهُوَ فِي يَدَيْهِ وَيَرْوِيهِ وَيَعْمَلُ بِهِ، وَيَقُولُ: أَنَا سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ .

فَلَوْ عَلِمَ الْمُسْلِمُونَ أَنَّهُ وَهَمَ فِيهِ لَمْ يَقْبَلُوهُ مِنْهُ، وَلَوْ عَلِمَ هُوَ أَنَّهُ كَذَلِكَ لَرَفَضَهُ؛ (۱)

حدیث را چهار شخص برای می آورد، پنجمی برای آنها نیست:

شخص منافقی که اظهار ایمان می کند، و اسلام را به خود می بندد ...

اگر مردم می دانستند وی منافق و دروغ گوست، از وی نمی پذیرفتند و سخن او را تصدیق نمی کردند ...

و شخصی که از رسول خدا چیزی را شنید، آن را بر وجه خودش حفظ نکرد، در آن به اشتباه افتاد و به عمد

۱- نهج البلاغه ۲: ۱۸۹، خطبه ۲۱۰؛ الکافی ۱: ۶۲، حدیث ۱.

دروغ نگفت. حدیث [به گونه نادرست] در دستِ اوست، آن را بیان می دارد و بدان عمل می کند و می گوید: آن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم.

اگر مسلمانان می دانستند که وی در آن به اشتباه افتاد، آن را از وی نمی پذیرفتند، و اگر خودش می دانست که اشتباه می کند، آن شیوه را وامی نهاد ...

روش اسلام صحیح، این است و سید مرتضی رحمه الله در کارهای علمی اش همین روش را دنبال کرد و ما در پژوهش های خویش همین روش را می پیماییم؛ یعنی زور و اجبار را در تحمیل افکار نمی پسندیم، بلکه در چهارچوب منطق علمی و دلیل و برهان، به گفت و گو - میان خویش - فرامی خوانیم.

و این شیوه ای است که به قوی ترین شکل ها آن را در اختیار داریم، در حوزه های علمیه و نزد اساتید و دانشجویانمان، آن را بررسی و مطالعه می کنیم.

سید مرتضی رحمه الله به همین روش پایبند بود [زیرا می گوید]:

درباره آنچه اهل قبله در آن اختلاف دارند به اصولی قائلیم که آنها را شرح و تبیین می کنیم. (۱)

در سخن دیگر، این را روشن تر می سازد، می گوید :

فَأَمَّا مَا عَلَيْهِ الدَّلِيلُ يَعْضُدُّهُ وَحُجَّتُهُ تَعْمِدُهُ، فَهُوَ الْحَقُّ الْيَقِينُ وَلَا يَضُرُّهُ الْخِلَافُ فِيهِ وَقَلَّ عَدَدُ الْقَائِلِ بِهِ؛ (۱)

و امّا آنچه را دلیل تقویت می کند و حجّت استوارش می دارد، چنین چیزی، حقّ یقین (از هر نظر مطابق واقع) است و اختلاف در آن و اندک بودن شمار کسانی که بدان قائل اند، آسیبش نمی زند .

یعنی از خوبی ها و محاسن این روش، بلکه رکن اساسی آن، استدلال به حکم اجماعی نزد اهل بیت، علیه دیگران (در چهارچوب ادله عام آنها، مانند قرآن) است، بی آنکه دلیل خاصّ خودمان را بر آنها حاکم سازیم و این بدان خاطر است که رسول خدا آنها و ما را به أخذ از عترت ارجاع داد.

و از این روست که می بینیم سید مرتضی به اخبار آحاد عمل نمی کند . این کار تنها به خاطر عدم حجیت این اخبار نزد او نیست، بلکه خواهان اثبات هر چه بیشتر (اثبات حداکثری) است .

اصحاب ما کتاب های فراوانی را در ابطال حجیت خبر واحد

نوشته اند؛ زیرا مکتب حدیثی اهل سنت، بر خبر واحد اعتماد می کند، هرچند وثوق و اطمینان از آن به دست نیاید .

سید مرتضی رحمه الله می خواهد از پیروان مکاتب اسلامی، بیشترین تعداد ممکن را قانع کند تا اعتقاد به قولش را بر آنها ملزم سازد .

به همین خاطر، به اخبار آحاد استدلال نمی آورد، بلکه بر استنباط از کتاب و اخبار متواتری که قراین علمی را در بر دارند، عمل می کند .

این روش، بهترین مصداق برای کلام امام رضا علیه السلام است که فرمود :

اگر مردم محاسن کلام ما را می دانستند، ما را پیروی می کردند .

یعنی ما با روش علمی عقلی استقرایی، مردم را به طریقه و مذهب خویش فرامی خوانیم .

علاّمه، سید بحر العلوم طباطبایی در رجال خویش با یادآوری بعضی از فضائل سید مرتضی رحمه الله به عملکرد وی اشاره دارد، و می گوید :

با وجود این، وی عارف ترین مردم به کتاب و سنت و وجوه تأویل در آیات و روایات بود.

وی چون [دَر] عمل به اخبار آحاد را [به روی خود] بست، ناچار شد شریعت را از قرآن و اخبار متواتری که قرائن علمی را در بر دارند، استنباط کند .

این کار نیازمند فزونی اطلاع بر احادیث و احاطه به اصول اصحاب و مهارت در علم تفسیر و طریق استخراج مسائل از قرآن است .

کسی که به اخبار آحاد عمل می کند، از این نظر در سعه است [دستش باز می باشد].^(۱۱)

سید مرتضی رحمه الله به وصایای ائمه (به ویژه امیرالمؤمنین و امام باقر و امام صادق و امام رضا) عمل کرده است .

زیرا در بشاره المصطفی اثر ابو جعفر، محمد بن محمد طبری (از علمای امامیه در قرن ششم) به سندش، از ابو خالد کابلی، از اصبع بن نُبَاته، از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت است هنگامی که از اختلاف شیعه سؤال شد، فرمود :

إِنَّ دِينَ اللَّهِ لَا يَعْرِفُ بِالرِّجَالِ، بَلْ بَأْيِهِ الْحَقُّ، فَاعْرِفِ الْحَقَّ تَعْرِفْ أَهْلَهُ...

۱- رجال سید بحر العلوم ۳ : ۱۴۰. وی رحمه الله پیرامون سید مرتضی رحمه الله بحث مفصّلی دارد ، بنگرید به ص ۸۷ - ۱۵۵ .

إِنَّ الْحَقَّ أَحْسَنُ الْحَدِيثِ، وَالصَّادِعُ بِهِ مُجَاهِدٌ .

وَبِالْحَقِّ أُخْبِرُكَ فَأَعِزَّنِي سَمْعَكَ... (۱)

دین خدا را با رجال (اشخاص) نمی توان شناخت، بلکه با نشانه های حق به دست می آید، حق را بشناس، اهل آن را می شناسی...

حق نیکوترین سخن است و کسی که از حق دفاع کند مجاهد می باشد .

به حق تو را خبر می دهم، به من گوش بسپار ...

بجاست در این فقرات «بل بآیه الحق» (بلکه دین را با آیت حق می توان شناخت) یا سخنی را که در روایت امام رضا علیه السلام بیان شد «رحم الله عبداً أحیا أمرنا» (خدا رحمت کند بنده ای را که امر ما را احیا کند) نیک بنگریم .

امام رضا علیه السلام سپس کلامش را خلاصه فرمود و عَلت را در همه اینها در یک جمله بیان داشت :

فَإِنَّ النَّاسَ (۲) لَوْ عَلِمُوا مَحَاسِنَ كَلَامِنَا لَاتَّبَعُونَا؛ (۳)

۱- بشاره المصطفی : ۴؛ وسائل الشیعه ۲۷ : ۱۳۵ ، حدیث ۳۳۴۱۳؛ نیز بنگرید به ، الکافی ۱ : ۱۲۸ ، حدیث ۲ .

۲- اصطلاح «ناس» (مردم) از سوی اهل بیت علیهم السلام درباره مخالفان اهل بیت (اهل سنت) به کار می رفت .

۳- عیون اخبار الرضا علیه السلام ۱ : ۳۰۷ .

اگر مردم، نیکوئی های کلام ما را می دانستند، پیرو ما می شدند .

یعنی اگر مردم (اهل سنت) به گونه ای علمی، تطابق کلام ائمه و فقه و علم آنان را با قرآن و احادیث متواتر نبوی و عقل و فطرت درمی یافتند، آنها را پیروی می کردند؛ زیرا حق به پیروی سزامنندتر است، هدف از احیای امر آنان - به وسیله فراگیری علوم آنها و تعلیم آنها به مردم - همین است .

یعنی دعوت برای احیای امر آنان علیه السلام به علم و معرفت و قطع و یقین پدید می آید، نه با احساسات متشنج و لرزان و واکنش های تحریک برانگیز و اختلاف مند .

همین امر، امام علیه السلام را واداشت که برای کسانی که علوم آنان را فراگیرند تا به مردم بیاموزاند، رحمت بطلبد .

و شرافت و افتخار برای جوینده علم همین بس که امام علیه السلام برایش دعا کند .

اگر در کلمات امام علیه السلام درنگ و رزیم : «أَمْرَنَا» (امر ما را احیا کند)، «عِلْمَنَا» (علوم ما را بیاموزد)، «مَحَاسِنَ كَلَامِنَا» (اگر مردم زیبایی کلام ما را بدانند) درمی یابیم که ضمیر در همه آنها به خود اهل بیت علیهم السلام و نشر علومشان برمی گردد و اینکه دعوت به آنها در

چهارچوب فقه و عقیده است، نه بیان تاریخ و آنچه را خلفای حاکم - فقط - انجام می دادند .

زیرا کلام آنان علیهم السلام بیان و تفسیر کلام خدا و سنت پیامبر است و حق جز از لابلائی کلام آنان علیهم السلام به دست نمی آید .

کتابت و تدریس این گزاره های فقهی اختلافی و بیان شرایط امور و چگونگی وقوع تحریف در آنها، عزم مخالفان (اهل سنت) را کند و عقیده موالیان را تقویت می کند؛ به ویژه اگر این بررسی ها تکرار شود و از ده گزاره به صد و دویست گزاره و بیشتر از آن بالا رود .

یعنی موالی (دوستدار) اهل بیت، عقیده اش را به مذهب خویش قوی می سازد و درمی یابد که بر روش درستی حرکت می کند؛ زیرا وضو و نماز و حج و ازدواج وی - همه شان - صحیح و مطابق خواست خدا و رسول است .

و نیز این امر، خطای روشی را به ما می فهماند که بر نقل اقوال مذاهب چهارگانه مخالف اهل بیت علیهم السلام تکیه دارند، بی آنکه آنها را طبق معیارهای حدیثی و اصولی و کلامی، نقض علمی و رد کنند .

زیرا شناخت موارد اختلاف و ریشه های آن، بدون پیرایش کامل علمی موضوع، سودمند نمی افتد .

ملاً معین سندی حنفی (م ۱۱۶۱ هـ-) از علمای هند، در کتاب

دراسات اللیب فی الأُسوه الحَسیَّته بالحیب صلی الله علیه و آله در آخر «الدراسه السابعه» (پژوهش هفتم) آنجا که اقوالِ امامان چهارگانه اهل سنت بر خلاف حدیث باشد، پس از واریسی موضوع جمع میان دو نماز، به اجماع اهل بیت علیهم السلام اشاره می کند و اینکه باید از هر نظر بر آن اعتماد ورزید و از ترک آن بر حذر بود، می گوید :

بل الحقَّ عندنا أنَّ ما أجمَع علیه أهلُ البیت وأهلُ المدینة المُشرَّفه، فَعَلِیه الاعتمادُ کُلُّ الاعتماد، ویخَدَّر ترکه؛ (۱)

بلکه حق نزد ما این است که آنچه را اهل بیت و اهل مدینه مُشرَّفه بر آن اجماع دارند، باید بر آن اعتماد کامل داشت و از ترک آن پرهیخت.

سندی در جای دیگری از کتابش می نگارد :

از شیخ ما (عالم هند و عارف زمان خویش) شیخ اجلّ، ولی الله عبدالرحیم دهلوی شنیدم که ادّعا می کرد و می گفت :

حدیثی از احادیث صحیح، بر علمای اربعه (همه شان) وارد شد و بر آنها و فتواشان، حجت بود در صورتی که به آن عمل نکردند .

امر همان گونه است که وی رحمه الله بیان می دارد. (۱)

در کلام وی، اشاره ای لطیف هست و آن اقرار به وجود احادیث صحیح نزد غیر مذاهب چهارگانه است .

این احادیث، برای همه آنها الزامی است و بر آنها و گرایش فقهی و اعتقادی شان حجت می باشد .

همچنین در کلام وی اشاره ای است به آگاهی اش بر این احادیث صحیح، همراه با این معرفت که عمل علمای مذاهب چهارگانه (به خاطر تعصب مذهبی یا چیز دیگری) براساس آن احادیث نیست .

از این احادیث که به آن عمل نمی شود یا معنای آن تحریف می گردد، حدیث ثقلین است که آشکارا تمسک به عترت را فرا می خواند .

علی رغم تواتر این روایت، اهل سنت آن را بر نمی گیرند، بلکه می نگریم که معنای آن را تحریف می کنند و احادیث نبوی صحیح را از روی تعصب (بدان خاطر که شعار شیعه شده است) وا می نهند .

آیا اصرار پیروان امام علی علیه السلام بر آوردن سنتی که نزد آنها ثابت است، موجب می شود که آنان - بدان خاطر که شیعه بدان پایبندند -

آن را ترک کنند؟

آیا این کار، منطق شرعی است؟ یا تعصّبی می باشد؟

به ویژه اگر بدانیم ترک عمل به سنن از سوی اهل سنت، از سر کینه توزی با امام علی علیه السلام صورت گرفت!

اینکه آنها می گویند «باید آنچه را شعاع رافضی ها شده است وانهاد» با آنچه از ائمه علیهم السلام روایت است در لزوم ترک آنچه موافق عامّه باشد - هنگام تعارض دو حدیث - فرق جوهری دارد .

زیرا آنان علیهم السلام علّت آورده اند که رشد و هدایت در مخالفت با روایتِ عامّه (هنگام تعارض) است .

آنان علیهم السلام پیروان خویش را از تحاکم (دادخواهی) پیش سلطان نهی کرده اند؛ زیرا به نقش آنها در تغییر احکام و اعمال هواهای نفسانی شان آگاه بودند .

کسی که بر رویدادهایی که پس از پیامبر جریان یافت آگاه باشد، صحت کلام ائمه علیهم السلام و مصداقیت قول آنان علیهم السلام را درمی یابد .

در اینجا این سؤال به ذهن می آید که: تکلیف مردم چیست؟ آیا باید سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله را پیروند؟ یا سنت خلفای پس از او را که بر خلاف سنت پیامبر بود، در پیش گیرند؟

اگر حدیثی را که نزد هر دو فرقه (سنّی - یکی از مذاهب

چهارگانه - و شیعه) مورد اتفاق است برگیریم، به فقه اسلامی ای می رسیم که همه آن را قبول دارند؛ زیرا احادیث روایت شده از اهل بیت و صحابه (هر دو) از رسول خدا صلی الله علیه و آله است .

این مسائل اجماعی (که نزد فقهای ما و فقهای دیگر مذاهب منسوب به اهل بیت مورد اتفاق است) یا: این مسائل ضروری (نزد ما و دیگران) می تواند فقه را از چهارچوب ظنون (گمان و تخمین) به قطعیات درآورد، به این معنا که قضیه به درجه ای برای آنها نمایان شود که شک با آن نیامیزد.

این اندیشه و فکر را از زاویه دیگر تکرار می کنیم :

می توانیم اطمینان یابیم به اینکه : این حکم یا آن حکم (هرگاه نزد فقهای سه گانه شیعه (امامیه، زیدیه، اسماعیلیه) از زمان امام علی علیه السلام تا دوران حاضر اجماعی باشد) به نحو قطع و یقین، از فقه عترت است .

و اینکه : این مسائل اجماعی نزد فقهاء (که اختلافی در آنها نیست) شایسته است که به رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت یابد، نه غیر آنها .

این کار، مرحله اول، طرح و پژوهش مان است .

سپس، عمل دیگران را در پی آن می آوریم، از خلال آن، آنچه را که امامیه بر آن - بر وجه خاص - اجماع دارند (هرچند بر خلاف دیگر

مذاهب شیعه باشد) اثبات می کنیم .

بنابراین، دریافتیم که علمای اهل سنت، همواره می دانستند که سنت نبوی صحیح نزد عترت موجود است [چون پیامبر آنان را به فقه ایشان ارجاع داد] لیکن در انتساب این مذاهب سه گانه [\(۱\)](#) به عترت (از ترس اینکه مبدا شیعه آنها را به این مسائل ملزم سازد) تشکیک می کنند .

اگر برای اهل سنت، وحدت فقهی در مسائل خاص را میان خویش اثبات کنیم و نقش خلفای حاکم در مخالفت با این مسائل را بیان داریم، وجه صواب در مدّعی ما روشن می گردد .

این را در کلام فخر رازی و دیگران می بینیم [که بیان می دارند] امویان از سر کینه توزی با علی، سنت ها را تحریف کردند .

[فخر] رازی در تفسیر سوره فاتحه و اختلاف در تعدّد اقوال در بَسْمَلَه، می گوید :

وَمَنْ اِقْتَدَى فِي دِينِهِ بَعْلَى بْنِ أَبِي طَالِبٍ، فَقَدْ اهْتَدَى؛ والدليل عليه قوله صلى الله عليه وآله : اللَّهُمَّ اُدْرِ الْحَقَّ مَعَ عَلِيٍّ حَيْثُ دَارَ؛ [\(۲\)](#)

۱- یعنی امامیه، زیدیه و اسماعیلیه (م).

۲- التفسير الكبير ۱ : ۵۰۲ .

هر که در دینش به علی بن ابی طالب اقتدا کند، هدایت می یابد؛ دلیل آن این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله است که فرمود: خدایا، حق را با علی بچرخان.

این سخن در کلام دیگر بزرگان مذاهب چهارگانه، نیز هست.

ذهبی در شرح حال ابان بن تغلب می نویسد:

ذَلِكَ الشَّيْعِيِّ الْجَلْدِ؛ فَلَوْ رُدَّ حَدِيثُ هَؤُلَاءِ، لَذَهَبَ جُمْلَةُ مِنَ الْآثَارِ النَّبَوِيَّةِ، وَهَذِهِ مَفْسَدَةٌ بَيِّنَةٌ؛ (۱)

این شخص، شیعه سرسختی است؛ اگر حدیث اینان رد شود، جمله ای از آثار نبوی از بین می رود و این کار، مفسده ای آشکار است.

بدین سان، دریافتیم که هیچ یک از مسلمانان، وجود مذهب صحیح را برای اهل بیت (در عالم خارج) نمی تواند انکار کند؛ زیرا اگر برای آنان وجود خارجی نمی بود، معنا نداشت که رسول خدا اُمت را به فراگیری دین از عترت ارشاد کند.

مذهب عترت کجا یافت می شود؟ چگونه می توان آن را شناخت؟ آیا راهی غیر از اجماع پیروان اهل بیت، برای آن هست؟

پیروی فقه اهل سنت (که در موارد بسیاری بر خلاف فقه عترت است) نمی تواند مصداق فقه عترت و واقع آن باشد؛ زیرا اختلاف فراوانی نزد آنان وجود دارد .

و اینکه اهل سنت قول پیامبر را که «اِخْتِلافُ اُمَّتِي رَحْمَةٌ» (اختلاف اُمت مایه رحمت است) را به گونه ای تفسیر می کنند که بر خلاف عقل و شرع است [گرهی را نمی گشاید] این مطلب را ما در «منع تدوین الحدیث» روشن ساخته ایم .

همچنین فقه اهل سنت فاقد این شرط است که : «مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا»؛ تا به قرآن و عترت چنگ آویزید، هرگز گمراه نمی شوید .

بصیرت و ژرف نگری ما با این سخن معصوم فزونی می یابد که فرمود : فَإِنَّ الرُّشْدَ فِي خِلافِهِمْ؛ (۱) رشد و صواب در خلاف آنهاست.

چراکه آنان از صراط حق و راه صواب، دور شدند .

اگر کسی در آیات قرآن و احادیث پیامبر (که از انقلاب امت بعد از پیامبر خبر می دهند) درنگ ورزد، به صحت آنچه ما گفتیم پی می برد .

نیز از خلال رویدادهایی که پس از درگذشت پیامبر صلی الله علیه و آله جریان یافت، به دست می آید که آنان به سیره سابق و جاهلیت نخست برگشتند .

صدیقه طاهره، فاطمه زهرا □ آنان را با این سخن مخاطب ساخت :

«أَفْحَكُمُ الْجَاهِلِيَّةِ تَبْعُونَ» (۱)؛ (۲) آیا حکم جاهلیت را می جوئید؟!

و خدای متعال در قرآن می فرماید :

«وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ» (۳) محمد نیست مگر رسولی که پیش از وی رسولان درگذشتند؛ آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، شما به گذشته تان برمی گردید؟! و هر که به دوران پیشین بازگردد، هرگز به خدا ضرری نمی رساند و خدا شکرگزاران را پاداش می دهد .

۱- این سخن ، تضمین معنایی آیه ۵۰۵۰ سوره مائده می باشد که در آن آمده است : «أَفْحَكُمُ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْعُونَ» ؛ آیا حکم جاهلیت را می طلبند !؟

۲- وسائل الشیعه ۲۷ : ۱۱۲ ، حدیث ۳۳۳۵۲ .

۳- سوره آل عمران ۳ آیه ۱۴۴ .

درنگی در حدیث حوض

اگر میان این آیه و حدیث حوض (که از احادیث متواتر و مشهور است) جمع کنیم؛ اینکه رسول خدا بعضی از اصحابش را دید که به دوزخ کشانده می شوند، پرسید: اینان چه کرده اند؟

ندا آمد:

إِنَّهُمْ ارْتَدُّوا بَعْدَكَ عَلَيَّ أَدْبَارِهِمُ الْقَهْقَرَى!

فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: سُحْقًا سُحْقًا لِمَنْ غَيْرِ بَعْدِي؛ (۱)

اینان - پس از تو - عقب گرد کردند [و به آیین ها و رسوم گذشته شان روی آوردند].

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: دور باد! دور باد! کسانی که بعد از من [دینم را] تغییر دادند.

باری، با جمع میان آیه مذکور و حدیث حوض درمی یابیم که بیشتر آنان صحابه ای بودند که عقب گرد کردند، و خدا شکرگزاران را پاداش می دهد و اینان بر اساس تصریح قرآن و سنت پاک پیامبر، شمار بسیار اندک اند.

خدای متعال در قرآن می فرماید:

۱- بنگرید به، صحیح بخاری ۷: ۲۰۹ و جلد ۴، ص ۹۴ و ۱۵۶؛ صحیح مسلم ۷: ۶۶.

وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ؛ (۱)

و اندکی از بندگانم شکرگزارند .

و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود :

فَلَا أَرَاهُ يَخْلُصُ مِنْهُمْ إِلَّا مِثْلَ هَمَلِ النَّعَمِ؛ (۲)

گمان نمی کنم که از آنها کسی رهایی یابد جز اندکی مانند شترهای سرگردان .

پس از این مقدمه طولانی (که می خواستیم از خلال آن روشن سازیم که سید مرتضی رحمه الله در عملکردش چه چیزی را در سر داشت) و اینکه [بیان داشتیم] فقه کلامی، فراتر از «فقه مقارن» یا «فقه خلاف» است، بر ماست که سخن را در زمینه فقه کلامی بَسْط دهیم.

۳. فقه کلامی

اشاره

فقه کلامی، اصطلاحی پدید آمده از دو کلمه (فقه) و (کلام) است فقه در لغت به معنای دانستن و فهمیدن چیزی می باشد، و در شرع به علمی اطلاق می شود که به فهم احکام شرعی از روی ادله تفصیله آن می پردازد.

اما علم کلام دانشی را گویند که متکفل اقامه دلیل نقلی و عقلی

۱- سوره سبأ ۳۴ آیه ۱۳ .

۲- صحیح بخاری ۷: ۲۰۸، کتاب الرقاق، باب فی الحوض .

بر صحت عقائد دینی و رد بدعت گزاران و منحرفان و سفسطه گران درباره (صفات و افعال خدا، معاد، صراط، ثواب و عقاب و هر چیز دیگر که به اعتقادات مربوط است) بر عهده دارد.

از این رو، چون فقه کلامی در چهار چوب اثبات مرجعیت علمی اهل بیت می باشد ما را از مقوله فقه به مقوله اعتقادات رهنمود می سازد.

و به عبارت دیگر، فقه کلامی، علمی است که پیرامون فروع فقهی ضروری قطعی بحث می کند (نه فروع شاذ و نظری) فروعی که بعضی از آنها شعار مذهب حق شده اند .

هدف و غایت فقه کلامی، استوار سازی عقیده پیروان عترت و شناسایی کسانی است که از سنت دور افتادند و شناخت اسباب این دور شدن می باشد .

توضیح و تبیین بیشتر

پیدا است که عمل فقهای ما به کارگیری همه توان و نیرو و جدّ و جهید (۱) برای به دست آوردن احکام شرعی از ادله تفصیلی آنها بر اساس ضوابط دلالت لغوی یا عقلی است، نه طبق رأی و قیاس و مصالح مرسله و دیگر اموری که مورد اعتماد مذاهب اربعه است .

فقها ادعا ندارند که وظیفه شان بیان احکام قطعی و ضروری است، بلکه این کار را بیرون از چهارچوب عمل و وظیفه شان می‌شمارند؛ زیرا این کار، به جدّ و جهد نیاز ندارد.

بر خلاف فقیه کلامی که می‌خواهد فقه اهل بیت علیهم السلام را از شاذ بودن [ادعایی مخالفان] درآورد و بیان دارد که فقه و حدیث ما در نزد اهل سنت ریشه‌هایی دارد و از رسول خدا در کتاب‌هایشان روایت شده است.

این عمل فقهی کلامی که می‌خواهیم در آن وارد شویم، موازی عمل فقهاست و میان این دو، تباین و تضادی نیست؛ زیرا:

فقها از وظیفه عملی مکلف بحث می‌کنند و اینکه چه چیز (هنگام مخالفت احتمالی) **مُعَذِّرٌ (۱)** و چه چیز **مُنَجِّزٌ (۲)** واقع احتمالی است.

اما فقه کلامی (طبق رویکرد ما) دفاع از اصل عقیده از خلال احکام شرعی است.

یعنی ما - به پیروی از سید مرتضی رحمه الله - می‌خواهیم حکم شرعی واقعی را اثبات کنیم و از خلال فروع فقهی کلامی، صحت عقیده مان را حاکم سازیم و به دیگران بگوییم که احکام ما برگرفته

۱- **مُعَذِّرٌ**: عُذْر آور.

۲- **مُنَجِّزٌ**: الزام آور.

از سنت نبوی است و از روی هوا و هوس و رأی نمی باشد .

و بنا بر قول امام باقر علیه السلام :

لَيْسَ عِنْدَ أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ حَقٌّ وَلَا صَوَابٌ وَلَا أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ يَقْضِي بِقَضَائِهِ حَقٌّ إِلَّا مَا خَرَجَ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ .

وَإِذَا تَشَعَّبَتْ بِهِمُ الْأُمُورُ كَانَ الْخَطَأُ مِنْهُمْ وَالصَّوَابُ مِنْ عَلِيٍّ؛ (۱)

نزد هیچ یک از مردم حق و صوابی نیست، و احدی به حق قضاوت نمی کند مگر بر اساس آنچه از ما خاندان صادر شد.

و هرگاه امور مردم شعبه شعبه (دسته، دسته) شد، خطا از آنهاست و صواب از علی علیه السلام .

امام علی علیه السلام در سخن زیر همین را اراده می کند و مردم را از پیروی دیگران باز می دارد :

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُفْتُوا النَّاسَ بِمَا لَا تَعْلَمُونَ؛ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَدْ قَالَ قَوْلًا آَلَ مِنْهُ إِلَى غَيْرِهِ، وَقَدْ قَالَ قَوْلًا

۱- الکافی ۱ : ۳۹۹ ، حدیث ۱ ؛ المحاسن ۱ : ۲۴۳ ، حدیث ۴۴۸ ؛ وسائل الشیعه ۲۷ : ۲۰ .

مَنْ وَضَعَهُ غَيْرَ مَوْضِعِهِ كَذَبَ عَلَيْهِ؛ (۱)

ای مردم، از خدا پروا کنید و به آنچه نمی دانید برای مردم فتوا ندهید؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله سخنی را گفت و از آن بازگشت، و قولی را گفت که هر کس آن را در غیر جای خودش نهاد، بر آن حضرت دروغ بست.

در تفسیر این آیه که: اَتَّخِذُوا أَحْبَابَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ (۲) (دانشمندان و راهبان خویش را خدایانی - به جای خدای یکتا - گرفتند) ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود:

وَاللَّهِ مَا صَامُوا لَهُمْ وَلَا صَلَّوْا لَهُمْ وَلَكِنْ أَحَلُّوْا لَهُمْ حَرَامًا وَحَرَّمُوا عَلَيْهِمْ حَلَالًا فَاتَّبَعُوهُمْ؛ (۳)

به خدا سوگند، برای آنها روزه نگرفتند و نماز نخواندند، لیکن آنها حرامی را برای ایشان حلال و حلالی را برایشان حرام ساختند و ایشان آن حلال و حرام را پیرویدند.

۱- تهذیب الأحکام ۶ : ۲۹۵ ، حدیث ۸۲۳ ؛ وسائل الشیعه ۲۷ : ۲۶ ، حدیث ۳۳۱۱۹ ؛ پیرامون بدعت های ابوبکر و عمر ، بنگرید به ، منهاج الکرامه حلی : ۶۹ ؛ الاختصاص (مفید) : ۲۵۸ ؛ تهذیب الاحکام ۳ : ۷۰ ، حدیث ۲۲۶ .

۲- سوره توبه ۹ آیه ۳۱ .

۳- الکافی ۱ : ۵۳ ، حدیث ۳ ؛ المحاسن : ۲۴۶ ، حدیث ۲۴۵ ؛ وسائل الشیعه ۲۷ : ۱۲۵ ، حدیث ۳۳۳۸۴ .

در تفسیر عیاشی آمده است :

أَمَّا إِنَّهُمْ لَمْ يَتَّخِذُوهُمْ آلِهَةً، إِلَّا أَنَّهُمْ أَحَلُّوا لَهُمْ حَرَامًا فَأَخَذُوا بِهِ، وَحَرَّمُوا حَلَالَاً فَأَخَذُوا بِهِ، فَكَانُوا أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ؛ (۱)

هان! ایشان آنها را به عنوان آلهه (خدایان) نگرفتند جز اینکه آنها برای اینان حرامی را حلال ساختند و ایشان بدان پایبند شدند؛ حلالی را حرام ساختند و ایشان آن را برگرفتند .

و در نتیجه، آنها، جدای از خدا، ارباب ایشان شدند .

خلاصه این نگرش

ما از خلال این روش می خواهیم دلیل دیگری را به ادله ای که به آن بر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام استدلال شده است (آیات قرآن، احادیث نبوی، ادله عقلی) بیفزاییم و آن بیان انحصار فقه رسول خدا صلی الله علیه و آله در فقه امام علی علیه السلام است .

و فقه امامیه را (از خلال اجماع اهل بیت یا اجماع اصحاب ما) از حصارى که قرن هاست ظالمانه و به ستم بر آن کشیده شده بیرون آوریم و راز در پرده حدیث متواتر ثقلین را تبیین کنیم و اینکه این

۱- تفسیر عیاشی ۲ : ۸۶، حدیث ۴۷؛ وسائل الشیعه ۲۷ : ۱۳۴، حدیث ۳۳۴۰۹ .

حدیث دلالت دارد دوری از اهل بیت علیهم السلام مردم را به فتوا به اموری واداشت که نمی دانستند و این، یعنی گمراهی .
به نظر ما، فرق متمایز میان فقه خلاف و فقه کلامی، همین نکته کلیدی است؛ چراکه ما را از شذوذ فقهی بیرون می آورد و با تکیه بر حدیث ثقلین و تفسیر اهل بیت از آیه تطهیر، ما را در قلمرو و در چهار چوب مستند سازی وفاق اسلامی درمی آورد .

فرق میان فقه کلامی و فقه خلاف

اشاره

پیش از این اشاره کردیم که فقه کلامی با فقه خلاف، بر یک بستر قرار دارند و از این نظر با هم مشترک اند .

جز اینکه فقه خلافی، ویران کردن و ساختن در چهارچوب تثبیت ادله مذهبی در مقابل مذهب دیگر است و آوردن آموزه هایی از مذهب دیگر که آن را پشتیبانی می کند و با آن همسوست . فقه خلاف این کار را انجام می دهد تا مبادا مخالف، گزاره های وی را ویران سازد .

سازوکار ویران سازی و ساخت - در فقه خلاف - در چهارچوب اجتهادات صورت می گیرد و طبیعت اجتهاد ظنی می باشد، و ظن یا معتبر است یا نامعتبر .

اجتهاد فقهای ما در مسائل فقهی، بر اصول علمی (و آنچه ما را به حجیت می رساند) مبتنی است، لیکن این کار بدان معنا نیست که رأی فقیه حکم واقعی خدا را می نمایاند، بلکه فتوای فقیه حکم ظاهری است و در فقه امامیه، «تصویبی» برای آرای فقها و مجتهدان

وجود ندارد .

به خلاف فقه اهل سنت که اجتهادات آنها غالباً برخاسته از رأی و هوا و مصلحت و همی است .

اجتهاد مورد اعتماد در فقه مذهبی (چه سنی و چه شیعی) از آنچه فقه کلامی بر آن مبتنی است جداست .

فقه کلامی بر فرمایش رسول خدا در حدیث ثقلین و بر علم قطعی و اجماع پیروان اهل بیت و روایات آنان علیهم السلام (که به نقل صحابه و تابعان پشتیبانی می شود) مبتنی می باشد .

یعنی فقه کلامی ما را به این اطمینان می رساند که اعمال عبادی و عقاید ما، به سبب حدیث مورد اتفاق و حجت و برهان، صحیح می باشد.

اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله معصوم اند

شایان توضیح است که امامان علیهم السلام را (آن گونه که مخالفان تصور می کنند) مجتهد نمی شماریم (زیرا آنان علیهم السلام معصوم اند) از این رو، هرگز احتمال نمی دهیم که آنان علیهم السلام در بیان احکام خطا کنند .

همچنین قائل نیستیم که آنان علیهم السلام مانند دیگر محدثان مسلمان، تنها ناقل حدیث اند، گرچه آنان علیهم السلام احادیثی را از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کنند .

زیرا آنان علیهم السلام طبق ادله قطعی (که در کتاب های کلام ذکر شده است) در ذات خویش معصوم اند .

لیکن اگر از این سخن تنزل کنیم و به قول مخالفان قائل شویم که آنان علیهم السلام مجتهد یا محدث اند، آنها باید به نتایجی که ما بدان می رسیم، تن دهند .

از خلال حدیث ثقلین به این نتیجه می رسیم که این حدیث هدایت را در پیروی از عترت می داند و این امر را با شواهد و متابعاتی از صحابه و تابعان تأیید می کنیم تا پس از اینکه بر ما حجّت است، بر اهل سنت نیز حجّت باشد .

یعنی ما می خواهیم روایات ثابت خودمان را - که در کتاب هایمان هست - از خلال کتاب های آنان، اثبات کنیم و بر اتفاق شیعه و سنی بر ساختاری که میان آن دو - در استدلال - مشترک است، رهنمون شویم و آن اخذ به حدیثی است که نزد هر دو فرقه ثابت می باشد، و ترک غیر آن .

گاه این حدیث ثابت، در مذهب شافعی روایت شده است و گاه در مذهب مالکی و گاه در مذهب حنبلی یا حنفی .

زیرا اینان بر قول صحابه و تابعان اعتماد می کنند؛ بعضی از این صحابه، عین روایتی که ائمه ما روایت کرده اند و سوای آن را

صحیح ندانسته اند، از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کنند.

پژوهشگرانی را که خواهان آگاهی بر نمونه تطبیقی این طرح و دیدگاه مایند، به کتاب صلاه النبی (که اخیراً نوشته ایم) حواله می دهیم.

علما به این روش بهره گیری از کلام دیگران ما را سفارش کرده اند.

محقق کرکی رحمه الله در پایان اجازه اش به «صفی الدین» بدان اشاره دارد، می گوید:

وَأَمَّا كُتُبُ الْعَامَّةِ وَمُصَنَّفَاتِهِمْ :

فَإِنَّ أَصْحَابَنَا لَمْ يَزَالُوا يَتَنَاقَلُونَهَا وَيُرَوِّنَهَا وَيَبْذِلُونَ فِي ذَلِكَ جِهْدَهُمْ، وَيَصْرِفُونَ فِي هَذَا الْمَطْلَبِ نَفَائِسَ أَوْقَاتِهِمْ لِمَا لَمْ يَكُنْ فِيهَا دِينِي .

فَإِنَّ فِيهَا مِنْ شَوَاهِدِ الْحَقِّ وَمَا يَكُونُ وَسِيلَةً إِلَى تَرْيِيفَاتِ الْأَبَاطِيلِ مَا لَا يَحْصِي كَثْرَةً، وَالْحِجَّةُ إِذَا قَامَ الْخَصْمُ بِتَشْيِيدِهَا عَظْمَ مَوْجِعِهَا فِي النُّفُوسِ، وَكَانَتْ أَدْعَى إِلَى إِسْكَاتِ الْخُصُومِ وَالْمُنْكَرِينَ لِلْحَقِّ وَدَفْعِ تَعَلُّلَاتِهِمْ .

وَمَعَ ذَلِكَ فَفِي الْإِحَاطَةِ بِهَا فَوَائِدٌ أُخْرَى جَمَّةٌ؛ (۱)

و اما کتاب ها و مصنّفات اهل سنّت :

اصحاب ما پیوسته آنها را نقل و روایت می کنند و در این راستا نهایت توانشان را به کار می برند و برای غرض صحیح دینی، نفیس ترین اوقات خویش را در این مطلب می گذرانند .

چراکه در آنها شواهد حقی وجود دارد و چیزهای بی شماری که وسیله ای برای از بین بردن اَباطیل می باشد.

و حجت را هر گاه خصم تقویت کند جایگاه آن در نفوس عظمت می یابد و برای ساکت ساختن خصوم و منکران حق و دفع بهانه تراشی های آنها، رساتر و قوی تر است .

افزون بر این، احاطه بر این کتاب ها فواید فراوان دیگری دارد.

محدّث نوری در فایده سوّم کتاب (خاتمه) مستدرک الوسائل بیان می دارد که شهید اوّل در اجازه اش به ابوالحسن، علی بن حسن بن محمّد خازن، می گوید :

وَأَمَّا مُصَنَّفَاتُ الْعَامَّةِ وَمُرُويَاتُهُمْ :

فائِي أروي عن نحو من أربعين شيخاً من علمائهم بمكة، والمدينه، ودارالسلام بغداد، ومصر، ودمشق، وبيت المقدس، ومقام الخليل؛ (۱۱)

و اما نوشته های اهل سنت و روایات آنها :

من از حدود چهل شیخ از علمای آنها (در مکه و بغداد و مصر و دمشق و بیت المقدس و مقام خلیل) روایت می کنم .

شهید اول رحمه الله روایات اهل سنت را به طُرُق خود آنها روایت می کند تا بر آنها حجت باشد و این داشتنِ اجازه از شمار بسیاری از مشایخ آنها و از شهرها و مذاهب مختلف، تنها برای آن است که حجت، اثبت (محکم تر) و الزام آورتر باشد .

تأکید بر لزوم احتیاط و دقت در تدریس فقه مقارن

از این سخن، می خواهیم به مطلب زیر برسیم :

آیا بعد از همه این تحلیل ها و بیان ها، برای ما جایز است که در

۱- مستدرک الوسائل خاتمه ۲: ۳۰۳ - ۳۰۸؛ بحار الأنوار ۱۰۷: ۱۹؛ نیز بنگرید به بعد از صفحه ۱۹۰ (همین جلد) که در آن چگونگی قتل شهید اول و سوزاندن او با آتش آمده است . در آخر فایده سوم کتاب مستدرک الوسائل (خاتمه) داستان قتل محقق کرکی به وسیله سم (زهر) بیان شده است .

مسائل فقهی و اعتقادی، سخن ابو حنیفه را در عرض (همپایه و کنار) کلام امام صادق علیه السلام قرار دهیم و آن دو را، دو امام بشماریم که از هر دو معارف و احکام اخذ می شود، بی آنکه اقوال آنان را واریسی کنیم و بکاویم؟!

در این سخن، گمراه سازی طالبان علم است و آمیختن حق با باطل رقم می خورد؛ زیرا طالب علم هنگامی که دریابد رأی شخص منحرف از اهل بیت در کنار کلام امامش قرار داده شده است (بدون آگاهی بر رد وی از سوی علما و اساتید) تصوّر می کند که هر دوی آنها رأی شرعی است و تعبد به هر دو جایز می باشد .

یا تصوّر می کند برای نقل آن رأی، وجه شرعی وجود دارد و آن رأی از وجوه شرعی مطرح شده در مسئله است که می توان به آن تعبد ورزید .

زیرا استادی که آرای مخالف با مکتب اهل بیت علیهم السلام را عرضه می کند، اگر آنها را واریسی و نقد نکند، شاگرد و شخصی که آن را می شنود یا می بیند، تصوّر می کند که آن آراء، حق و اجتهاد مجازند، در حالی که آنها تنها رأی و اجتهادی اند که در برابر نصّ تشریح شد و برای ابطال امامت امام علی علیه السلام سامان یافت .

از این رو، بر فقیه متکلم است که هر گاه بخواهد کلام آنها را

عرضه دارد، روشن سازد که یکی از آن دو، کلام امام هدایت است (۱) و دیگری کلام امام ضلالت؛ زیرا با اینکه اَعْلَم از او وجود داشت، خود را برای اُمّت، امام گمارد. (۲)

و به معنای دیگر [می توان گفت]:

حضور ابو حنیفه در درس امام صادق علیه السلام برای علم آموزی و تعیّد به سخنان آن حضرت نبود، بلکه برای آگاهی به آرای خصم و چگونگی مقابله با آن صورت می گرفت و امام علیه السلام این را می دانست و اصحابش را از او برحذر می داشت.

آیا برای ما جایز است که رأی ابو حنیفه را - که این حال را

۱- چراکه قرآن و سنّت ثابت، عترت مُطَهَّر را پشتیبانی می کنند، به دلیل حدیث ثقلین و این حدیث که «علی با قرآن است و قرآن با علی» .

۲- بنگرید به، معانی الأخبار: ۱۸۰، حدیث ۱. در این کتاب از امام صادق علیه السلام نقل است که به سفیان بن خالد فرمود: ای سفیان، از ریاست برحذر باش، اَحَدی آن را نطلبید مگر اینکه هلاک شد. سفیان می گوید، گفتم: فدایت شوم، ما هلاک شدیم؛ زیرا هیچ یک از ما نیست مگر اینکه دوست دارد او را نام ببرند و مورد توجه قرار گیرد و از وی حدیث اخذ شود. امام علیه السلام فرمود: این گونه که پنداشتی نیست. مقصود این است که شخصی را که حجت نیست، به عنوان حجت بگماری و در هرچه می گوید تصدیقش کنی و مردم را به قول او فراخوانی. نیز از امام باقر علیه السلام روایت است که درباره عمر بن عبدالعزیز فرمود: سپس می میرد و اهل زمین بر او می گریند و اهل آسمان او را لعن می کنند... در جایی نشست که حق نداشت در آنجا بنشیند (الخرائج والجرائح ۱: ۲۷۶، حدیث ۷؛ بحار الأنوار ۴۶: ۲۵۱، حدیث ۴۴).

داراست - در کنار کلام امام علیه السلام بیاوریم و آن را به عنوان رأیی در مسئله بشماریم؟! در حالی که امام علیه السلام تصریح دارد که وی گمراه و گمراه ساز است و رسول خدا صلی الله علیه و آله آشکارا مخالف قول عترت را گمراه می داند .

از امام صادق علیه السلام رسیده است که به سَمَاعِه بن مهران فرمود :

لَعَنَ اللَّهُ أَبَا حَنِيفَةَ، كَانَ يَقُولُ: قَالَ عَلِيٌّ، وَقُلْتُ أَنَا، وَقَالَتِ الصَّحَابَةُ وَقُلْتُ .

ثُمَّ قَالَ: أَكُنْتَ تَجْلِسُ إِلَيْهِ؟

فَقُلْتُ: لَا، وَلَكِنْ هَذَا كَلَامُهُ .

فَقُلْتُ: أَصْلَحَكَ اللَّهُ، أَتَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ النَّاسَ بِمَا يَكْتَفُونَ بِهِ فِي عَهْدِهِ؟

قَالَ: نَعَمْ وَمَا يَحْتَاجُونَ إِلَيْهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ .

فَقُلْتُ: فَضَاعَ مِنْ ذَلِكَ شَيْءٌ؟

فَقَالَ: لَا، هُوَ عِنْدَ أَهْلِهِ؛(۱)

خدا ابو حنیفه را لعنت کند، می گوید: علی گفت و من می گویم، صحابه گفتند و من می گویم .

سپس امام علیه السلام از سماعه پرسید: آیا در مجلس او می نشینی؟

سماعه می گوید، گفتم: نه، لیکن این سخن کلام اوست.

پرسیدم: خدا شما را به سامان بدارد، رسول خدا صلی الله علیه و آله برای مردم آنچه را که در عهد وی بسنده شان باشد، آورد؟

فرمود: آری، و آنچه را تا روز قیامت بدان نیاز یابد.

پرسیدم: از آن چیزی از دست رفت؟

فرمود: نه، آن نزد اهلش هست.

سخن امام علیه السلام اشاره به این دارد که مشکل نزد صحابه، سپس تابعان و تابعانِ تابعان، مشکل بزرگی بود تا آنجا که [این مشکل و فهم آن] به ابوحنیفه (و دیگر امامان مذاهب اربعه) رسید و مشکل این بود که آنان تصور می کردند رسول خدا صلی الله علیه و آله برای مردم آنچه را تا قیامت بدان نیاز دارند، نیاورد و احکام شرعی را به آنان واگذارند و غافل ماندند (یا خود را به بی خبری زدند) از اینکه آنچه را پیامبر صلی الله علیه و آله آورد، نزد عترت هست.

امام صادق علیه السلام فرمود:

إِنَّ عِنْدَنَا مَا لَا نَحْتَاجُ مَعَهُ إِلَى النَّاسِ، وَإِنَّ النَّاسَ لَيَحْتَاجُونَ إِلَيْنَا .

وَإِنَّ عِنْدَنَا كِتَابًا إِمْلَاءُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَخَطُّ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، صَحِيفَةً فِيهَا كُلُّ حَلَالٍ وَحَرَامٍ؛ (۱)

نزد ما چیزهایی هست که با وجود آنها به مردم نیاز نداریم، و مردم به ما نیاز دارند .

و نزد ما کتابی با املائی پیامبر و خطّ علی وجود دارد، صحیفه ای که هر حلال و حرامی در آن هست .

و امام باقر علیه السلام می فرماید :

مَا أَجِدُ أَحَدًا مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ مَنْ جَمَعَ الْقُرْآنَ إِلَّا الْأَوْصِيَاءَ؛ (۲)

از این اُمت کسی که قرآن را جمع کند نمی یابم مگر اوصیا.

و دیگر روایاتی که در همین سیاق است و بیان می دارد که علم [راستین] نزد اوصیاست .

بعد از این واقعیت، برای معاویه (و غیر او) امکان ندارد که خود

۱- الکافی ۱ : ۲۴۱ - ۲۴۲ ، حدیث ۶ .

۲- بصائر الدرجات : ۲۱۴ ، حدیث ۵ ؛ تفسیر قمی ۲ : ۴۵۱ ؛ الکافی ۱ : ۲۲۸ ، حدیث ۱ - ۲ .

را با امام علی علیه السلام بسنجند و به امکان خطای امام و عدم آگاهی او به امور قائل شوند یا وجود زید یا عمرو را ادعا کنند و اینکه آن دو، به فرائض و احکام و حکم از امام علی علیه السلام داناترند و أعلم اشخاص به شمار می آیند .

آری، گاه بعضی از صحابه، بعضی از چیزهایی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله بیان داشت، دریافتند، لیکن در این مورد، اموری به عترت وانهاده شد و بر آنهاست که آن را تبیین کنند؛ زیرا در حدیث ثقلین و در آیاتی از کلام خدا، آنان مدنظرند؛ مانند :

• وَإِذَا حَيَّاهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَدَّعَوْا بِهِ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا؛ (۱) و چون امری درباره امنیت و ناامنی به آنها برسد، آن را فاش می سازند و اگر آن را به پیامبر و اولیای امر خود بازگردانند ، اهل استنباط آنها (صاحبان امر) آن را درمی یافتند، و اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود، جز اندکی [از شما، بقیه تان] شیطان را می پرویدید.

• عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يَظْهَرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ

يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا؛ (۱۱) خدای دانای غیب است، غیب خود را برای هیچ کس آشکار نمی سازد مگر برای پیامبری که بپسندد [و در این صورت] از پیش و پس او، مراقبانی راه می پیمایند [و مواظب اویند].

این آیات و آیات دیگر، بیان می دارند که پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت آن حضرت، ترجمان قرآن و تبیین کنندگان احکام آن و آمران و ناهیان اوامر و نواهی قرآن اند.

از امام باقر علیه السلام در حدیثی طولانی آمده است که فرمود:

وَإِنَّ اللَّهَ لَمْ يَجْعَلِ الْعِلْمَ جَهْلًا، وَلَمْ يَكِلْ أَمْرَهُ إِلَى أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ؛ لَا إِلَى مَلِكٍ مُقَرَّبٍ، وَلَا نَبِيٍّ مُرْسَلٍ .

وَلَكِنَّهُ أَرْسَلَ رَسُولًا مِنْ مَلَائِكَتِهِ، فَقَالَ لَهُ: قُلْ كَذًا وَكَذًا، فَأَمَرَهُمْ بِمَا يَحِبُّ وَنَهَاهُمْ عَمَّا يَكْرَهُ .

فَقَصَّ عَلَيْهِمْ أَمْرَ خَلْقِهِ بِعِلْمٍ فَعَلِمَ ذَلِكَ الْعِلْمَ وَعَلَّمَ أَنْبِيَاءَهُ وَأَصْفِيَاءَهُ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَصْفِيَاءِ ...

فَمَنْ اعْتَصَمَ بِالْفُضْلِ انْتَهَى بِعِلْمِهِمْ وَنَجَا بِنُصْرَتِهِمْ .

وَمَنْ وَضَعَ وُلاَّهُ أَمْرَ اللَّهِ وَأَهْلَ اسْتِثْبَاتِ عِلْمِهِ فِي غَيْرِ

الصَّفْوَه مِنْ بُيُوتَاتِ الْأَنْبِيَاءِ فَقَدْ خَالَفَ أَمْرَ اللَّهِ وَجَعَلَ الْجُهَّالَ وُلاَهُ أَمْرَ اللَّهِ وَالْمُتَكَلِّفِينَ بَعِيرٍ هُدَى مِنْ اللَّهِ.

وَزَعَمُوا أَنَّهُمْ أَهْلُ اسْتِيبَاطِ عِلْمِ اللَّهِ، فَقَدْ كَذَّبُوا عَلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ، وَرَغِبُوا عَنِ وَصِيهِ وَطَاعَتِهِ، وَلَمْ يَضَعُوا فَضْلَ اللَّهِ حَيْثُ وَضَعَهُ اللَّهُ؛ فَضَلُّوا وَأَضَلُّوا أَتْبَاعَهُمْ، وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ حُجَّةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ...؛ (۱)

خدا علم را جهل قرار نداد، و امرش را به احدی از خلقش وانهاد (نه به فرشته مقرب و نه به پیامبر مرسل).

لیکن خدا رسولی از ملائکه اش را فرستاد، به او گفت: چنین و چنان بگو؛ این رسول، آنها را به آنچه خدا واجب ساخت امر کرد و از آنچه خدا نمی پسندید، بازداشت .

این رسول امر خلق را با علم از ناحیه خدا، برای مردم بیان داشت، ولی علمی را که خدا به او داد، دریافت و به انبیا و اصفیای خدا آموخت ...

۱- الکافی ۸: ۱۱۷، حدیث ۹۲؛ وسائل الشیعه ۲۷: ۳۵، حدیث ۳۳۱۵۱.

والیان امر و هادیان، اهل استنباط این علم اند ...

هر که به این اهل فضل چنگ آویزد به علمشان می رسد و به یاری آنها نجات می یابد .

و هر که والیان امر خدا و اهل استنباط علم او را در غیر برگزیدگان خاندان انبیا قرار داد، امر خدا را مخالفت ورزید و جاهلان را (و کسانی را که از سوی خدا هدایت نیافتند و اهل تکلف اند) والیان امر خدا ساخت.

اینان می پندارند که آنها اهل استنباط علم خدایند، اینان بر خدا و پیامبر دروغ بستند، و از وصیت و طاعت خدا روی گرداندند و فضل خدا را آنجا که خدا آن را قرار داد، ننهادند، از این رو گمراه شدند و پیروان خویش را گمراه ساختند و روز قیامت، حجتی برای آنها نیست .

باری، این سخن امام علیه السلام روشن می سازد که آن حضرت قول ابوحنیفه را که می گفت: «قَالَ عَلِيٌّ وَقَلْتُ أَنَا» (علی گفت و من می گویم) بر نمی تافت، چنان که این سخن ابوحنیفه را که می گفت: «قَالَتِ الصَّحَابَةُ وَقَلْتُ أَنَا» (صحابه گفت و من می گویم) نمی پسندید .

زیرا ابوحنیفه با این سخن می خواست کلام خود را همتای کلام صحابی بداند، در حالی که وی تابعی متأخر بود، سخن وی با کلام صحابی معاصر پیامبر قابل مقایسه نیست [چه رسد به علی علیه السلام] افزون بر این، احتمال خطا در فهم صحابی (غیر علی علیه السلام) هست .

امام علیه السلام با این سخن، فقه مقارن را در نظر نداشت و آن را بر نمی تافت، بلکه می خواست علم از اهل آن دریافت شود که همان اهل بیت رسالت اند .

یک هشدار

به اعتقاد نگارنده، نقل کلام امامان چهارگانه اهل سنت در درس هایی که امروز به نام «فقه مقارن» برگزار می شود و در آنها تنها به قاعده الزام بسنده می کنند و ادله مخالفان فقه اهل بیت را نمی کاوند، عملی نادرست است؛ زیرا در محافل دینی به کلام آنها رنگ علمی می بخشد و آن را در مصاف (۱) کلام معصومان علیهم السلام قرار می دهد .

در حالی که ظلم است که کلام آنها را در شمار کلام معصومان علیهم السلام قرار دهیم؛ زیرا خطای اقوال و گمراهی عقاید آنان را می دانیم و این

۱- مصاف: جای صف بستن، میدان جنگ فرهنگ عمید .

را پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام به ما خبر داده اند .

دریافتیم که علمای مذاهب با هدف دستاورد سیاسی در درس ائمه علیهم السلام حضور می یافتند (نه استفاده علمی از درس ها و پیروی از امام) و می خواستند منهج امام و شیوه استدلال او را بشناسند .

از علما و اساتید می خواهیم که هنگام عرضه ادله اهل سنت، در آنها مناقشه کنند تا برای همه، ناشایستی آنها را برای برعهده گرفتن این مقام علمی بلند، روشن سازند .

یعنی محبتان امام صادق علیه السلام و پیروان مکتب وی، باید از فقه و علم و عقیده آن حضرت دفاع کنند .

نسبت به طرف مقابل، نیز حال چنین است، باید از مذهب خویش دفاع کند و بر ماست که به حرفش گوش دهیم و با وی به گونه ای پاکیزه مناقشه علمی کنیم و بر رَدش دست یازیم .

باید مناقشه و خدشه ما (پس از آنکه در گذشته و از زمان هایی دور، تاریخی و اعتقادی و عاطفی بود) اکنون گفت و گوی فکری و استدلال علمی باشد .

بدین سان (و از خلال فقه و احکام شرعی) می خواهیم بر مرجعیت دینی اهل بیت علیهم السلام تأکید کنیم و اینکه آنان حق و مرجع اند، در دین بدعت نگذارند و صاحب فقه جدا بافته ای نیستند (چنان که

ابن خلدون در مقدمه اش ادعا می کند [و مذهب اهل بیت را بدعت و فقه آنها را بیرون از جمع می داند]. (۱)

بنابراین، ما به عصمت ائمه خویش معتقدیم و در اثبات کلام آنها به ذکر اسناد احادیثشان به رسول خدا صلی الله علیه و آله نیاز نداریم، با اینکه آنان علیهم السلام احادیث خویش را با این اسناد، می آوردند [و به پیامبر صلی الله علیه و آله و خدای عزوجل مستند می ساختند].

در این سخن امام صادق علیه السلام نیک بنگرید که می فرماید:

برایم حدیث کرد پدرم؛ و حدیث پدرم، حدیث جدّم می باشد؛ و حدیث جدّم حدیث حسین است؛ و حدیث حسین، حدیث حسن است؛ و حدیث حسن، حدیث امیرالمؤمنین می باشد؛ و حدیث امیرالمؤمنین علیه السلام حدیث رسول خداست؛ و حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله قول خدای بزرگ است. (۲)

با وجود این، می خواهیم (برای تصحیح نقل موجود از پیامبر صلی الله علیه و آله و اثبات وجود آن نزد اهل سنت) کلام اهل بیت علیهم السلام و صحت آنچه را گفته اند، از طریق اهل سنت و صحاح و مسانید آنها نیز، توثیق

۱- تاریخ ابن خلدون ۱: ۵۶۴.

۲- الکافی ۱: ۶۹، حدیث ۱۴.

کنیم .

[تا ثابت شود که] آنچه را اهل بیت روایت کرده اند، دروغ و تهمت بر رسول خدا صلی الله علیه و آله (چنان که بعضی از اهل سنت ادعا کرده اند) نیست .

یک شبهه و پاسخ آن

مسئله ای باقی ماند که باید آن را خاطر نشان ساخت و آن این است که: چگونه می توانیم همه آنچه را شما گفتید بپذیریم با اینکه در کتاب ها مشهور است که ائمه اهل بیت علیهم السلام از صحابه حدیث اخذ کرده اند؟

آیا این نصوص با آنچه در فقه کلامی بدان فرا می خوانید سازگار است یا نه؟

اگر این ائمه علیهم السلام همان کسانی اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله ما را به آنها ارجاع داد، چرا ایشان از صحابه حدیث آموختند؟ این امر به چه معناست؟ سبب این کار چیست؟ آیا میان این دو قول تضاد وجود ندارد؟!

در رجال کشی - به سندش - از ابان بن تغلب آمده است که گفت، امام صادق برایم حدیث کرد، فرمود:

جابر بن عبدالله انصاری آخرین صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله

بود...

وی صدا می زد: ای باقر العلم، ای باقر العلم! (ای شکافنده علم)

اهل مدینه می گفتند: جابر یاوه می گوید .

جابر می گفت: به خدا سوگند، هذیان نمی گویم، لیکن شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: تو شخصی از اهل بیت مرا درک خواهی کرد که همانم من است و شمایل مرا داراست، لایه های علم را می شکافد [و از اسرار آن پرده برمی دارد].

این امر مرا به آنچه می گویم واداشت ...

جابر، در دو طرف روز [صبح و شام] پیش امام باقر علیه السلام می آمد، اهل مدینه می گفتند: شگفتا از جابر! در دو سوی روز پیش این جوان می رود، در حالی که آخرین باقی مانده اصحاب رسول خداست .

اندکی نگذشت که علی بن الحسین علیه السلام از دنیا رفت، امام باقر علیه السلام به خاطر گرامی داشت هم صحبتی جابر با پیامبر صلی الله علیه و آله پیش او می رفت .

امام علیه السلام از خدای متعال برای آنها حدیث می گفت .

اهل مدینه می گفتند: احدی را جسورتر از این شخص ندیدیم!

چون امام علیه السلام این سخن اهل مدینه را دریافت، از رسول خدا صلی الله علیه و آله برای آنها حدیث کرد.

اهل مدینه گفتند: هرگز احدی را ندیدیم که دروغ گوتر از این شخص باشد، از کسی که او را ندیده برای ما حدیث می کند!

چون امام علیه السلام به این سخن آنان پی بُرد، از جابر بن عبدالله برای آنها حدیث بیان داشت و آنان تصدیقش کردند.

در حالی که - به خدا سوگند - جابر نزد امام علیه السلام می آمد و از آن حضرت علم می آموخت. (۱)

مانند این امر، درباره امام حسن و امام حسین علیهما السلام نقل شده است و سخن این دو امام به اینکه قرائت را از عبدالرحمن سلمی فرا گرفته اند. (۲)

و مثل آن قول امام صادق علیه السلام است که فرمود: ما بر اساس قرائت

۱- اختیار معرفه الرجال: ۴۲، حدیث ۸۸؛ نیز بنگرید به، الکافی: ۱: ۴۶۹، حدیث ۲.

۲- بنگرید به، مشکل الآثار: ۱: ۲۶۳؛ وفيات الأعیان: ۶: ۳۹۰، شماره ۸۲۵.

أبي [ابن كعب] قرآن را می خوانیم. (۱)

و أمثال این موارد .

پاسخ

امامان علیهم السلام در راستای همگامی با رأی عموم مردم و فهم آنها این کار را انجام می دادند، با اینکه در واقع برای اثبات حجیت سخن خود، به کلام این صحابه نیاز نداشتند؛ زیرا آنان عترت پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان اهل بیت اند، و اهل بیت به آنچه در خاندان آنهاست داناترند، صحف انبیا و رسولان نزد آنان وجود داشت. (۲)

افزون بر این، آنان روایاتی را که از رسول خدا صلی الله علیه و آله به ارث بردند، در گنجی نگه می داشتند و حفظ می کردند؛ بدان گونه که مردم طلا و نقره شان را می اندوزند و پنهان می دارند. (۳)

۱- الکافی ۲ : ۴۶۳ ، حدیث ۲۷ ؛ نیز بنگرید به، الحدائق الناضره ۸ : ۹۹ ؛ الوافی ۹ : ۱۷۷۶ .

۲- در این زمینه، بنگرید به، شرح اصول کافی مازندرانی ۶ : ۸۴ ؛ كشف الظنون ۱ : ۵۹۱ ؛ بصائر الدرجات : ۱۷۴ ؛ علل الشرایع ۱ : ۸۹ ، باب ۸۱ ، حدیث ۵ .

۳- این سخن را امام باقر علیه السلام به جابر فرمود، در «بصائر الدرجات ۲ : ۷۱ - ۷۲ ، حدیث ۱۰۶۹» آمده است که آن حضرت فرمود : یا جابر ، لو کُنَّا نَفْتَى النَّاسِ بِرَأْيِنَا وَهَوَانَا لَكُنَّا مِنَ الْهَالِكِينَ ، وَلَكِنَّا نَفْتِيهِمْ بِآثَارِ مَنْ رَسُوْلَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأَصُوْلَ عِلْمٍ عِنْدَنَا نَتَوَارَثُهَا كَأَبْرًا عَنْ كَابِرٍ ، نَكْتِزُهَا كَمَا يَكْتِزُ هَؤُلَاءِ ذَهَبَهُمْ وَفَضَّ تَهُمْ ؛ ای جابر اگر به رأی و هوای نفس خویش برای مردم فتوا دهیم ، از هلاک شدگانیم ، لیکن با آثاری از رسول خدا صلی الله علیه و آله و اصول علمی که نزد ما هست آن را نسل اندر نسل ارث برده ایم (و آن گونه که مردم طلا و نقره شان را ذخیره می کنند ، آن را در گنجی داریم و حفظ می کنیم) آنان را فتوا می دهیم .

درنگی لازم

مطلبی ماند که توضیح آن نیز لازم است و آن سؤالی است که به ذهن می آید و مفاد آن چنین است :

پرسش

فایده این مناهج و روش ها و مسائل - که اختلاف میان مسلمانان را تشدید می کند و آنها را از هم دور می سازد - چیست؟

آیا اینها به این اندازه، مهم اند یا می توان از آنها چشم پوشید و نسبت به آنها تغافل ورزید؟

پاسخ

تصوّر نمی کنم که طرح این گونه امور فکری به صورت علمی در قلمرو دانشگاه ها و حوزه های علمیه، اختلاف میان مسلمانان را تشدید کند و عمیق تر سازد، بلکه شناخت اختلاف رویکردها و آشنایی با ریشه های اختلاف میان مسلمانان، آزاد اندیشی را رونق می بخشد و نظریه علمی را حاکم می سازد و در مقابل، گرایش عاطفی و تعصبات مذهبی را از بین می برد .

مهم تر از همه اینها این است که باید مسئله زندگی در کنار هم را از مسئله فهم وظیفه عملی و احکام شرعی (بر صورت حقیقی اش) جدا

اهل بیت علیهم السلام ما را به مدارا با یهود و نصارا امر کردند، چه رسد به کسانی که در توحید و نبوت و مسائل شریعت با ما مشترک اند .

در من لا یحضره الفقیه از اسحاق بن عمار روایت است که امام صادق علیه السلام به وی فرمود :

یا إسحاق ... وَإِنْ جَالَسَكَ يَهُودِي فَأَحْسِنْ مُجَالَسَتَهُ؛ [\(۱\)](#)

ای اسحاق، ... اگر با یک یهودی با تو همنشین شد، همدم خوبی برای او باش .

در الجعفریات - به اسنادش - از امام سجاد علیه السلام از پدرش روایت است که :

إِنَّ ابْنَ الْكُؤَاءِ سَأَلَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ فَقَالَ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، نُسَلِّمُ عَلِيَّ مُذْنِبٍ هَذِهِ الْأُمَّةُ؟

فَقَالَ : يِرَاهُ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - لِلتَّوْحِيدِ أَهْلًا وَلَا نَرَاهُ لِلسَّلَامِ عَلَيْهِ أَهْلًا؛ [\(۲\)](#)

ابن الکؤاء از امام علی علیه السلام سؤال کرد و گفت : ای امیرالمؤمنین، آیا به گناه کار این امت سلام کنیم؟

۱- من لا یحضره الفقیه ۴ : ۲۸۹ . این حدیث ، در «امالی مفید : ۱۸۵» از سعد بن طریف از امام باقر علیه السلام روایت است .

۲- الجعفریات : ۲۳۴ .

امام علیه السلام فرمود: خدای بزرگ وی را برای توحید شایسته دید آیا ما او را سزایند سلام ندانیم؟!

از ابن مُسکان روایت است که امام صادق علیه السلام به وی فرمود:

إِنِّي لِأَحْسِبُكَ إِذَا شُتِمَ عَلَى بَيْنَ يَدَيْكَ لَوْ تَسْتَطِيعُ أَنْ تَأْكَلَ أَنْفَ شَاتِمِهِ لَفَعَلْتَ!

فقلتُ: إِي وَاللَّهِ جُعِلْتُ فِدَاكَ، إِنِّي لَهَكَذَا وَأَهْلُ بَيْتِي.

قال: لا تفعل، فوالله إِنِّي لَرُبَّمَا سَمِعْتُ مَنْ يَشْتُمُ عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمَا بَيْنِي وَبَيْنَهُ إِلَّا أُسْطَوَانُهُ فَأَسْتَرُّ بِهَا، فَإِذَا فَرَغْتُ مِنْ صَلَاتِي فَأُمُرُّ بِهِ فَأُسَلِّمُ عَلَيْهِ وَأُصَافِحُهُ؛ (۱)

گمان می کنم [چنان تعصب داری که] اگر در حضور تو ناسزایی بر زبان آید، اگر بتوانی بینی ناسزاگو را بخوری، این کار را می کنی!

گفتم: آری، به خدا - فدایت شوم - من و خاندانم بدین گونه ایم.

امام علیه السلام فرمود:

این کار را نکن، والله، من گاه می شنوم که شخصی علی علیه السلام را ناسزا می گوید، و میان من و او جز ستون

فاصله نیست، آن را پوشیده می دارم و هنگامی که از نماز فارغ شدم، بر او می گذرم و سلام می دهم و با وی مصافحه می کنم .

برخورد امامان علیهم السلام با یهود و گنه کاران اُمتِ مُحَمَّد صلی الله علیه و آله بدین گونه است. امامان ما: ما را به معاشرت نیک با دیگران نیز فراخوانده اند .

از عبدالله بن زیاد روایت است که گفت :

سَلَّمْنَا عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ بِمِنَى، ثُمَّ قُلْتُ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ، إِنَّا قَوْمٌ مُجْتَازُونَ لَسْنَا نَطِيقُ هَذَا الْمَجْلِسِ مِنْكَ، كُلَّمَا أَرَدْنَا أَنْ نَأْوِصِنَا.

قال: عليكم بتقوى الله، وصدق الحديث، وأداء الأمانة، وحسن الصحابه لمن صيحبكم، وإفشاء السلام، وإطعام الطعام، صيئوا في مساجدهم، وعودوا مرضاهم، وأتبعوا جنازتهم؛ (۱)

در منا بر امام صادق علیه السلام سلام کردم، سپس گفتم: ای فرزند رسول خدا، ما قومی در گشت و گذاریم،

۱- صفات الشیعه: ۲۸، حدیث ۳۹؛ بحار الأنوار ۷۱: ۶۲، حدیث ۲۵.

نمی توانیم هر گاه که بخواهیم در حضور شما باشیم، به ما سفارش کن .

امام علیه السلام فرمود :

بر شما باد ترس از خدا، راست گویی، امانت داری، هم نشینی نیک با همدمان، آشکارسازی سلام، مهمانی دادن؛ در مساجد آنان نماز گزارید، از بیمارانشان عیادت کنید و در تشییع جنازه هاشان حضور یابید...

أئمه علیهم السلام این امور را گفته اند با اینکه ما می دانیم وضو و نماز آنها نادرست است؛ زیرا به طهارت چیزهای فراوانی (مانند منی) معتقدند که به عقیده ما نجس است و چیزهای دیگری که ناقض وضویند .

• پاها را در وضو می شویند با اینکه خدا در قرآن به صراحت امر به مسح می کند .

• دست باز نماز خواندن را وامی نهند که جواز ارسال مورد اتفاق همه است .

• دست راست را در نماز روی چپ می گذارند، گرچه در محل آن اختلاف دارند که زیر ناف است یا بالای آن یا زیر سینه است یا روی آن .

• در نماز «آمین» می گویند، در حالی که این کلمه جزو قرآن نیست و یک کلمه عبری است .
• به گفتن بسمله در نماز قائل نیستند .

با وجود همه این چیزها (که به صحت آنها - نزد ایشان - اعتقاد نداریم) پشت سر آنها نماز می گزاریم؛ زیرا ائمه ما: ما را بدین کار امر کرده اند .

بنابراین، مسئله معاشرت و همزیستی با اهل سنت یک چیز است و بیان احکام شرعی (آن گونه که باید باشد) چیز دیگری است، بستن دهان ها و سکوت از بیان حقایق امور جایز نمی باشد .

با این ادعاهای تو خالی، نمی توانیم آنچه را وابسته به دنیا و دین و آخرتمان است وانهیم .

بیع (داد و ستد) در ظاهر مانند «ربا» است، لیکن خدا بیع را حلال کرد و ربا را حرام ساخت .

چنان که «نکاح» (ازدواج مشروع) مانند «سفاح» (زنا) است جز اینکه خدا نکاح را با چند کلمه حلال کرد و سفاح را حرام ساخت .

از آنجا که ما فردای قیامت در پیشگاه خدای متعال می ایستیم، برماست که احکام شرعی را بر وجه صحیح آن بدانیم و بیان داریم تا مبادا از رحمت خدا دور بمانیم .

شایان تأکید است که عمل در قلمرو فقه کلامی مانع بررسی مشکلات اجتماعی و پدیده گدایی و بیکاری و مشکلات خانواده و قضایای سیاسی و اقتصادی و مسائل بانک ها نیست، لیکن واجب است این بحث ها در پرتو اصول دینی صحیح باشد، نه مصالح [منافع شخصی] و هوای نفس و رأی .

باری، به دلیل وجود آیات و احادیث فراوان، کتمان علم جایز نیست؛ خدای متعال می فرماید :

إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ؛ (۱)

کسانی که دلایل روشن و هدایت را (پس از آنکه ما آن را در کتاب برای مردم تبیین کردیم) کتمان می کنند، خدا آنان را لعنت می کند و لعنت کنندگان بر آنها نفرین می فرستند .

به باور ما، نقل کلام امامان علیهم السلام و کلام رسول خدا، اختلاف برانگیز نیست؛ زیرا :

بِمُؤَالَاتِكُمْ تَمَّتِ الْكَلِمَةُ، وَعَظَمَتِ النُّعْمَةُ، وَاتْتَلَفَتِ الْفُرْقَةُ؛ (۲)

۱- سوره بقره ۲ آیه ۱۵۹ .

۲- من لا يحضره الفقيه ۲ : ۶۱۶؛ بحار الأنوار ۹۹ : ۱۳۲ .

به موالات شما کلمه [اسلام] تمام شد و نعمت عظمت یافت و اختلاف و شکاف به هم آمد .

چکیده سخن

ما از خلال این روش می خواهیم نظریهٔ اهل بیت را در زندگی و چگونگی تعامل با دیگر مذاهب را احیا کنیم و از انتشارِ طرح فقه مقارن در حوزه های علمیه باز داریم؛ زیرا با انتشار آن، فقه عترت، خواه ناخواه، تضعیف می گردد و فقه دیگران مشروعیت داده می یابد.

بر ماست که با دلیل و برهان ثابت کنیم که آنچه را آنان از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کنند، هرگاه بر خلاف قول ائمه ما باشد، بستنِ دروغ بر خدا و رسول اوست .

این اختلاف نزد آنها، ما را به وجود حدیث صحیح نزدشان رهنمون می شود و اینکه آنان از سر دشمنی با علی علیه السلام (و پیروی از سیاست معاویه) (۱) و امثال او، آن را وانهادند و مخالفت ورزیدند .

همچنین ثابت می کند که ماجرا در زمان های متأخر سیاسی شد .

۱- در «سنن نسائی ۵: ۲۵۳، حدیث ۳۰۰۶» و «سنن بیهقی ۵: ۱۱۳» و در «مستدرک حاکم ۱: ۶۳۶، حدیث ۱۷۰۶» آمده است : ابن عباس پرسید : چرا صدای لُبیک مردم را نمی شنوم؟ گفتم : از معاویه می ترسند . ابن عباس از خیمه اش بیرون آمد و گفت : لُبیک، بارالها آمدم و گوش به فرمان توأم، هرچند بینی معاویه به خاک افتد، خدایا ایشان را لعنت کن، از سرِ دشمنی با علی سنّت را ترک کردند .

به صراحت در اقوال آنها می‌نگریم که می‌گویند چون فلان فرع [گزاره فقهی] شعار رافضه گشته است (۱) باید آن را وانهاد، با اینکه در اصول حدیثی و فقهی شان مُعترف اند که آن فرع سنّت رسول خدا صلی الله علیه و آله بود.

اگر این حرف ثابت شود، ثابت می‌گردد که آنان از روی کینه تیزی با علی علیه السلام و اهل بیت آن حضرت، شریعت را تحریف کرده و از سنّت پیامبر صلی الله علیه و آله دور افتادند.

بنابراین، ادّعای ما این است که: بحث از فقه اهل بیت علیهم السلام ما را به اجماع پیروان آنها رهنمون می‌شود و قول به اینکه اجماع اهل بیت، اصل صحیح مورد اتفاق نزد شیعه و سنی است و هموست که رسول خدا آن را قرین قرآن و تمایز میان حق و باطل قرار داد.

به نظر ما عمل به این منهج و روش، کار دشواری نیست؛ زیرا کلیات ابزار استنباط نزد مسلمانان (قرآن و سنّت) یکی است.

نمی‌دانم چگونه برخی استحسان و رأی و هوای نفس را - در عمل - بر نصّ ترجیح می‌دهند، در حالی که خدا ما را به پیروی اثر و

۱- بنگرید به، منهاج السنّه ۴: ۱۳۷ و ۱۵۴؛ المجموع نووی ۵: ۲۵۹؛ شرح المواهب اللدنیه ۵: ۱۳؛ حلیه العلماء ۷: ۲؛ الکشاف ۳: ۵۶۸؛ الصراط المستقیم (نباطی) ۳: ۲۰۶.

سنت پیامبر صلی الله علیه و آله امر کرد و پیامبر ما را بدان فراخواند و همگان آن را قبول دارند؛ هر که با آن موافقت کرد، هدایت یافت و هر که با آن مخالفت ورزید، گمراه شد .

فقه مورد اتفاق نزد پیروان اهل بیت (زیدیه، اسماعیلیه، امامیه) از عصر نصّ تا زمان حاضر، به منزله حکمی ضروری و قطعی به شمار می آید که نمی توان از آن تخطی کرد؛ زیرا این فقه برگرفته از قرآن و سنت ثابت است و کسی که طبق آن فتوا دهد، آن بر لبه پرتگاه دوزخ نیست!

توضیح این امور مورد اتفاق و قلم زدن در این زمینه به زبان روز، عقیده شیعه امامی را تقویت می کند و در مقابل عقیده اهل سنت را تضعیف می سازد؛ زیرا در آن خطای استنباط آنها یکی پس از دیگری نمایان می گردد .

بیان ما (به خاطر توهم آنها در استدلال) روشن می سازد که فتوهای آنها به یک اصل شرعی (که همه مسلمانان به آن تن دهند) مستند نمی باشد؛ نیز دور شدن آنها را از حق آشکار می کند .

برخوردهای مذهبی در قرون اولیه، ما را به ارزش فقه کلامی رهنمون است .

امام سجّاد علیه السلام در دعایش حال مؤمنان را در عهدش بیان می دارد

و اینکه خلفای حقیقی پیامبر (راویان حدیث آن حضرت) نمی توانستند حالتی را که در امت حاکم شده بود، تغییر دهند.

آن حضرت می فرماید :

اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا الْمَقَامَ لَخُلَفَائِكَ وَأَصْفِيائِكَ ...

حَتَّىٰ عَادَ صِيَفُوتُكَ وَخُلَفَاؤُكَ مَغْلُوبِينَ مَقْهُورِينَ مُبْتَزِينَ، يَرُونَ حُكْمَكَ مُبَدَّلًا، وَكِتَابَكَ مَنبُذًا، وَفَرَائِضَكَ مُحَرَّفَةً عَنِ جِهَاتِ إِشْرَاعِكَ، وَسُنَنَ نَبِيِّكَ مَتْرُوكَةً؛ (۱)

پروردگارا، این مقام، برای خلفا و برگزیدگان توست... تا اینکه برگزیدگان و خلفای تو مغلوب و مقهور شدند و حق آنها را ربودند؛ می بینند حکمت عوض شد، کتابت دور افتاد، فرائض [و احکام] تو از سمت و سویی که تو تشریح کردی، تحریف گردید، سنت های پیامبرت را وانهادند .

امام علیه السلام در سخنی می فرماید :

إِنَّ الرَّجُلَ لَيَعْبُدُ اللَّهَ أَرْبَعِينَ سَنَةً وَمَا يَطِيعُهُ فِي الْوُضُوءِ؛ لِأَنَّهُ يَغْسِلُ مَا أَمَرَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - بِمَسْحِهِ؛ (۲)

۱- الصحيفه السجادية : ۳۵ ، دعاء ۴۸ .

۲- من لا يحضره الفقيه ۱ : ۳۶ ، حديث ۷۳ ؛ وسائل الشيعة ۱ : ۴۲۲ ، حديث ۱۱۰۳ .

مرد چهل سال خدا را عبادت می کند و در وضو او را فرمان نمی برد؛ زیرا آنچه را خدای عز و جل به مسح آن امر فرمود، می شوید .

و در سخن دیگری آن حضرت می فرماید :

إِنَّهُ يَأْتِي عَلَى الرَّجُلِ سِتُونَ سَنَةً وَسَبْعُونَ سَنَةً مَا قَبِلَ اللَّهُ مِنْهُ صَلَاةً !

قلت : وكيف ذاك؟!

قال : لأنه يغسل ما أمر الله بمسحه؛ (۱)

شخصی ۶۰ سال و ۷۰ سال از عمرش می گذرد، خدا نمازی را از او نمی پذیرد!

پرسیدم : این کار چگونه است؟!

فرمود : زیرا وی عضوی را که خدا به مسح آن امر کرد، می شوید .

پیش از این گذشت که امام علی علیه السلام بیان داشت که اگر می توانست مردم را به حکم قرآن و طلاق بر اساس سنت وامی داشت و زنانی را که به ناحق در اختیار مردانی قرار گرفته اند،

۱- الکافی ۳ : ۳۱ ، حدیث ۹ ؛ تهذیب الأحکام ۱ : ۶۵ ، حدیث ۳۳ .

به شوهرانشان بازمی گرداند. (۱)

و دیگر مسائلی که امام علیه السلام در خطبه اش بدان اشاره می کند .

ما در فقه کلامی (در راستای تأیید مذهب خویش و ویران ساختن راه و رسم اهل سنت) به «حدیث ثقلین» و با مستند سازی فقهمان از زبان یکی از مذاهب چهارگانه اهل سنت و طبق ضوابط علمی و اصول جرح و تعدیل آنها استدلال می کنیم .

این کار وجود حقی را (که ما بدان معتقدیم) به زبانی روشن می سازد که دیگران آن را می پذیرند .

و این همان چیزی است که امام علی علیه السلام در لزوم شناخت حق آن را خاطر نشان ساخت آنجا که بیان داشت باید حق را دریافت، حق با اشخاص شناخته نمی شود .

الْحَقُّ لَا يَعْرِفُ بِالرِّجَالِ، اعْرِفِ الْحَقَّ تَعْرِفْ أَهْلَهُ؛ (۲)

حق با اشخاص شناخته نمی شود، حق را بشناس، اهل آن را می شناسی .

معنای این سخن، لزوم پیروی از حق است، هر چند میراث

۱- کتاب سلیم : ۲۶۲؛ الکافی ۸ : ۵۹ - ۶۰ ، حدیث ۱۸ ؛ نیز بنگرید به ، نهج البلاغه ۱ : ۹۹ ، خطبه ۵ ؛ الاحتجاج ۱ : ۳۹۲ .

۲- بنگرید به ، روضه الواعظین : ۳۱ ؛ بحار الأنوار ۴۰ : ۱۲۶ ، حدیث ۱۸ ؛ السرائر : ۴۵ .

حدیثی و آنچه از صحابه روایت است بر خلاف آن باشد .

از دیگر ویژگی های فقه کلامی، اخراج احکام شرعی از دایره تخصیص حوزوی و فقه مذهبی و طایفه ای، و وارد کردن آنها به محیط دانشگاهی و اسلامی به معنای اعمی که همه آن را بپذیرند .

این کار مستشرقان را نیز خرسند می سازد و آنان را وامی دارد تا ریشه های اختلاف [میان مسلمانان] را بفهمند .

استفاده از بحث اختلافی در مسائل اعتقادی را امروزه، امری مهمل یا متروک می یابیم، با اینکه حساسیت آن کمتر از بحث تاریخی و کلامی و نقل فضائل ائمه و بیان تاریخ اسلام (و آنچه بر آل پیامبر جریان یافت) نمی باشد .

بالا تر از این، به نظر نگارنده، این کار (از بحث تاریخی و فضائلی که برخی از بزرگان ما بر آن تکیه دارند) راهی آسان تر و نزدیک تر و قانع کننده تر برای رسیدن به حقیقت و آشنایی با حقانیت شیعه است .

از آنجا که این روش فقهی کلامی، مهمل گشته است و تنها به قاعده الزام بسنده می شود، خواستیم نظر پژوهشگران را به نقاط پوشیده آن جلب کنیم و در احیای آن از نو بکوشیم؛ چراکه توانمندی های فراوانی در حوزه علمیه هست که به شکل مطلوب

برای یک کار تحقیقی در این عرصه، به کار گرفته نشده است .

آری، آموزش در حوزه وجود دارد، لیکن تحقیق در این زمینه تحقیق، ضعیف یا ناپیداست، بر ماست که آن را احیا کنیم؛ زیرا صدها استاد در فقه و اصول و کلام هست و هزاران طلبه در درس های فقه و حدیث و اصول و کلام حاضر می شوند . بر ماست که از این دروس و این توانمندی ها بهره ببریم و این انرژی ها را برای یک پروژه عقیدتی و فقهی و کلامی جدید به کار اندازیم .

سخن پایانی

در پایان، سخنم را در سه نکته خلاصه می کنم :

۱. فقه مقارن، گردآوری آرای مجتهدان و ادله تفصیلی آنها در مسائل فقهی اختلافی است، بی آنکه رأی بر رأی دیگر ترجیح داده شود . آری نصرت جویی جزئی در حدود قاعده الزام در آن هست، امّا ردّ آنچه بر خلاف فقه ماست از رویکردهای فقه مقارن نمی باشد.

۲. فقه خلافی، علمی است که می توان با آن، احکام فرعی اختلافی میان امت را (به وسیله تقریر حجّت های شرعی و خدشه در ادله) حفظ کرد یا از بین برد . یعنی کار فقه اختلافی در بین مذاهب (طبق ظنون) سازوکار تخریب و ساختن است . فقیه در این روش،

ادّعی دست یابی به علم و قطع را نمی کند، بلکه معترف است که اجتهادش ظنّی می باشد، احتمال خطا و صواب در آن هست .

بر خلاف فقه کلامی که معتقد است آنچه را بیان می دارد، سنّتی صحیح است که اختلافی در آن نیست .

۳. فقه کلامی، علمی است که در آن از احکام شرعی قطعی بحث می شود، (۱) احکامی که به اجماع اهل بیت ثابت است و به شواهد و متابعات (نزد صحابه و تابعان) تأیید می گردد تا بر آنها (مخالفان) حجّت باشد .

پس از آنکه روایات ما - فقط - بر ما حجّت است؛ زیرا به عصمت امامان علیهم السلام اقرار داریم .

برای واریسی مسائل فقهی خلافتی، از این سه روش پیروی می شود، ضعیف ترین آنها فقه مقارن است و قوی ترین و استوارترین آنها فقه کلامی می باشد .

از اساتید بزرگوار می خواهم که در درس ها و سخنرانی های خویش روش اخیر را برگزینند و از نو آن را پی ریزی نمایند و در

۱- احکامی که از زمان نص تاکنون در آنها اختلافی نیست؛ مانند گزاره هایی که پیش از این در پژوهش مان به آنها پرداخته ایم .

ساختاری جدید ارائه دهند .

در این راستا می توان از آنچه سید مرتضی رحمه الله در این زمینه (در دو بخش کلامی و فقهی) عرضه داشته است بهره بُرد تا واری های جدید معاصر را همراهی کند و ما تاکنون به اندازه توان خویش در این عرصه، سه پژوهش را ارائه کرده ایم :

* پژوهشی پیرامون وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله (در چهار جلد).

* پژوهشی پیرامون اذان و بیان اذانِ اصیل و اذان تحریف شده (در سه جلد).

* پژوهشی پیرامون نماز پیامبر صلی الله علیه و آله .

به نظر ما، بحث فقه کلامی برای رسیدن به حقیقت و دفاع از مذهب، موفق تر و آسان تر است .

و اگر به شرح حال مستبصران (که به مذهب امامیه برگشته اند) رجوع کنیم، می بینیم که بیشتر آنها از خلال فروع فقهی اختلافی کلامی، سوی تشیع هدایت یافتند .

زیرا آنان مسلمان اند، و با ما در عبادات و معاملات اشتراک دارند و از عقل و فطرت سالم برخوردار می باشند، به فتوهای شاذّ موجود در مذاهب اربعه که مخالف قرآن و سنّت و عقل سلیم است، تن ندادند .

در سبب هدایتِ دکتر تیجانی می خوانیم که از خلال امر «رضاع کبیر»^(۱) شیعه شد .

• و همچنین الدمرداش، هنگامی که در دادسرای شرعی - در مصر - مشاور بود، از طریق آگاهی بر شواذ مسائل طلاق و ازدواج، به مذهب شیعه گرایید .

• و دیگران، از راه های دیگر .

ابن تیمیه با وجود تعصب شدیدی که ضد شیعه دارد، در چندین مسئله به فقه شیعه گرایش می یابد . محمد ابو زهره آنها را در کتابش می آورد . مسئله طلاق از آن جمله است .

نیز شیخ ابو زهره در کتاب «المیراث عند الجعفریه» به امور فراوانی اشاره می کند که قانون مصر - در آنها - به فقه شیعی امامی جعفری، بازگشته است .

پس از وی، محمود شلتوت (شیخ الأزهر) تعبد به فقه جعفری را اجازه داد .

این تحوّل مشهود در اشخاص و نهادها، عزم ما را بیشتر جزم می کند که بر استوار سازی این روش در حوزه های علمیه اصرار

۱- رضاع کبیر، یعنی زن ، شخص بالغی را شیر دهد و از این طریق محرم بودن پدید آید (م) .

با مراجعه به کتاب اعلام الموقّعين (اثر ابن قيم جوزی) درمی یابیم که وی در مسئله «سه طلاق در یک مجلس» با فتوای عُمر مخالفت می ورزد و در این مسئله، به قول شیعه امامیه قائل است .

به برادرانمان؛ (پژوهشگران و محققان و طُلاب و فضّلاى حوزه علمیه) پیشنهاد می کنیم که به این رویکرد اهتمام ورزند در عین آنکه رویکرد اوّل را (که علمای سابق ما از زمان های پیشین تاکنون بدان عمل کرده اند) وانهند .

آخرین دعای ما این است : ستایش خدای را که پروردگار جهانیان است، و پاکیزه ترین صلوات و سلام ها بر محمّد (خاتم انبیا و رسولان) و بر خاندانِ هدایتگر و خجسته اش باد .

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

